بسم الله الرحمن الرحيم

جهاد تبیین (۱)

اگر انقلاب نمی‌شد!

پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه‌السلام
نمایندگی ولی فقیه در سپاه

جهاد تبیین (۱)

اگر انقلاب نمی‌شد!

تهیه‌کننده: پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه‌السلام
نمایندگی ولی فقیه در سپاه

نویسنده: سیامک باقری چوکامی
ناظر نهایی: حمید نگارش
واپایش نهایی: عبدالرحمن حیاتی اصل

ناشر: زمزم هدایت
صفحه‌آرا: روح الله جلالی
ناظر چاپ: ابراهیم اسماعیل‌زاده

چاپ: مرکز چاپ سپاه
قطع: پالتویی
نوبت: دوم / ۱۴۰۱
شمارگان: ۲۰۰۰

آدرس: قم، خیابان شهیدان فاطمی (دورشهر)، نبش کوچهٔ ۳، پلاک ۸۱
تلفن: ۳۷۷۳۰۷۳۵ ـ ۰۲۵ / همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۳ ۲۸ ۸۷

حقوق مادی و معنوی چاپ و نشر
برای انتشارات زمزم هدایت محفوظ است.

www.basirat.ir

فهرست مطالب

مقدمه ۷
۱. شاه تحمیلی و غیرمردمی ۱۱
۲. شاه غیرمشروع، فراقانون و قانون گریز ۱۸
۳. همه چیز وابسته به اراده و میل پادشاه ۲۳
۴. حلقه قدرت بله‌قربان‌گو ۲۷
۵. فقط حزب بله‌قربان‌گو ۳۲
۶. تضاد آشتی‌ناپذیر شاه و مردم ۳۶
۷. مشتی از خروار اختناق و سرکوب ۳۹
۷-۱. مشت آهنین شاه ۴۰
۷-۲. سرکوبگری بی‌حدوحصر ۴۳
۷-۳. گوانتاناموی پهلوی ۴۶
۷-۴. سانسور و سانسورچی‌ها ۴۸
۸. فساد در تاروپود شاه و خاندان او ۵۳
۹. برگی از دزدی‌های افسانه‌ای پهلوی‌ها و حلقه‌های آن ۵۹
۱۰. هزینهٔ میلیتاریسم دیوانه‌وار از جیب ملت ۶۳
۱۱. فروش استقلال ملی به بهای حفظ سلطنت! ۷۳
۱۱-۱. نبود استقلال در عزل و نصب‌ها ۷۴
۱۱-۲. ارتشی که استقلال ندارد ۷۸
۱۱-۳. نقض استقلال قوهٔ قضائیه ۸۱

www.basirat.ir

۱۱-۴. اقتصاد در دست امریکا ۸۲
۱۱-۵. وابستگی فرهنگی ۸۴
۱۱-۶. فروش تمامیت ارضی ۸۶
۱۱-۷. فرمان سیاست خارجی در کاخ سفید ۸۷
۱۲. ابتذال بی‌مهار و اسلام‌زدایی ۹۳
۱۳. محرومیت مطلق ۹۶
۱۴. نارضایتی و ناامیدی جمعی ۱۰۴
۱۵. سخن آخر ۱۱۱
کتابنامه ۱۱۷

مقدمه

۴۳ سال از انقلاب اسلامی گذشت. مطابق آمار، ۸۰ درصد جمعیت کشور بعداز انقلاب متولد شدند. یعنی حدود ۵۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۰ میلیونی ایران دوران رژیم پهلوی را ندیدند و هیچ تجربه فردی از آن دوران ندارند. اگر جمعیت زیر ۱۰سال در بهمن ۱۳۵۷ را هم به این آمار اضافه کنیم، شمار افرادی که تجربه یا خاطرات دقیقی از وضعیت آن دوران را ندارند، بسیار زیادتر می‌شود. از این رو، طبیعی است که بعد از چهار دهه از انقلاب سال ۱۳۵۷، سؤال شود که چرا انقلاب شد؟ نسل بعد از انقلاب به‌رغم همهٔ تحلیل‌های فنی و علمی که محققان داخلی و خارجی به چرایی انقلاب ارائه داده‌اند، در این حقیقت تردیدی ندارد که هیچ جامعه‌ای از فرط سرخوشی دست به انقلاب نمی‌زند. هر انقلابی در بستر شرایط نامطلوب زمانهٔ خود بروز می‌کند. اگر شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خوب و مناسب باشد، اعتراضات اجتماعی شکل نمی‌گیرد و اگر بروز کند نمی‌تواند فراگیر باشد و همهٔ توده‌های مردم را علیه نظام بسیج نماید. اما این حقیقت تردیدناپذیر، اکنون به دلایل مختلفی با تردیدآفرینی‌هایی روبه‌رو شده است.

شرایطی مانند نداشتن آگاهی جمعیت زیادی از جامعهٔ امروزی ایران از اوضاع دوران پیش از انقلاب، تحریف گسترده و پرحجم شبکه‌های مجازی و رسانه‌ها از آن دوران، شرایط و مشکلات اقتصادی امروز جامعه به همراه سیاه‌نمایی‌ها از وضعیت کشور و... سبب شد تا ذهنیت اجتماعی به جای چرایی انقلاب، به این مسئله درگیر شود که اگر انقلاب در سال ۱۳۵۷ رخ نمی‌داد، چه می‌شد؟ برخی از جریانات با استفاده از شرایط موجود اقتصادی جامعه، تصویری از قبل از انقلاب ارائه می‌دهند که در آن دوران، همه چیز خوب بود و اگر انقلاب نمی‌شد الان در شرایط بسیار مطلوب‌تری زندگی می‌کردیم. در واقع این جریان به طور کلی اوضاع نامساعد و بغرنج دورهٔ پهلوی را منکر شده و تلاش دارد دوران شاه را عصر طلایی نشان دهد و با مبنا قراردادن آن، این‌گونه وانمود کند که اگر عصر پهلوی ادامه پیدا می‌کرد، ایران امروز به یک کشور توسعه یافته و هم ردیف کشورهایی مانند ژاپن و یا کره جنوبی تبدیل می‌شد! برخی دیگر گرچه عصر پهلوی را چندان مطلوب نمی‌دانند، اما اصلاح‌پذیر دانسته و با مبنا قراردادن وضعیت فعلی، این عقیده را ترویج می‌کنند که اگر در سال ۱۳۵۷ به جای انقلاب، اصلاحات صورت می‌گرفت، و رژیم پهلوی تداوم می‌یافت، شرایط اقتصادی، سیاسی و علمی امروز کشور بسیار بهتر بوده و مشکلات کنونی نیز وجود نمی‌داشت.

گزارشی که در این کتابچه آمده است کوششی علمی است در منابع معتبر برای تحلیل این مسئله که اگر انقلاب نمی‌شد، آیا وضع

کشور بهتر می‌شد؟ وقتی کار تحقیق را در این زمینه شـروع کـردم، متوجه شدم که در این چند دهۀ انقلاب آن‌قدر کتاب‌هـا و مقـالات مسـتند و خوانـدنی اعـم از نویسـندگان خـارجی و داخلـی بـا گرایش‌های مختلف منتشر شده است که اگـر نسـل جدیـد آنهـا را مطالعه می‌کرد، هیچ‌گـاه مسـائل پـیش گفتـه در ذهـن آنهـا شـکل نمی‌گرفت. گزارش مرکز آمار ایـران، در سـال ۱۳۹۹ در خصـوص سرانۀ مطالعۀ افراد ۱۵ساله و بیشتر با سواد در ماه نشان می‌دهد کـه به طور متوسط هشت ساعت و ۱۸ دقیقه است. تردیدی نیست که با چنـین سـرانۀ مطالعـه‌ای، رجـوع بـه کتـاب‌هـای مسـتند و معتبـر غیرمحتمل است. از این رو، در این کتاب تلاش شد تـا مهـم‌تـرین مسائل دورۀ سلطنت محمدرضا شاه از منابع بسـیار متعـدد تـاریخ دوران پهلوی به خصوص خاطرات کسانی که از نزدیک زمام امـور در دستشان بود، استخراج و بدون هر نوع قلم فرسـایی بـه صـورت موجز، تحلیل و تبیین شود و خوانندۀ محترم خود از روند وضـعیت ترسیم شده نتیجه بگیرد که اگر انقلاب نمی‌شد، چه می‌شد؟

(۱)

شاه تحمیلی و غیرمردمی

تاریخ سیاسی ملت‌ها، کودتاهای زیادی را به خود دیده است. تنها از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۲ میلادی، ۲۸۴ مورد کودتای موفق و ناموفق در امریکای لاتین و کشورهای آفریقایی، آسیایی و خاورمیانه صورت گرفته است. در این بازهٔ زمانی ۸۳ کودتا در خاورمیانه رخ داده است.[۱] با این همه، همه قبول دارند که نظام‌های سیاسی برآمده از کودتا، نامشروع و غیرمردمی هستند. ایرانی‌ها نیز چنین نظام سیاسی را تجربه کردند. مردمی که با نهضت مشروطیت، در اواخر قاجار برای اولین بار قدرت نظام شاهی قاجار را محدود و مشروط به قانون نموده و نقشی در تعیین سرنوشت خود پیدا کرده بودند، با کودتای انگلیسی در ۳ اسفند ۱۲۹۹ این دستاورد را از دست دادند. اگر مردم در دورهٔ قاجار تنها با یک مستبد روبه‌رو بودند، از این تاریخ به بعد برای نخستین بار در این سرزمین با مستبدی «اجنبی‌ساخته» و «انتصابی از بیرون» رو به‌رو شدند.[۲] حاکمی

---

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: سید علی موسوی، کودتا و ضد کودتا، تهران، نصر، ۱۳۶۶.

۲. امام خامنه‌ای دام‌ظله: تحلیل جالبی در این زمینه ارائه داده است: «پادشاهان قدیم اگر دیکتاتور بودند، وابسته و گوش به فرمان قدرت‌های بیگانه نبودند؛ اما از اواخر دوران قاجار و همهٔ دوران پهلوی، پادشاهان، هم دیکتاتور بودند و هم وابسته!←

که نه در آوردن آن و نه در بیرون کردنش هیچ نقشی نداشتند. رضاشاهی که با زمینه‌سازی انگلیسی‌ها، سلطان ایران شده بود، به جرم تمایل به آلمان هیتلری در جریان جنگ جهانی دوم، در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ به صورت شرم‌آوری عزل می‌شود و به خارج از کشور تبعید می‌گردد.[۱] وقتی رضاخان از ایران اخراج شد، چرچیل و روزولت در کنفرانس تهران گفتند: «خودمان او را آوردیم و خودمان او را برداشتیم.»[۲]

انگلیسی‌ها برای جایگزینی رضا شاه به دنبال چند گزینه بودند که در نهایت به محمدرضا فرزند رضاخان رسیدند و بدین ترتیب بار دیگر در تاریخ ایران یک قدرت خارجی برای مردم ایران بدون هر نوع قواعد

← این شد بیماری مضاعف نظام سیاسی حاکم بر ایران در دوران گذشته. این دیکتاتوری و وابستگی آثار و تبعات زیادی در کشور ما و روی ملت ما داشته است»(بیانات امام خامنه‌ای دام‌ظله در خطبه‌های نمازجمعهٔ تهران، ۱۳۸۲/۱۱/۲۴، دسترسی در: https://farsi.khamenei.ir.speech-content?id=3223).

۱. «یکی از تحقیرهای تاریخی این است که محمدرضا شاه وقتی قدرت خود را در داخل تثبیت کرد، برای بازگرداندن جنازه رضا شاه می‌بایست از انگلیسی‌ها اجازه می‌گرفت که در نهایت نظر موافق انگلیسی‌ها را در سال ۱۳۲۹ برای انتقال جسد پدرش به ایران جلب کرد. و جالب اینجاست که با وجود فراخوان نظام برای مراسم دفن رضاخان، مردم هیچ استقبالی از آن نکردند. البته در زمان استعفاء اجباری رضا شاه و اخراج او، مردم ضمن اینکه از پایان دیکتاتوری وابسته خوشحال بودند، عکس‌العملی هم برای حمایتی از او نشان ندادند. به بیان سفیر وقت امریکا در ایران، تبعید رضاشاه و اشغال ایران توسط متفقین؛ تأسف کسی را برانگیخته نکرد» (یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولی‌لایی، تهران، نی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹).

۲. احمد فاروقی و ژان لووریه، ایران بر ضد شاه، ترجمهٔ مهدی نراقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸،ص۲۸.

دموکراسی تعیین و تکلیف کرد که نظام شاهی غیرمردمی در ایرانیان تمدید شود. این واقعهٔ تلخ تاریخی در گزارش «ریدر بولارد»،[1] وزیر مختار بریتانیا در ایران، که از تجربهٔ مشاوران اطلاعاتی مانند «ترات» و «آن لمبتون» بهره‌مند بود، به وزارت خارجهٔ دولت انگلیس چنین منعکس شده است: «اگر بر فرض، شاه مناسب از کار در نیاید می‌توان به راحتی او را از کار برکنارش کرد.»[2] این گزارش برای هر ایرانی حقارت بزرگی است. به ویژه پیش از این، بولارد به رضا شاه گفته بود: «برای انگلستان رضایت یا نارضایتی مردم ایران مهم نیست و اصولاً اظهارنظر افکار عمومی ملت ایران اهمیتی ندارد.»[3]

حقارت بزرگتر، تلاش محمدرضا پهلوی است که به هر وسیله‌ای متوسل شد تا نظر و اجازهٔ انگلیسی‌ها را برای سلطنت خود جلب کند. وقتی او فهمید انگلیسی‌ها از گوش دادن او به رادیو و پیگیری پیشرفت‌های آلمان در جبهه‌ها شکایت دارند، برای راضی‌کردن آنها تعهد کرد که: دیگر رادیو گوش نمی‌کند؛ مگر آنهایی که خودشان اجازه دهند! این ماجرا را حسین فردوست رفیق گرمابه و گلستان محمدرضا پهلوی و رئیس دفتر ویژهٔ اطلاعات وی در خاطرات خود آورده و گفت:

---

۱. «مهم‌ترین مسئولیت ریدر بولارد در ایران، فراهم کردن شرایط برای تسلط متفقین بر ایران و برکناری رضاشاه بود» (محمود طلوعی، رازهای نگفته (خاطرات اردشیر زاهدی)، تهران، علم، ۱۳۸۱، ص۱۳۶).

۲. عباس میلانی، نگاهی به شاه، ترجمهٔ محمدرضا علم، افروز مرادی و فاطمه حاجیانی، تهران، راه معاصر، ۱۳۹۴، ص ۹۵.

۳. محمود طلوعی، رازهای نگفته (خاطرات اردشیر زاهدی)، همان، ص۱۳۶.

پس از انتقال این پیام به ترات، او جواب داد باید ببینیم آیا محمدرضا در بیانش صداقت دارد یا نه! چند روز بعد پس از ملاقات مجدد با ترات، به من گفت: محمدرضا پیشنهادات ما را انجام داده و این خوب است![1]

با این وصف، غمبارترین تاریخ ایران در این زمان رقم خورد. رؤسای سه کشور متفقین که ایران را اشغال کرده بودند برای ملت ایران تعیین کردند که جمهوری داشته باشند یا سلطنت! حسین فردوست از قول چارلز ترات رئیس اطلاعات انگلیس گفت که:

روس‌ها صراحتاً مخالف سلطنت و خواستار استقرار رژیم جمهوری در ایران بودند! امریکایی‌ها هم بی‌تفاوتند و می‌گفتند برای ما فرقی نمی‌کند که جمهوری باشد یا سلطنت! ولی خود ما [انگلیس] به سلطنت علاقمندیم، لذا من باید نخست با امریکایی‌ها صحبت کنم و آنها را توجیه کنم و زمانی که مسئول مربوطه قانع شد، وزنه ما سنگین می‌شود و دو نفری به سراغ روس‌ها خواهیم رفت.[2]

اردشیر زاهدی هم در تکمیل این داستان غم انگیز می‌گوید:

چرچیل و روزولت جداً با نظر استالین مخالفت کرده و خواستار بقای سلطنت در خانواده پهلوی و پادشاهی اعلی‌حضرت محمدرضا شاه شده بودند و اگر پافشاری

---

۱. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۱، ص ۱۰۰.

۲. همان.

این دو رهبر غربی نبود در همان شهریور ۱۳۲۰ در ایران جمهوری اعلام می‌شد.[۱]

بدین ترتیب، انگلیس و امریکا نوع نظام ایران را تعیین کردند و محمدرضا پهلوی را در روز ۴ آبان ۱۳۲۰ بر تخت شاهی نشاندند و ۳۷ سال از این نظام غیر مردمی و شاه دست نشانده و وابسته حمایت به عمل آوردند و اگر انقلاب نمی‌شد، این وضعیت با همهٔ مصیبت‌هایش همچنان ادامه داشت.

در ابتدای امر، شاهِ دست‌نشانده به‌رغم تلاش برای تحکیم موقعیت خود، قدرت سیاسی چندانی نداشت. و این امر سبب شکل‌گیری نهضت ملی شدن نفت شد و توانست یک بار دیگر همچون انقلاب مشروطه مردم در برابر شاه و قدرت‌های خارجی احساس هویت نمایند، اما دولت‌های بریتانیا و امریکا که از این وضعیت بسیار نگران بودند، برای مهار آن به کمک شاه و دربار، علیه مصدق توطئه کردند. با شکست این توطئه، شاه هم روز یکشنبه ۲۵ مرداد از کشور فرار کرد، طوری که مردم با خوشحالی به خیابان‌ها ریختند و مجسمه‌های او و رضا شاه را پایین آوردند. انگلستان و امریکا که همه چیز را از دست رفته می‌دیدند کودتای آژاکس را برای بازگشت شاه در ۲۸ مرداد راه‌اندازی کردند و بدینسان دولت مردمی مصدق سرنگون شد و شاه برای بار دوم توسط قدرت‌های خارجی به سلطنت بازگشت. محمدرضا که قبلاً موجودیت خود را از انگلیسی‌ها با کمک امریکا به دست آورده بود، بازهم با کودتای امریکایی- انگلیسی مشروعیت خود

۱. ابوالفضل آتابای، ۲۵ سال در کنار شاه: خاطرات اردشیر زاهدی، تهران، عطائی، ۱۳۸۲، ص۸۳.

را احیاء کرد. بدین ترتیب شاه مانند پدرش تاج و تخت خودش را مدیون قدرت خارجی می‌دانست و خطاب به کیم روزولت پس از کودتای ۲۸ مرداد، گفت: «من تاج و تخت خود را مدیون خدا، ملتم، ارتش و شما(امریکا) می‌دانم.»[۱] این بیان برخلاف برخی از ادعاهایی است که می‌گویند، شاه هم از امریکا و انگلیس می‌ترسید و هم از آنها تنفر داشت. در واقع شاه نه تنها تنفری از آنها نداشت، بلکه به خاطر کمکی که امریکا و انگلیس در بازگرداندن قدرت او کرده بودند، همواره خاکساری خود را نسبت به آنها نشان می‌داد، طوری که حتی خود کارگزاران رژیم شاهنشاهی، رویه محمدرضاشاه را در سیاست خارجی، تبعیت کامل از دستورات امریکا و انگلیس دانسته‌اند.[۲]

در هرصورت نظام سیاسیِ برآمده از کودتای انگلیسی - امریکایی پیامدهای فاجعه آمیزی برای ملت ایران طی ۳۷ سال عمر محمدرضا شاه برجای گذاشت که تابع بودن و بی‌ارادگی شاه در مقابل خواسته‌های امریکا و انگلیس در سیاستگذاری داخلی و خارجی ویژگی اصلی آن را تشکیل می‌داد. سیاست‌های امنیتی و دفاعی برون مرزی، همکاری‌های نظامی و بسیاری از برنامه‌های اقتصادی دولت ایران از سال‌های دهۀ ۱۳۳۲ به بعد، تابعی از ضرورت‌های راهبردی دولت‌های حامی یعنی امریکا و انگلیس بود. خاطرات پرویز راجی در این زمینه خواندنی است. او نوشت:

---

۱. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمۀ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز،۱۳۶۹،ص۸۰.

۲. روح اله حسینیان، چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران ۱۳۴۳-۱۳۵۶، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،۱۳۸۳، ص۲۸۶-۲۹۱.

همه کسانی که شبیه من در اردوگاه شاه قرار دارند، چگونه می‌توانیم مدعی داشتن غرور ملی باشیم در حالی که از مردم بریده‌ایم و با عجز و لابه از کشورهای غربی تقاضای حمایت از خود داریم.[۱]

راجی یکی از کارگزاران صدیق شاه و آخرین سفیر وقت ایران در خلال سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ در انگلیس بود. او که از دانشگاه کمبریج امریکا کارشناسی اقتصاد گرفته و سال‌های متمادی در پست‌های حساس ساختار قدرت رژیم پهلوی بوده براین اعتقاد است که وابستگی کامل پهلوی به غرب ارکان اصلی موجودیتش را تشکیل می‌داد.[۲] طبیعی بود شاهی که برآمده از ملت نبود، به ناچار می‌بایست به یک نیروی دیگری تکیه می‌کرد. چنان‌که ژنرال هایزر می‌گوید:

فکر نمی‌کنم کسی شاه را بشناسد و احترام و وفاداری او را نسبت به امریکا مورد شک و تردید قرار دهد. دلیل این وفاداری، کمک امریکایی‌ها در بازگرداندنِ شاه «روی تخت طاووس» و اقدامات آنها در دهۀ ۱۹۶۰ و برنامۀ کِندی است.[۳]

---

۱. پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس؛ یادداشت‌های روزانه آخرین سفیر شاه در لندن، ترجمۀ حسن کامشاد، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۳۲۰.

۲. همان.

۴. رابرت هایزر، مأموریت به تهران، ترجمۀ نعمت‌الله عاملی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،۱۳۹۱، ص ۱۴۱.

(۲)

شاه غیرمشروع، فراقانون و قانون گریز

ایران تا قبل از سال ۱۲۸۵ قانون اساسی نداشت. فرامین شاه، قانون بود. بعد از پیروزی انقلاب مشروطه، برای اولین بار در ۸ دی همین سال قانون اساسی مشروطه با ۵۱ اصل توسط نمایندگان مردمی اولین مجلس شورای ملی پس از مشروطه نوشته شد و حکومت سلطنتی مطلقه قاجار به مشروطه سلطنتی تغییر شکل داد. در زمان تدوین این قانون، نمایندگان مردم در مجلس شورای ملی به دلیل نگرانی از بازگشت استبداد به کشور، اصلی را در قانون اساسی گنجاندند تا شاه نتواند به بهانهٔ بازنگری این قانون، قدرت خود را افزایش دهد. اما کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹سرنوشت ملت ایران را تغییر داد و حکومت غیرمشروع رضاخان را بر امور کشور تحمیل و امید به اجرای قانون اساسی و قانون گرایی را به یأس تبدیل نمود. رضا شاه با زور و ارعاب و اعمال نفوذ در برگزاری انتخابات و فرستادن نمایندگان متمایل به خود به مجلس شورای ملی، سلطنت مشروطه قاجار را بر خلاف قانون اساسی منقرض اعلام کرد. پس از آن مجلس مؤسسان را در ۱۵ آذر به صورت غیرقانونی تشکیل داد و این مجلسِ غیرقانونی با تغییر اصول ۳۶، ۳۷ و۳۸ متمم قانون اساسی و در سال ۱۳۰۴ سلطنت را به رضاشاه

پهلوی تفویض کرد که در اعقاب ذکور وی نسلاً بعد نسل تداوم داشته باشد. براساس اصل ۳۷ نیز ولایت عهدی به پسر بزرگ پادشاه سپرده شد و در نهایت مطابق اصل ۳۸، سن ولیعهدی برای انتقال سلطنت را ۲۰ سال اعلام کرد.[۱] بدین ترتیب فاتحه سلطنت مشروطه و قانون اساسی خوانده شد و به جای آن پایه‌های سلطنت غیرقانونی خاندان پهلوی بنیان نهاد.

محمدرضا شاه هم که پس از کودتای ۲۸ مرداد، غیرقانونی بر مسند سلطنت نشانده شد، با زیر پاگذاشتن قانون اساسی مشروطه، اقدام به افزایش قدرت فراقانونی و سیطره خود نمود. او برای این کار ابتدا مجلس مؤسسان فرمایشی را تشکیل داد و این مجلس با بازنگری در قانون اساسی مشروطه، حق انحلال مجلس و مجلس سنا را به شاه داد. بدین‌سان مجلس به عنوان نماد مردم سالاری برای همیشه استقلال و اقتدار خود را از دست داد؛ مجلسی که دیگر قادر به ایستادگی در برابر خواسته‌های غیرقانونی شاه نبود، چراکه براساس انحلال مجلس، اصل «قدرت ناشی از ارادهٔ شاه»، جایگزین اصل «قدرت ناشی از ارادهٔ ملی» شده بود.[۲]

بازنگری قانون مشروطه به اینجا ختم نشد. محمدرضا چندین بار دیگر برای استحکام و تقویت قدرت فراقانونی خود، دست به

---

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک. محمد زرنگ، سرگذشت قانون اساسی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص۱۲۲.

۲. علیرضا ازغندی، نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران، قومس،۱۳۸۵، ص۱۳۴. از عجایب تاریخ ایران این است که رضاخان طی ۱۶ سال توانست چیزی در حدود ۴۴ هزار سند ملکی، شامل قریه، مرتع و مزرعه به‌نام خود ثبت کند.

تغییر قانون اساسی زد. از جمله این تغییرات، تصویب نیابت سلطنت فرح دیبا همسر شاه بود. براساس قانون جدید اگر به هنگام مرگ پادشاه، ولیعهد به سن قانونی نرسیده باشد، شهبانو بلافاصله جای او را می‌گیرد، مگر اینکه از طرف شاه، شخص دیگری به عنوان نایب‌السلطنه تعیین شود.[1]

در واقع قانون اساسی مشروطه که یک گام برای مشروط کردن سلطنت شاه و اختیارات او و دادن نقش بیشتر به مردم برای سرنوشت خود بود، با تغییراتی که رضاشاه و محمدرضاشاه در آن ایجاد کرده بودند، مجدداً ایران را به قبل از مشروطیت برگرداند. سخن اسدالله عَلم نخست‌وزیر ایران از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲ و وزیر دربار و یار وفادار محمدرضاشاه از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۶ دراین‌باره شنیدنی است. او می‌گوید: «در عمل، ارادهٔ شاه بر قانون برتری داشت. شاه عین قانون بود. به همین جهت وی حق تفسیر قانون اساسی را در همهٔ زمینه‌ها به خود اختصاص داده بود.»[2] این‌گونه تاریخ سیاسی ایران مجدداً به قهقراء رفت و ملت ایران در قرن بیستم دورهٔ تلخ قدرت غیرمشروع و فراقانونی را تجربه کرد. اعتراض امام خمینی‌ﷺ نیز همین بود که می‌گفت:

> اصل مجلس مؤسسان که در زمان رضاشاه با سرنیزه درست شد غیر قانونی بود. با غیر قانونی بودن آن، آمدن

---

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک. عطاالله فرهنگ قهرمانی، قانون اساسی، اصلاحات و سیر تکامل آن، تهران، ۱۳۵۶، ص۹۱.

۲. امیراسدالله علم، گفتگوهای من با شاه: خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ج۲، ص۵۲۹.

رضاشاه و رسیدن به سلطنت غیر قانونی بود. با غیر قانونی بودن او، سلطنت محمدرضاشاه غیر قانونی است.[1]

کارنامهٔ دورهٔ شانزده‌ساله سلطنت رضاشاه و ۳۷ سالهٔ محمدرضا شاه سراسر قانون‌گریزی، مشروطه‌ستیزی و برپایی یک حکومت سرکوبگر و فراقانونی و مطابق با میل و ارادهٔ شخص شاه بود. به گفتهٔ اسدالله علم، شاه به هر قانون و مقرراتی که آزادی عملش را محدود می‌ساخت با تنفر می‌نگریست.[2]

امام خمینی‌ﷺ در دوران مبارزات خود، بارها با استناد به قانون اساسی، اقدامات غیرقانونی محمدرضا پهلوی را افشا می‌کرد. اما محمدرضا شاه که خود را پاسخ‌گوی ملت نمی‌دانست، وقتی در سال ۱۳۵۷ سلطنت خود را به دلیل اعتراض همهٔ اقشار مردم در اقصی نقاط کشور در خطر دید، طی پیامی به صورت زنده خطاب به مردم، به قانون گریزی و مشروطه ستیزی خود اعتراف کرد و فریبکارانه گفت:

متعهد می‌شوم که پس از برقراری نظم و آرامش در اسرع وقت یک دولت ملی برای برقراری آزادی‌های اساسی و انجام انتخابات آزاد، تعیین شود. تا قانون اساسی که خونبهای انقلاب مشروطیت است به‌صورت کامل به

---

۱. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام، تهران، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی‌ﷺ، ۱۳۷۸، ج۴، ص۱۷۲-۱۷۴.

۲. امیراسداالله علم، گفتگوهای من با شاه: خاطرات محرمانه امیر اسداالله علم، همان، ج۲، ص۹.

مرحلهٔ اجرا در آید، من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم. ... تضمین می‌کنم، که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و ارادهٔ ملی و بدور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود... .[1]

اگر قیام سراسری مردم به رهبری امام خمینی‌ﷺ نبود، شاه هرگز چنین پیامی را نمی‌داد و یا اگر مردم پیام شاه را باور می‌کردند و از انقلاب دست می‌کشیدند، تردیدی نبود که شاه همان راهی را که پس از کودتای ۲۸ مرداد رفته بود با شدت بیشتری تداوم می‌داد؛ زیرا این مسئله به جوهره و طبیعت نظام کودتایی، غیرمشروع و قانون‌گریز شاه مربوط می‌شد.

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۸/۱۴.

(۳)

همه چیز وابسته به اراده و میل پادشاه

همه اذعان دارند پهلوی دوم پس از سال ۱۳۴۲ با توجه به حمایت‌های همه‌جانبه امریکا از او، با تغییرات چندباره در قانون اساسی، تأسیس ساواک و نفوذ آن در همهٔ دستگاه‌ها و... به کانون فائقهٔ قدرت در ایران تبدیل شده و کلیهٔ تصمیم‌ها، سیاست‌ها و برنامه‌ها مطابق با میل و خواست او تنظیم و اجرا می‌گردید. در حقیقت او در عمل، نقش همهٔ قوای حکومت را در دست داشت و برای مردم هیچ نقش و اراده‌ای قائل نبود. به تعبیر هویدا ـ نخست‌وزیر محمدرضا پهلوی ـ «شاه در کشور ما رئیس قوهٔ مجریه، مقننه و قضائیه است.»[1]

شاه خود را همه‌کارهٔ مملکت می‌دانست و هیچ امر کوچک و بزرگی بدون اراده و خواست او اجرا نمی‌شد. شاه این ویژگی را اقتضای وضعیت ایران می‌دانست.[2] او تصریح می‌کند که بعضی مرا پادشاه مشروطهٔ متمایل به دیکتاتوری خوانده‌اند، برخی عقیده

---

۱. مجید ملکان، فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم و کثرت گرایی (پلورالیسم)، تهران، دانشگاه امام صادق‌ؑ، ۱۳۷۶، ص ۱۳۶.

۲. ر.ک. محمدرضا پهلوی، به سوی تمدن بزرگ، تهران، مرکز پژوهش‌ها و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی،۱۳۵۵.

داشتند که رویهٔ من در کار، سخت‌تر باشد و مانند پدرم مطلق‌العنان باشم، ولی من بین این دو رویه، یعنی شاهٔ متمایل بـه دیکتـاتوری و دیکتاتوری مطلق‌العنان رویهٔ دیگـری بـه وجـود آورده‌ام.[1] یـا اینکـه می‌گوید: «در مملکتی که بیش از سـه چهـارم آن سـواد خوانـدن و نوشتن ندارند، تنها راه انجام اصلاحات، شدیدترین دیکتـاتوری‌هـا است.»[2] هویدا این اعتقاد شاه را در یکی از مصاحبه‌هـای خـود بـا خبرنگار غربی بدین صورت توضیح می‌دهد که:

> در کشورهای غربی، شما دربارهٔ هر مسئله‌ای زیاد بحث و گفتگـو مـی‌کنیـد؛ و موضـوع را از یـک کمیسـیون بـه کمیسیون دیگر، ارجاع می‌کنید. در اینجـا، مـا فقـط بـه حضور شاه می‌رویم و سپس عمل می‌کنیم.[3]

جالب است که برخی مقامات امریکایی مانند مایکل لـدین از مفاهیمی نظیر پینوشه ایران در توصیف شاه استفاده مـی‌کردنـد.[4] از این دست اظهارنظرها از سوی نزدیکان شاه فراوان اسـت. محتـوای بخشی از این خاطرات، نشان می‌دهد کـه تصـمیمات و رفتارهـای شخصی شاه به گونه‌ای بود که مملکت را جزو دارایی خود می‌دید. از جمله می‌توان به خاطرات مادر فرح اشاره کرد که گفت:

---

۱. محمدرضا پهلوی، مأموریت برای وطنم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵، ص۱۶.

۲. رابرت گراهام ، ایران، سراب قدرت، ترجمهٔ فیروز فیروزنیا، تهران، سـحاب کتـاب، ۱۳۵۸، ص ۶۹.

۳. ر.ک. ویلیام شوکراس، همان، ص۲۶۶؛ مظفر شاهدی، مردی برای تمـام فصـول؛ اسدالله علم و سلطنت محمدرضا شاه، تهران، البرز، ۱۳۷۹.

٤. مایکل لدین و ویلیام لوئیس، هزیمت یا رسوای شکست امریکـا در ایـران، ترجمـهٔ احمد سمیعی گیلانی، تهران، ناشر، ۱۳۶۶، ص ۷۵.

همین محمدرضا وقتی بدنش به خارش افتاد هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ نیروی هوایی را به فرانسه فرستاد تا برای او از فرانسه کرم ضد خارش بیاورند. در حالی که در داروخانه‌های تهران انواع کرم‌های ضدخارش خارجی وجود داشت.[۱]

روند حکمرانی در نظام پهلوی دوم هر قدر از ۲۸ مرداد و به خصوص پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد به جلو می‌آمد، شخصی‌تر، خود محورتر و مطلقه‌تر می‌شود، این روند به جایی رسیده بود که شاه در همهٔ امور جزئی و کلی و مهم و غیر مهم دخالت می‌کرد و به عنوان فعال مایشاء هیچ عرصهٔ سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مستقل از دولت را تحمل نمی‌کرد و امکان هرگونه مشارکت در عرصهٔ سیاست را مسدود می‌ساخت و دیگران از امکان هرگونه شرکت فعالانه در امور اجرایی یا قانونگذاری محروم بودند. خلعتبری وزیر خارجه شاه به خوبی این وضعیت را توصیف می‌کند و می‌گوید: «او فقط پیام‌آور است و در تمام موارد مهم و غالباً امور کم اهمیت، این شخص اعلی‌حضرت است که تصمیم می‌گیرد.»[۲]

آیندهٔ این فرایند برای ملت ایران کاملاً روشن بود که دولت پهلوی با این حکمرانی مطلقه و براساس میل و اراده شخص شاه، به مستبدترین دولت در جهان تبدیل خواهد شد. بنابراین، قریب به

---

۱. فریده دیبا، دخترم فرح، ترجمهٔ الهه رئیس فیروز، تهران، به آفرین، ۱۳۸۲، ج۲، ص ۳۳۷.

۲. جان دی استمپل، درون انقلاب ایران، ترجمهٔ منوچهر شجاعی، تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷، ص ۳۶.

اتفاق جامعه در سال‌های ۱۳۵۰ به بعد فهم مشترک پیدا کردند که هیچ رویداد یا عاملی قادر به تغییر این روند نیست، مگر انقلاب همگانی رخ دهد.

(۴)
حلقه قدرت بله‌قربان‌گو

طبیعی بود که در چنین شرایطی، نهادهـای رسـمی اداری و قـانونی فاقد نقش استقلالی باشند و به جای آنها، شبکه روابـط شخصـی و حامی ـ پیرو غلبه یابد.[۱] به اعتقاد مسعود انصاری، پسرخاله فـرح و از نزدیکان شاه، شخصی شـدن قـدرت شـاه سـبب شـد تـا حلقـهٔ کوچکی از قدرت، وابسته و مطیعِ هستهٔ مرکزی یعنی شاه در کشـور شکل بگیرد. به باور او فرح و شـاه و اشـرف هـر کـدام حلقـه‌هـای خودشـان را داشـتند و از طریـق همـین افـراد بـه اعمـال نفـوذ می‌پرداختند.[۲] حلقهٔ پیرو قدرت یا شـبکه مـراد و مریـدی در زمـان محمدرضا شـاه را اعضـای خـانواده سـلطنتی، درباریـان، رهبـران نظامی و امنیتی، اعضـای رده بـالای مجـالس سـنا و شـورا، وزراء، معاونین وزیران، و اعضـای رده بـالای تجـاری و حرفـه‌ای تشـکیل می‌دادند. همهٔ انتصاب‌ها و انتخاب‌ها براساس میل و ارادهٔ شاهانه و توسط همین گروه انجام می‌شد.[۳]

---

۱. ر.ک. علیرضا ازغندی، نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، همان، ص۷۰.

۲. محمد برقعی، من و خاندان پهلوی، تهران، البرز، ۱۳۷۰، ص ۵۵.

۳. نصرالله نوروزی، «ساخت قدرت شخصی و فروپاشی حکومـت پهلـوی»، مجلـه راهبرد، ش ۹ ،بهار ۱۳۷۵، ص ۱۵۷.

مجلس که پس از پیروزی مردمی نهضت مشروطه به عنوان نماد نمایندگی مردم در تاریخ ایران شکل گرفته بود، از سال ۱۳۰۶ به بعد به مجلس «بله قربان‌گو» تبدیل شد. محمدرضا پهلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد و پس از تثبیت قدرت خود از طریق حمایت‌های همه‌جانبهٔ امریکا و انگلیس از سال‌های ۱۳۴۰ مجالس شورای ملی، سنا و مؤسسان(در زمان بازنگری قانون اساسی) را به بله‌قربان‌گو تبدیل کرد. در این زمینه ۴۰ خانوار نخبه ملی وجود داشت که درمجموع ۴۰۰ کرسی مجلس را در طول ۵۰ سال در اختیار داشتند. یعنی به طور متوسط هر یک از خانواده‌ها، بیش از چهار کرسی داشتند.[۱] شاه وقتی اعضای کابینه خود را به این مجلس می‌فرستاد، مورد تردید قرار نمی‌گیرند و اگر هم وزیری رأی اعتماد نمی‌گرفت بدان جهت بود که با خود شاه چنین خواسته بود. در این زمینه ریچارد کاتم مأمور سفارت امریکا در ایران نوشت که هرگاه در مجلس، تصمیم خلاف نظر شاه اتخاذ و یا اقدامی خلاف نظر شاه انجام می‌شد، به شدت با آنها برخورد می‌گردید.[۲]

نخست‌وزیرانی که در طول دو دهه در ایران به قدرت رسیدند،

---

۱. جیمز میل، «الگوی روابط قدرت در نخبگان سیاسی ایران»، ترجمهٔ مجید خسروی نیک، مجله فرهنگ اندیشه، س۳، ش۱۰، تابستان ۱۳۸۳، ص۱۵۳. در اسناد لانه جاسوسی نیز بر این ۴۰ خانواده تصریح شده است که اعضای آنها از درون حکومت به بخش‌های سیاسی و خصوصی و بالعکس با سهولت فراوان به گردش درمی‌آمدند. افزون بر آنها ۱۵۰ خانواده دیگر نیز وجود داشتند که از اهمیت ملی برخوردار نبودند لیکن اهمیت بسیار چشمگیری داشتند.

۲. ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمهٔ فرشته سرلک، تهران، گفتار، ۱۳۷۱.

نیمی از آنها از اعضای این ۴۰ خانواده بوده‌اند.[۱] دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر شاه از هر لحاظ مطیع و فرمانبر شاه بود و خود را غلام خانه‌زاد شاه می‌دانست. دولت شریف امامی هم که بعد از اقبال روی کار آمد، همان رویهٔ اقبال را ادامه داد. او همانند اقبال در صدارت، جز «جان‌نثاری» و «بله‌قربان گفتن»، شیوه دیگری را در مقابل شاه دنبال نکرد. شاه وقتی متوجه شد دولت امینی تاحدودی خارج از دایرهٔ بله‌قربان‌گوها رفتار می‌کند،[۲] به بهانه اختلاف نظر در بودجهٔ فزایندهٔ ارتش او را برکنار کرد و اسدالله علم، وفادارترین نوکر و دوست دیرین و مورد اعتماد خود را با یک مدرک دیپلم برای نخست‌وزیری معرفی می‌کند.[۳] پس از عَلَم، دولت حسنعلی منصور هم همین طور بود. فرمانبرداری و بله‌قربان‌گویی هویدا نیز به گونه‌ای بود که از همهٔ پیشینیان خود جلو افتاده بود و به همین دلیل نخست‌وزیری او دوازده سال طول کشید. جالب اینکه گرایش سیاسی همهٔ نخست‌وزیران به امریکا بود. پیامدهای نخست‌وزیرانِ بله‌قربان‌گو و چاکر منش شاه، نابودی عقل جمعی و تصمیم گیری جمعی بود.

این روند در نیروهای مسلح نیز با شدّت بیشتری وجود داشت.

---

۱. جیمز میل، همان، ص۱۵۳.

۲. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، همان، ص۵۰۲.

۳. غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۷، ص ۱۱۹-۲۲۰؛ مسعود بهنود، از سید ضیا تا بختیار، تهران، جاویدان،۱۳۷۷، ص۴۹۵.

خاطرات فرح در این زمینه خواندنی است. او می‌گوید: «محمدرضا در ارتش سعی می‌کرد افراد بی‌عرضه و نوکرصفت و بله‌قربان‌گو و حقیر را مصدر امور کند.»[1] فرح براساس مشاهداتش در مراسم رسمی یا میهمانی‌ها به نکته عجیبی اشاره می‌کند:

> می‌دیدم که چطور افسران عالی رتبه ارتش دست و یا حتی کفش محمدرضا را می‌بوسند. محمدرضا از اینکه گروهی از فرماندهان بلند پایهٔ ارتش به ترتیب دستش را می‌بوسیدند بسیار لذت می‌برد.[2]

نظام بله‌قربان‌گو موضوعی نبود که فقط فرح نقل کرده باشد، سایر نزدیکان شاه نیز به این ویژگی اشاره کردند.

در هر صورت محمدرضا شاه از دههٔ ۱۳۴۰ به بعد تمام شخصیت‌هایی را که استقلال نسبی از خود نشان می‌دادند، حذف می‌کرد، به گونه‌ای که همهٔ اطرافیان و کارگزاران شاه و حتی در نظام بوروکراسیِ این دوره به افرادی نوکر مآب و چاکر صفت تبدیل شده بودند. نظام حامی پروری و چاکرمنشی، شاه را دچار این توهم کرد که خود را عقل کل و همه را بله‌قربان‌گو بداند. محمدرضا که دوست داشت همه بی‌وچون‌چرا مطیع محض و بله‌قربان‌گوی او باشند خود در برابر بیگانگان به ویژه امریکا بله‌قربان‌گو بود. رویهٔ محمدرضا در ۳۷ سال سلطنت این بود که در برابر خواسته‌های امریکایی‌ها به خود اجازهٔ فکر کردن هم نمی‌داد و فوراً «بله» و «چشم» را به زبان می‌آورد. با این وصف، باید یکی از خدمات

---

۱. فرح پهلوی، دختر یتیم، به‌کوشش احمد پیرانی، تهران، به‌آفرین، ۱۳۸۷، ج۲، ص۳۱۱.
۲. همان.

بزرگ انقلاب سال ۱۳۵۷ را سقوط خاندان هزار فامیل و حلقه‌های بله‌قربان‌گویان و چاکرمنش‌های حکومتگر ایران پهلوی دانست. برای پی بردن به این واقعیت کافی است به اعتراف اسدالله علم توجه کنیم. وی می‌نویسد: «من به یک طبقهٔ فاسد پول‌پرست تعلق دارم و ایران تحت سلطه و نفوذ این گروه شانس ناچیزی برای نجات خود دارد.»[1]

۱. امیراسدالله علم، گفتگوی من با شاه، خاطرات محرمانه امیراسدالله علم، همان، ج۱، ص۱۲۲.

(۵)
فقط حزب بله‌قربان‌گو

نتیجهٔ جبری تفکر محمدرضا شاه و حلقه‌های پیرامونی او نسبت به مردم و دموکراسی این بود که حزب در مسیر ارادهٔ مطلقهٔ او قرار گیرد. روند عملکرد شاه پس از اخراج تحقیرآمیز رضاخان از ایران توسط انگلیسی‌ها همین را تأیید می‌کند. احزاب مستقل تا کودتای ۲۸ مرداد، به دلیل ضعف پایه‌های قدرت شاه جوان و دست‌نشانده، در کنار احزاب دولتی مانند حزب دموکرات ایران، حزب آریا و حزب وطن و ارادهٔ ملی جواز فعالیت داشتند. پس از سقوط مصدق و بازگرداندن محمدرضا پهلوی به تخت پادشاهی، به مدت چهار سال حکومت نظامی برقرار شد. همهٔ احزاب منحل، غیرقانونی و اعضای آنها سرکوب شدند و فقط دو حزب شاه ساختهٔ فرمایشی حزب مردم[1] به رهبری عَلَم و حزب ملّیون[2] به دبیرکلی اقبال تشکیل شد. شاه هم در تأسیس این احزاب نقش محوری داشت و هم تعیین می‌کرد که کدام از این دو حزب اقلیت یا اکثریت باشد. مثلاً حزب مردم موظف بود اقلیت باقی بماند و از

---

۱. حزب مردم در روز ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۶ به دستور محمدرضاشاه تشکیل شد.

۲. این حزب با تشویق منوچهر اقبال(نخست وزیر وقت) توسط شاه از میان وزرا، نمایندگان مجلس، مقامات وقت و رجال سیاسی- اداری در۱۳۳۷ تشکیل شد.

این راه از دولت انتقاد کند و به تعبیر خود شاه «سر و صدا راه»[1] اندازد. بنابراین، شاه پس از تأسیس این دو حزب گفته بود: «حالا که احزاب را تشکیل داده‌ایم، دموکراسی داریم!»[2]

پس از مدتی این دو حزب به اصطلاح اقلیت و اکثریت اعتبار خودشان را از دست دادند و با انحلال حزب ملیون، حزب فرمایشی کانون مترقی در ۱۳۴۰ از ناحیهٔ گروهی از طرفداران اصلاحات امریکایی و برخی از وزرا و رجال دولتی تشکیل شد. این گروه مقدمه‌ای برای تشکیل حزب ایران نوین توسط حسنعلی منصور در ۱۳۴۳ گردید. بعد از منصور، مسئولیت حزب به هویدا سپرده شد و این دو حزب (مردم و ایران نوین) به تعبیر یکی از روزنامه‌های انگلیسی«حزب بله‌قربان، حزب البته قربان»،[3] ماندگارترین حزب دولتی تا اواخر سال ۱۳۵۳ بودند. کارکرد این دو حزبِ «بله‌قربان گو» و «بله اعلی‌حضرت» و تحت نفوذ امریکا، نمایش دموکراسی، تسلط بر مجلس و گروه‌های اجتماعی و به دست گرفتن نبض فعالیت‌های سیاسی جامعه بود.این احزاب از کمک‌های شاهانه برخوردار بودند و دبیرکل‌های آنها نیز با صلاحدید شاه عزل و نصب می‌شدند.

این احزاب از سال‌های ۱۳۵۰ به بعد، به خاطر قدرت‌طلبی

---

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی پرونده ۱۶۷، ص ۵۱.

۲. جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ج۱، ص ۵۸۶-۵۸۷.

۳. پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۸، ج۳، ص ۷۹.

شاه برچیده شدند و به جای آنها حزب رستاخیز به عنوان تنها حزب واحد فراگیر، به دستور محمدرضا پهلوی در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ تشکیل شد. سرکوب مخالفان و شناسایی آنها، در رأس فعالیت‌ها و اقدامات حزب رستاخیز قرار داشت.[۱] عضویت در این حزب برای همگان اجباری شد تا جایی که شاه تأکید کرد:

> کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود و معتقد به سه اصلی که من گفتم نباشد، دو راه برایش وجود دارد: یا یک فردی است متعلق به یک تشکیلات غیرقانونی یعنی به اصطلاح خودمان: «توده‌ای»... جایش یا در زندان ایران است... یا اگر بخواهد فردا با کمال میل بدون اخذ حق عوارض، گذرنامه در دستش می‌خواهد برود؛ چون که ایرانی نیست... .[۲]

این بیان که بارها تکرار شده بود، نشان می‌داد که از نظر شاه تنها با زور باید کارها را پیش برد. مؤید این موضوع سخن داریوش همایون سخنگوی دولت وقت، از قول اسدالله علم می‌نویسد: «برای ادارهٔ کشور دو چیز لازم است: زور زیاد و عقل کم.»[۳] شاه حتی نسبت به احزاب دست ساخته و دبیرکل‌های این احزاب که با نظر او به این مقام می‌رسیدند، رحم نمی‌کرد. به عنوان نمونه می‌توان به سرنوشت عامری، دبیرکل حزب مردم اشاره کرد. او در

---

۱. افشین متین، هم شرقی، هم غربی؛ تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی، ترجمهٔ حسن فشارکی، تهران، شیرازه کتابِ ما، ۱۳۹۹، ص ۳۵۴.

۲. ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰، ص۱۳۸.

۳. غلامرضا نجاتی، همان، ج ۲، ص ۲۸.

چند مورد از سیاست‌هایی انتقاد که به شاه بـر مـی‌گشـت، ابتـدا از دبیرکلی حزب عزل، سپس به قتل رسید.[1]

در هر صورت به میزان افـزایش قـدرت شـاه و سـلطه بـر همـهٔ سازمان‌های سرکوب و منابع اقتصادی و پشتیبانی بلاشرط امریکـا، طومار دوحزبی هم برچیده شد و یک حـزب دربـاری را بـه عنـوان بهترین شکل حکمرانی جدید و عبور از دروازهٔ تمدن بزرگ بنا نهاد. اما شاه وقتی در سـال ۱۳۵۷ اوضـاع سیاسـی و حجـم اعتراضـات مردمی را وخیم دید و ناکارآمدی حزب رسـتاخیز بـرای سـرکوب و مهار آن اثبات شد، در پاییز همان سال این حزب را تعطیل کرد.

۱. ریچارد کاتم، همان، ص ۴۸۵-۴۸۶.

(۶)

تضاد آشتی‌ناپذیر شاه و مردم

از شگفتی‌های روزگار پهلوی این بود که محمدرضاشاه روز کودتای ۲۸ مرداد را «قیام ملی»یا«رستاخیر ملی» نامید و بازگشت خویش به سلطنت را خواست مردم معرفی می‌کرد. این تفکر همان گوسفندپنداشتن مردم بود که هیچ‌گاه برای مردم در حکومت نقشی قائل نشد و می‌گفت: «این مردم قادر به انجام هیچ چیز نیستند. مثل گوسفند می‌مانند.»[۱] او با این عقیده و با پشتیبانی امریکا با اعتماد به نفس معتقد بود: «حکومت دموکراتیک در ایران سرابی بیش نبود. ما ناگزیر بودیم که راه خود را انتخاب کنیم. انتخاب ما میان استبداد و حکومت مطلقه بود.»[۲] براساس این اعتقاد شاه در عمل، نه تنها برای مردم هیچ ارزشی قائل نبود، حتی اعتنایی به نظرات درباریان و وزرای خود هم نداشت. ارتشبد حسن طوفانیان وزیر جنگ محمدرضا می‌گوید که شاه ما را داخل آدم نمی‌دانست، ولی هر خارجی هر حرفی می‌زد او قبول می‌کرد.[۳] همین واقعیت را علی امینی نخست‌وزیر محمدرضا شاه هم باور داشت که «شاه دل

---

۱. همان، ص ۳۳۸.

۲. محمدرضا پهلوی، مأموریت برای وطنم، همان، ص ۳۱۶.

۳. ضیاء صدقی، خاطرات ارتشبد طوفانیان، تهران، زیبا،۱۳۸۱، ص ۱۱۷.

خوشی از هیچ‌کس نداشت. خارجی‌ها همیشه افرادی را به او تحمیل می‌کردند.»[1] در واقع قدرت خارجی و درآمدهای هنگفت نفتی شرایط روانی و شخصیتی را برای او فراهم کرده بود که «به حرف هیچ خیرخواه و مصلحی گوش نمی‌کرد و همه را احمق و کودن و ابله و نادان و عقب افتاده می‌دید.»[2]

شاه با همین توهم در خصوص قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می‌گفت که معترضان در ازای دریافت ۲۵ ریال پول به خیابان‌ها آمدند و زنده‌باد فلانی سر دادند.[3] چنین وارونه گویی از خیزش مردمی دقیقاً شبیه همان تحلیلی است که یک دهه پیش دربارهٔ روز کودتای ۲۸ مرداد گفته بود. همین توهم در جریان تظاهرات چند هزار نفری در خیابان‌های نزدیک خیابان ویلیامزبورگ امریکا محل اقامت شاه در سال ۱۳۵۶مطرح شد. او در کتاب پاسخ به تاریخ، تعداد موافقانش را در این تظاهرات بیش از مخالفان قلمداد کرده و مخالفان را غیر ایرانی خواند. این تجاهل در آستانه انقلاب نیز پیش از فرار از ایران وجود داشت.

روند تضاد شاه با مردم که ریشه در وابستگی‌های او به خارج، کیش شخصیت و احساس قدرت ناشی از درآمدهای نفتی، ارتش و حلقهٔ بله‌قربان‌گوی خود داشت، مردم ایران را به این نتیجه رساند که حاکمیت پهلوی دچار ناشنوایی و نابینایی سیاسی شده و ماهیت

---

۱. حبیب لاجوردی، خاطرات علی امینی، تهران، صفحهٔ سفید، ۱۳۸۳، ص ۸۹.

۲. فریده دیبا، دخترم فرح، همان، ص ۳۴۱.

۳. سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۵۹۲-۵۹۸.

و شاکلهٔ آن به گونه‌ای است که اگر ۱۰۰ سال هم ادامه یابد، وضع آنها بدتر از شرایط موجود هم خواهد شد. ماروین زونیس، محقق به نام در خصوص تاریخ ایران این وضعیت را بدین صورت توصیف می‌کند:

> عظمت‌طلبی بی‌حدوحصر او به اتخاذ مجموعه سیاست‌هایی منجر شد که مردم ایران را عمیقاً مورد تعرض قرار می‌داد... نتیجه این موضع، فاصله افتادن میان فرمانروا و مردم بود. فاصله‌ای که شاه را به نوعی عامل تحمیلی بیگانه تبدیل می‌کرد.[۱]

۱. مارین زونیس، همان، ص ۲۰۶.

(۷)

مشتی از خروار اختناق و سرکوب

شاه در کتاب مأموریتی برای وطنم گفته بود دولت او بین استبداد و حکومت مطلقه است. این مأموریت که پس از کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد به تدریج تبدیل به دیکتاتوریِ سیاه در کشور شد و از سال ۱۳۴۲ به بعد به مدت ربع قرن کنترل و تسلط خود را بر تمام فعالیت‌های توده‌های میلیونی جمعیت ایران گسترش داد.[۱] در این دوره استبداد به اوج خود رسید به گونه‌ای که همهٔ مخالفان حزبی و مردمی سرکوب شدند و هیچ‌گونه نارضایتی داخلی یا مخالفت سیاسی تحمل نمی‌شد. خفقان به حدی زیاد شده بود که هم‌پیمانان شاه هم نمی‌توانستند آن را انکار کنند.[۲] کارتر رئیس‌جمهور امریکا می‌گفت: «شاه متقاعد شده بود که تنها راه مقابله با یک گروه مخالف جدی و مصمم، حذف آن است... .»[۳]

---

۱. همان، ص۳۴.

۲. ویلیام سولیوان و آنتونی پارسونز ، خاطرات دو سفیر: اسراری از سقوط شاه و نقش امریکا و انگلیس در انقلاب ایران، ترجمهٔ محمود طلوعی، تهران، علم،۱۳۸۴، ص ۴۴۷.

۳. مجتبی مجدآبادی، ساواک عامل وحشت، تهیه و تنظیم علی عرب‌سرخی، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹، ص ۱۲۷-۱۳۱.

۷-۱. مشت آهنین شاه

سازمان سرکوب شاه را ساواک، شهربانی، ارتش و دستگاه قضا[1] تشکیل می‌داد. اصلی‌ترین آنها ساواک بود که در سال ۱۳۳۵ تحت نظارت مستقیم امریکایی‌ها تشکیل[2] و رئیس آن از طرف شاه منصوب می‌شد و تنها به شاه پاسخ‌گو بود. عمر این سازمان ۲۲ سال به طول انجامید و در این مدت فضایی آکنده از خفقان و وحشت را بر کشور حاکم کرد.[3] روند اقدامات سرکوبگرایانه ساواک در این مدت به حدی افزایش یافته بود که خود را مجاز به دخالت در همهٔ امور می‌دید. در این زمینه مشاهدات فرانس فیتزجرالد، نویسندهٔ سرشناس و برادرزادهٔ سفیر امریکا شنیدنی است. او می‌گوید ساواک در هر هتلی، ادارهٔ دولتی و در هر کلاس دانشکده‌ای عوامل خود را داشت. این سازمان در استان‌ها، یک سرویس گردآوری اطلاعات سیاسی داشت و در خارج از کشور نیز بر تک‌تک دانشجویان ایرانی نظارت می‌کرد، به گونه‌ای که تحصیل‌کردگان ایرانی نمی‌توانستند به جز حلقهٔ دوستان نزدیک، به

---

۱. «دستگاه قضا در عمل از نیمه دوم دههٔ ۱۳۴۰ تا پایان حکومت پهلوی تحت نظارت ساواک فعالیت می‌کرد. از این زمان برای اکثر معترضین دادگاه‌های نظامی تشکل می‌شد» (ر.ک. مظفر شاهدی، ساواک، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۵- ۲۱۷).

۲. مارک. ج گازیوروسکی، دیپلماسی امریکا و ایران، ترجمهٔ جمشید زنگنه، تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، ص ۲۰۰. در این زمینه فردوست می‌نویسد که ساواک دو وظیفه اطلاعاتی و امنیتی را به عهده داشت و تلفیقی بود از دو سازمان «سیا و اف.بی.آی » (حسین فردوست، همان، ج۱، ص ۳۸۲-۴۰۹).

۳. مهرزاد بختیاری (سردار اکبری)، آخرین بازی معمار ساواک، تهران، کوله پشتی، ۱۳۹۴، ص ۹۲-۹۴.

کس دیگری اطمینان کنند. او می‌نویسد که افراد در ایران ناپدید می‌شوند و در هیچ جایی ثبت هم نمی‌گردد.[1]

رؤسای ساواک که رابطهٔ خوبی با امریکا داشتند، هر یک خوی سرکوبگری بیشتری نسبت به قبلی داشتند. تیمور بختیار اولین رئیس ساواک بود که در مدت ۴ ساله ریاستش هر کس را که امریکا و انگلیس و محمدرضا پهلوی می‌خواستند از دم تیغ می‌گذراند، توده‌ای‌ها را قلع قمع کرد، فدائیان اسلام را به طرز فجیعی به جوخهٔ اعدام سپرد و پادگان مرکز ۲ زرهی را به یک شکنجه‌گاه تمام عیار تبدیل کرد. اما وقتی شاه به بختیار به‌خاطر ملاقات او با کندی رئیس‌جمهور امریکا سوء ظن پیدا کرد، سریع او را بر کنار و سپس در سال ۱۳۴۹ او را به قتل رساند.

بعد از بختیار سرلشکر حسن پاکروان دومین رئیس ساواک شاه شد. پاکروان مورد توجه و حمایت امریکا و مأموران سیا در ایران بود. شاه اگر چه در وفاداری او به سلطنت پهلوی تردیدی نداشت، اما از روش و عملکرد پاکروان در قیاس با روش نعمت‌الله نصیری فرمانده شهربانی کل کشور در سرکوب مخالفان راضی نبود. پیش از این نیز جانسون رئیس‌جمهور امریکا و مشاورین او حتی از اینکه شاه به قدر کافی خشن نیست، گله‌مند بودند![2] لذا نصیری به

---

۱. یرواند آبراهامیان، تاریخ ایران مدرن، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی‌ولی‌لایی ، تهران، نی، ۱۳۹۹، ص ۲۳۱ به نقل از:

F. Fitzgerald, "Giving the shah everything he wants," Harper's magazine, november, 1974.

۲. جیمز بیل، عقاب و شیر، ترجمهٔ مهوش غلامی، تهران، کوبه، ۱۳۷۱، ص ۲۵۲.

ریاست ساواک منصوب شد تا ایران را طبق آرزوهای شاه بسازد. در این راستا او نیز سنگ تمام گذاشت و آن‌گونه که شاه می‌خواست خفقان و سرکوب بی‌سابقه‌ای را بر کشور حاکم کرد. او در همین راستا، کمیته مشترک ضدخرابکاری را در اوایل دهۀ ۱۳۵۰ تأسیس کرد و پرویز ثابتی شکنجه‌گر مشهور را مدیرکل ادارۀ کل سوم ساواک نمود. این اداره شش دایرۀ سیاسی داشت که هر یک از آنها مأمور مراقبت و سرکوبی یک خانواده سیاسی بود.[۱] شهرت سفّاک و مخوف بودن ساواک بیشتر ناشی از عملکرد این اداره بود. زیرا این اداره، بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ شمار ۳۶۸ تن از چریک‌های مسلح ضد حکومت سلطنتی را در درگیری‌های مسلحانه به قتل رساند و در بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ حدود ۱۰۰ زندانی سیاسی را به قتل رسانده بود.[۲]

در هرصورت نصیری مطابق نظر شاه کاری کرد که هیچ‌عرصه‌ای از حوزۀ نظارت ساواک خارج نباشد. ساواک در این دوره به کمک هزاران مأمور رسمی و انبوه خبرچینان و شیوه‌های متنوع شکنجه و سرکوب، تمامی محافل و سازمان‌ها را تحت کنترل داشت.[۳] به گفتۀ مهین دولتشاه فیروز، همسر مظفر فیروز[٤] «آژان‌های ساواک با ادواتی

---

۱. اسکندر دلدم، اسرار زندان اوین، تهران، بهروز، ص ۶-۷.

2. Abrahamian, Ervand, Tortured Confessions, University of California Press, 1999 p.103, 169.

۳. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، همان، ص۳۴۷.

٤. وی پست‌های وزارت در دورۀ قوام بر عهده داشت.

که از امریکا برای شکنجه دادن وارد شده بود زندانیان سیاسی را اگر به سوی مرگ نمی‌فرستادند بدون تردید برای همیشه لـذت زنـدگی را در آنها می‌کشتند و بسیاری از بین آنها زمین‌گیر و فلـج، بـه نـام زنـدگی نفس می‌کشیدند.»[1] بنابراین، هیچ اقدامی از ساواک از دید شاه پنهان نبـود. در واقـع شـاه همـه کـاره بـود. همـین نصـیری کـه وفـاداری و سرسپردگی او به شاه بی‌مثال بود، همواره نگـران مـوقعیتش نـزد شـاه بود، چراکه تلفن‌های او توسط ساواک شنود می‌شد و مطمئن بود کـه طبق دستور شخص شاه است. او در واپسین سال‌هـای ریاسـتش بـر ساواک می‌گفت که قدرت‌طلبی، شاه را دیوانه کرده است.[2]

۷-۲. سرکوبگری بی‌حدوحصر

شاه به میزان توسعهٔ قدرتش به سرکوبگری‌اش هم روزبه روز وسعت و عمـق مـی‌بخشـید و هـیچ نارضـایتی و اعتراضـی را بـی‌پاسـخ نمی‌گذاشت. سرکوبگری شاه و سازمان سرکوبگر ساواک از کودتـای ۲۸ مرداد تا سال ۱۳۵۷ مستمر، گسترده‌تر و وحشتاک‌تـر شـده بـود، طوری که «ویلیام سولیوان» سفیر امریکا در تهران می‌گوید: «ساواک همه را ساکت می‌کرد... حتی مقامات بلنـدپایـهٔ مملکـت بـه سـبب وحشت از ساواک، هیچ اظهارنظر مستقلی نمی‌کردند.»[3]

---

۱. مهین دولتشاه فیروز، شاهزاده مظفرالدین‌میرزا فیروز بر پایه یادداشت‌ها، پاریس، ص ۴۷۰.

۲. ر.ک. مظفر شاهدی، مردی برای تمام فصول؛ اسداالله علم و سلطنت محمدرضـا شاه، همان.

۳. اسکندر دلدم، زندگی و خاطرات هویدا، تهران، گلفام، ۱۳۷۲، ص ۲۶۵-۲۶۶.

حملهٔ رژیم پهلوی به دانشگاه‌ها و کشتار دانشجویان یکی از نقاط سیاه پرونده این رژیم بود. کشتار دانشجویان دانشگاه تهران در آذر ۱۳۳۲به خاطر اعتراض دانشجویان به برقراری دوباره رابطهٔ سیاسی ایران با انگلیس و سفر نیکسون، معاون رئیس‌جمهوری وقت امریکا به تهران، بار دیگر حمله به این دانشگاه در بهمن ۱۳۴۰، به خاک و خون کشیدن اعتراضات دانشجویان تبریز، حمله به دانشگاه تهران در آبان ۱۳۵۷ گوشه‌ای از این سرکوبگری بود. هجوم به مدرسهٔ فیضیه در نوروز ۱۳۴۲، سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و کشتار مردم در شهرهای مختلف به گونه‌ای که شاه طی مصاحبه‌ای اعلام داشت که «خود در سال ۱۹۶۳م دستور تیراندازی داده است و از بابت کاری که کرده ابداً متأسف نیست.»[1] سرکوب تظاهرات و اعتراضات ۱۹ دی ۱۳۵۶ که در محکومیت اهانت روزنامهٔ اطلاعات به ساحت امام خمینی رقم خورد، سرکوب قیام ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ با استفاده از سلاح‌های جنگی بخش دیگری از برخورد خشن پهلوی علیه مردم بود، به گونه‌ای که پارسونز سفیر انگلیس تعداد شهدا در شهریور ۱۳۵۷ را «صدها نفر» ذکر کرده است. سولیوان سفیر امریکا گزارش کرد که در میدان ژاله «بیش از ۲۰۰ نفر از تظاهرکنندگان کشته شده بودند.»[2] جان استمپل

---

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. روح‌الله حسینیان، سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران (۱۳۴۳ - ۱۳۴۱)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.

۲. آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، ترجمهٔ پاشا شریفی، تهران، راه‌نو، ۱۳۶۳، ص ۱۱۲.

یکی از اعضای سفارت امریکا در ایران از قول منابع پزشکی تعداد شهدا را «بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفر» برآورد کرد.[۱] شاپور بختیار بیش از این اعلام کرد و مدعی شد که «می‌توانم به یقین بگویم تعداد کشته‌شدگان حداکثر از ۷۰۰ یا ۸۰۰ نفر متجاوز نبوده است.» در نگاه مردم چند هزار نفر کشته شده بودند.[۲] تردید نیست که اقدامات وحشیانه سازمان سرکوب شاه بدون حمایت امریکا نمی‌شد. این واقعیت را بعدها سولیوان فاش ساخت و گفت: «کارتر... بعد از کشتار ۸ سپتامبر[۱۷ شهریور] از شاه حمایت نمود.»[۳] پس از حمایت علنی کارتر از شاه، نخست‌وزیر انگلیس نیز در پیامی، پشتیبانی و همبستگی خود را به شاه اعلام و ابراز امیدواری کرد که سیاست آزادسازی ادامه یابد.[٤] چندی بعد سفرای امریکا و انگلیس به ملاقات شاه رفتند

---

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. جان دی. استمپل، همان، ص ۱۶۸.

۲. «جنایت در ۱۷ شهریور به روایت اسناد لانهٔ جاسوسی تکان دهنده است: سربازان مجهز به کلیهٔ وسایل جنگی بودند و به جای سلاح‌های کنترل کننده جمعیت از سلاح‌های جنگی استفاده می‌کردند» (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص۸۱۱). «در همان حال هلیکوپترهای نظامی نیز از بالای سر تیراندازی با مسلسل را به سوی جمعیت تظاهر کننده آغاز کردند» (همان، ۷۸۶). «یک شاهد آلمانی قابل اعتماد که در منطقه زندگی می‌کند گزارش می‌دهد که از هلی‌کوپترها به طرف خرابکاران تیراندازی‌هایی صورت گرفت» (همان، ج ۹، ص ۱۲۴).

۳. ویلیام سولیوان، مأموریت در ایران، ترجمهٔ محمود مشرقی، تهران، هفته، ۱۳۶۱، ص ۱۱۵.

٤. روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۶/۲۶، ص ۲.

و پشتیبانی دولت‌های خود را اعلام کردند و گفتند برخلاف سال ۱۳۳۰ در تأیید سیاست دولت ایران اتفاق نظر کامل دارند.[۱] برخی از محققان در توجیه حمایت مقامات کاخ سفید گفتند که امریکایی‌ها در یک تحلیل ابلهانه معتقد بودند که چون این کشورها در معرض تهدید کمونیسم هستند، نباید «اپوزیسیون» را تحمل کنند و هرگاه سران رژیم برای حفظ حاکمیت و سلطه خود به اعمال زور و قدرت متوسل شوند، ایالات متحدهٔ امریکا باید از آنها پشتیبانی کنند.[۲]

۷-۳. گوانتاناموی پهلوی

زندان‌های مخوف در تاریخ جهان کم نبودند. محققان اتفاق نظر دارند که یکی از مقاطعی که در ایران مخوف‌ترین زندان‌های سیاسی وجود داشت، دورهٔ پهلوی دوم بود. زندان اوین، قصر، کمیتهٔ مشترک ضدخرابکاری و کمیته تخلیه اطلاعاتی، خشن‌ترین زندان‌ها بودند. این زندان‌ها که بیش از ظرفیت آنها زندانی داشتند، وحشناکترین شکنجه‌ها در آنها صورت می‌گرفت.

خشونت ساواک به خصوص خشونت کمیتهٔ مشترک ضد خرابکاری بر کسی پوشیده نبود. ساختمان کمیتهٔ مشترک که توسط آلمان‌ها درسال ۱۳۱۶ ساخته شد، در نگهداری زندانیان معروف بود. براساس اسناد، این ساختمان که بیشتر از ۲۰۰ نفر ظرفیت نداشت، ۸۰۰ نفر در آن حبس بودند. از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ یعنی

---

۱. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، تهران، البرز، ۱۳۸۸، ص ۴۱۵.
۲. غلامرضا نجاتی، همان، ص ۱۱۵.

تا پیروزی انقلاب اسلامی، حدود ۱۰ هزار نفر را به این‌شکنجه‌گاه برده بودند که هزار نفرشان زن بودند. در این مکان حدود ۹۰ نوع شکنجه روی زندانیان اعم از مرد و زن اعمال می‌شد.[۱]

تعدادِ زندانیان و دستگیرشدگان سیاسی و اعتقادی نیز به قدری زیاد بودند که رسانه‌ها و خبرنگاران اروپایی و امریکایی از هر فرصتی از شاه در این باره سؤال می‌کردند. شاه نیز در تمامِ این مصاحبه‌ها آمار بیست و سه‌هزار زندانیِ سیاسی در ایران را تکذیب می‌کرد و همهٔ آنها را «کمونیست» و «تروریست» می‌خواند، اما واقعیت بسیار سیاه‌تر از تعداد زندانیان و شرایط آنها در ساواک بود که خبرنگاران از شاه می‌پرسیدند. چون تعداد آنها بین سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶ چند ده برابر نسبت به قبل بود. محمد علی عمویی که ۲۳ سال در زندان شاه بود در خاطراتش نوشت که از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۵، هم‌زمان با شکوفایی دستاوردهای «تمدن بزرگ و انقلاب سفید شاه و ملت!» تعداد زندانیان سیاسی به چندین هزار نفر بالغ می‌شد.[۲] کارتر رئیس‌جمهور امریکا می‌گفت: «ساواک با نهایت خشونت و وحشیگری با مخالفان رفتار می‌کرد و من می‌دانستم که حداقل ۲۵۰۰۰ زندانی سیاسی در زندان‌های رژیم شاه می‌پوسند.»[۳] فرد

---

۱. علی‌رضا اسکندریان و گلشید کریمیان، کمون زندان، روایتی تاریخی با رویکرد جامعه‌شناختی از کمون زندان در دورهٔ پهلوی دوم، تهران، گل‌آذین، ۱۳۹۷، ص ۶۶-۶۸.

۲. محمدعلی عمویی، درد زمانه: خاطرات محمدعلی عمویی ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷، تهران، اشاره، ۱۳۹۲، ص ۴۲۰-۴۲۱.

۳. مجتبی مجدآبادی، همان، ص ۱۲۷-۱۳۱.

هالیدی در کتاب دیکتاتوری و توسعهٔ سرمایه‌داری در ایران این تعداد را در سال ۱۳۵۴ بین ۲۵ تا ۱۰۰هزار نفر اعلام کرد.[۱] مسئله زندانیان از دید سفارت امریکا در ایران نیز پنهان نبود. در گزارش اسناد لانه جاسوسی به آمار سازمان عفو بین‌المللی و گروه‌های مشابه اشاره می‌کند و می‌گوید آنها مدعی هستند ۲۰۰ هزار زندانی سیاسی در ایران وجود دارد.[۲]

۷-۴. سانسور و سانسورچی‌ها

خاطرات روزنامه‌نگاران دورهٔ پهلوی در این زمینه خواندنی است. وضعیتی که برمطبوعات این دوره حاکم است در تصور خیلی‌ها نمی‌گنجد. علی بهزادی یکی از این روزنامه‌نگاران است. او می‌گوید تا اوایل سال ۱۳۴۰ و تا پیش از انتخاب کِندی به ریاست‌جمهوری امریکا، سانسور مطبوعات در ایران به شدّت اجرا می‌شد. هر روز متصدیان بخش مطبوعات ساواک به سردبیرهای مجلات و روزنامه‌ها تلفن می‌زدند و دربارهٔ اینکه چه چیزهایی را بنویسند و چه چیزهایی را ننویسند، دستورهایی داده می‌شد. همچنین نمونهٔ کار آمادهٔ انتشار، هم در مجلات و هم در روزنامه‌ها، به وسیله محرمعلی‌خان (مأمور معروف سانسور مطبوعات) به ساواک برده می‌شد و فقط پس از بررسی و دادن تغییرات در آنها، اجازهٔ انتشارشان صادر می‌شد.[۳] خاطرات محمد عتیق‌پور کسی که در اوایل کارش در مطبوعات،

---

۱. فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص۹۲.

۲. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، همان، ص۴۵۰.

۳. سیدفرید قاسمی، خاطرات مطبوعاتی، تهران، آبی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۳-۱۳۴.

وظایف مختلفی مثل نامه‌رسانی به اداره‌ها، گرفتن مقاله از نویسندگان برای چاپخانه، بایگانی و تنظیم اوراق بود، بدترین وظیفهٔ خود را رفت و آمد به ادارهٔ نگارشات شهربانی (قسمت سانسور) می‌داند. کار او این بود که مطالب آمادهٔ چاپ را به آنجا می‌برد تا مأموران سانسور و مفتش‌های شهربانی پس از قیچی‌کاری، مانده‌ها را مُهر «روا» بزنند؛ مُهری که در حکم مجوزی برای انتشار بود.[1] روند سانسور مطبوعات رابطهٔ معناداری با روند توسعهٔ قدرت مطلق العنان شاه داشت. هر قدر نفوذ و سطله شاه بیشتر می‌شد، سانسورها و سانسورچی‌ها هم افزایش می‌یافت. چنان‌که پرویز ناتل‌خانلری، صاحب مجلهٔ ادبی سخن در خاطرات خود نوشت که تقریباً از اوایل دههٔ پنجاه، آزار سانسورچی‌های ساواک شروع شد و شدّت گرفت.[2] محمود طلوعی در بخشی از کتاب خود، به دههٔ پنجاه هم اشاره می‌کند. به نوشته او سانسور مطبوعات در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ (سال اعلام سیستم تک‌حزبی) و ۱۳۵۶ (سال اعلام فضای باز سیاسی) از هر زمان دیگری شدیدتر بود.[3] در همین راستا، ساواک در ۴ بهمن ۱۳۵۵ طی دستوری خطاب به مطبوعات نوشت: «هیچ‌گونه، در هیچ زمینه‌ای نباید شکواییه، انتقاد، گلایه، چه صراحتاً و چه تلویحاً در مطبوعات

---

۱. محمد عتیق‌پور، بلوای نان؛ فاجعه آذرماه ۱۳۲۱ به ضمیمه خاطرات نویسنده از وقایع آن روز، تهران، شریف، ۱۳۷۹، ص ۱۴۵-۱۴۶.

۲. پرویز خانلری، قافله‌سالار سخن خانلری، تهران، البرز، ۱۳۷۰، ص ۴۶۹ - ۴۷۱.

۳. محمود طلوعی، بازیگران عصر پهلوی؛ از فروغی تا فردوست، تهران، علم، ۱۳۷۲، ج۲، ص ۷۹۲-۷۹۶.

چاپ شود.»[1] خفقان به قدری شدّت داشت که اردشیر زاهدی در مصاحبه‌ای با اشاره به این واقعیت گفت: «به نظر من دلیل اصلی انقلاب این بود که حکومت پهلوی به مردم آزادی نمی‌داد.»[2]

در مجموع شرایط خفقان و سرکوب به جایی رسیده بود که وفاداران شاه هم در امان نبودند. برخورد ساواک با منتقدین وفادار به رژیم به حدی گسترش یافته بود که حتی در روستاهای دورافتادهٔ کشور هم کسی را یارای اعتراض به برخی نارسایی‌های بهداشتی و نظایر آن نبود.[3] درواقع این وضعیت همان آرزوی شاه بود که کشور را همچون قبرستان، فاقد هرگونه صدای انتقادی نماید.

آش سرکوبگری و خفقان شاه آن‌قدر شور شده بود که کارتر رئیس‌جمهور امریکا از شاه خواست تا فضای سیاسی را ایجاد و بخشی از زندانیان را آزاد کند. البته معلوم بود اصلاحاتی که کارتر از شاه می‌خواست نه واقعی بود و نه با رضایت و دلخوشیِ خاطر محمدرضاشاه بود؛ چنان‌که شاه در جایی گفته بود:

> آنها فضای باز سیاسی می‌خواهند، من به آنها خواهم داد. آن‌قدر بندها را شل خواهم کرد که امریکایی‌ها از من خواهش کنند بار دیگر آن را سفت کنم.[4]

---

۱. عبدالرحیم ذاکر حسین، مطبوعات سیاسی در عصر مشروطیت، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۹۵، ص۱۱۹.

۲. اردشیر زاهدی، «نگذارید سلطه امریکا و انگلیس برگردد»، تاریخ ایران، دسترسی در: http://tarikhirani.ir/fa/news/8445، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۹.

۳. مینو صمیمی، پشت پرده تخت طاووس، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۶، ص ۱۵۴-۱۵۶.

٤. ماروین زونیس، همان، ص ۲۰۰.

سرانجام وقتی انقلاب شتاب بیشتری پیدا کرد دم خروس فضای باز شاه و کارتر آشکار شد، زیرا شاه پس از اعتراض‌هایی که در ماه‌های بهار و اوایل تابستان ۱۳۵۶صورت گرفت در یک مصاحبه مطبوعاتی موضع خود را در قبال حقوق بشر روشن کرد:

> ما با دفاع از حقوق بشر کاملاً موافقیم، مشروط به آنکه در جهت منافع اکثریت باشد، اما اگر این قضیه ما را به سمت قانون جنگل و شکست هدایت کند، در آن صورت دیگر نمی‌توان آن را حقوق بشر نامید.[۱]

پس از این مصاحبه سرکوب‌ها آغاز شد. ارتشبد فردوست نیز تصریح کرد که هدف دولت امریکا فقط ایجاد اصلاحاتی در رژیم پهلوی بود، در حدی که حملات افکار عمومی غرب علیه او و سیاست‌های امریکا در خاورمیانه کاهش یابد.[۲] خاطرات برژینسکی کاملاً اثبات می‌کند که فضای سیاسی، فریبی برای مهار انقلاب بود. چراکه او دو روز قبل از روی کار آمدن دولت ازهاری به شاه تلفن زده و به اطلاعش رساند که ایالات متحده امریکا بدون هیچ شک و شرطی به‌طور تام و تمام از او سرسختانه حمایت می کند.[۳] آن‌چنان که نویسندگان امریکایی نوشتند پیرو این تماس تلفنی، برژینسکی حکومت نظامی را اعلام می‌کند.«در روز هفتم سپتامبر [۱۶ شهریور] شاه بنا به توصیه برژینسکی، حکومت نظامی اعلام کرد.»[٤]

---

۱. همان، ص۲۰۳.

۲. حسین فردوست، همان، ج۱، ص ۵۶۵.

۳. ژبیگنیو برژینسکی، قدرت و اصول: خاطرات برژینسکی مشاور امنیت ملی ۱۹۷۷ - ۱۹۸۱م، تهران، ۱۳۸۰، ص ۸۳.

٤. ماروین زونیس، همان، ص ۳۵۶.

بنابراین، این یک دروغ تاریخی است که بازماندگان و اندک طرفداران امروزی سلطنت می‌گویند شاه در سرکوب کاره‌ای نبوده و یا از خشونت و کشتار بیشتر انقلابیون پرهیز کرده بود؛ زیرا روند سرکوب مخالفان دوباره از دی ماه ۱۳۵۶روز به روز افزایش یافت، به گونه‌ای که سرکوب وحشیانه مردم قم و تبریز را در آن برههٔ زمانی شاهد هستیم.[۱] افزون براین، شاه امیدوار بود بعد از خروجش از کشور، برخورد نیروهای امنیتی و انتظامی با انقلابیون سرکوبگرانه‌تر ادامه یابد و در همان حال بر این تصور قرار داشت که حامیان امریکایی او نظیر سال ۱۳۳۲ کودتایی نظامی را علیه انقلابیون سازماندهی خواهند کرد و موجبات بازگشت دوبارهٔ او به‌قدرت را فراهم می‌کنند. سرکوب‌های رژیم حتی پس از پیام شفاهی شاه و خروج او از ایران نشان می‌داد که رژیم پهلوی هرگز اصلاح‌پذیر نیست.

۱. روح‌الله حسینیان، چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران ۱۳۴۳-۱۳۵۶، همان، ص۹۵۴.

(۸)

فساد در تاروپود شاه و خاندان او

وقتی همهٔ امور مملکت به اراده و میل شاه و حلقه قدرتِ بله‌قربان‌گویان بود، لاجرم فساد و ویژه‌خواری نیز جزء ویژگی تفکیک‌ناپذیر آن محسوب می‌شود. خاصه‌بخشی ابزاری مؤثر در اختیار شاه برای اعمال قدرت مطلقه و تداوم بقای حکومت غیرمشروع وی بود. قدرت سیاسی و منابع مالی بی‌حساب و کتاب شاه و خاندان او، نظام پهلوی را قادر ساخته بود تا به طور گسترده امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را برای هوادارانش در نظر بگیرد و از این طریق به جلب همکاری و یارگیری اقدام نماید.[1] طبق مستندات تاریخی، خانوادهٔ پهلوی در اوایل دههٔ ۱۳۵۰ ثروتمندترین خانوادهٔ سوداگر ایران بودند؛ شراکت هریک از افراد این خانواده در کارخانه‌های ساخت ماشین آلات، کمپانی‌های اتومبیل سازی، تولیدات ساختمانی و ساختمان‌سازی، شرکت‌های معدنی و کارخانجات نساجی امری بدیهی بود.[2] خاندان سلطنتی از ۶۳ شاپور، شاهدخت و عموزاده و عمه زاده، خاله زاده و دایی زاده

---

۱. نصرالله نوروزی، همان، ص ۱۵۷-۱۹۲.

۲. خلیل اﷲ سردارنیا، «تبیین ساختارگرای سیاسی-اقتصادی از فساد اقتصادی در ایران- پهلوی دوم۱۳۴۲-۱۳۵۷»، پژوهشنامه علوم سیاسی، ش۶، بهار ۱۳۸۶، ص۵۰.

تشکیل می‌شد. در رأس خاندان پهلوی، محمدرضاشاه قرار داشت که به ویژه در سال‌های بعد از دهۀ ۱۳۴۰ در رأس امور قرار گرفت. این وضعیت باعث ایجاد انحصار در همۀ زمینه‌ها به ویژه در زمینۀ اقتصاد کشور شده بود که بخش بزرگی از آن در دست همین خاندان بود. طبق اسناد«در سال ۱۳۵۵ تنها ۴۵ خانواده کنترل حدود ۸۵ درصد شرکت‌ها را در دست داشته‌اند.»[۱]

پیامد مستقیم این وضعیت و شخصی شدن قدرت با سیستم هزار فامیلی، گسترش فساد مزمن بود که همۀ تار و پود شاه و خاندان او و دربار شاه، ارتش و سازمان‌های دولتی از بالا به پایین را در برگرفته بود؛ در این میان شاه و اطرافیانش در رأس فساد قرار داشت. ارتشبد طوفانیان که از طرف شاه نمایندۀ خریدهای نظامی بود حق‌العمل پنج درصدها را به حساب شاه می‌ریخت. بعدها درصد کمی از آن را به عنوان پاداش دریافت می‌کرد.[۲] علاوه بر آن شاه و خانوادۀ شاه از همۀ معاملات درصد خاص خود را داشتند و از هر امتیازی که به استفاده کنندگان داخلی و خارجی می‌دادند سهم عمده‌ای را می‌بردند. یکی از کانون‌های مهم این فسادها «بنیاد پهلوی» بود که ابزار اصلی شاه و خانواده سلطنتی برای عملیات مالی در داخل و خارج کشور به شمار می‌آمد.[۳] این بنیاد

---

۱. برای اطلاعات بیشتر دربارۀ فهرستی از مؤسسات و مراکز اقتصادی و تجاری که خاندان سلطنتی صاحب یا سهامدار عمدۀ آن بودند، ر.ک. عبدالکاظم مجتبی‌زاده، فساد در رژیم پهلوی دوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.

۲. مسعود بهنود، همان، ص ۵۸۵.

۳. محمد علی کاتوزیان، تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمۀ علیرضا طیب، تهران، نی،۱۳۹۲،ص ۲۴۶.

در ۲۰۷ شرکت سهام داشت و علاوه بر مدیریت طرح‌های سلطنتی و پرداخت مزایا و مستمری به وابستگان شاه، کنترل بخش‌های بزرگ کلیدی اقتصادی کشور را هم در اختیار داشت[۱] و شبکه گسترده‌ای از نهادهای اقتصادی مانند بانک، بیمه، شرکت‌های سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعتی و ساختمانی، هتل‌ها، مجموعه‌های توریستی و...را تحت‌پوشش خود گرفت.[۲] در یکی از گزارش‌های سفارت امریکا که مربوط به خرداد ۱۳۵۱ بود در خصوص استفاده کنندگان درآمدهای این بنیاد نوشت: «رقمی در حدود ۲۰ تا ۴۰ درصد این درآمد به اعضای خانواده سلطنتی می‌رسد.»[۳] یک مجله نیروهای مسلح امریکا نوشت: «بنیاد پهلوی به یک وسیلهٔ قانونی برای افزودن ثروت خانواده سلطنتی ایران تبدیل شده است.»[٤]

در کنار فساد اقتصادی شاه و بستگان و درباریان و وابسته‌ها، فساد سیاسی در پهلوی دوم نیز در تاریخ ایران کم نظیر است. این فساد شامل استبداد داخلی و وابستگی خارجی می‌شود. در اینجا به عنوان مشتی از خروار به یکی از مشخصه‌های بارز فساد سیاسی

---

۱. جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمهٔ احمد تدین، تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۹۰، ص ۴۶۴.

۲. محمدرضا سوداگر، رشد روابط سرمایه‌داری(مرحله گسترش ۱۳۵۷-۱۳۴۲)، تهران، شعله اندیشه، ۱۳۶۹، ص۱۴۵-۱۴۸.

۳. شهلا بختیاری، مفاسد خاندان پهلوی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص۴۶-۴۸.

٤. فریدون هویدا، سقوط شاه، ترجمهٔ حسین ابونرابیان، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۵، ص۹۲.

اشاره می‌گردد و آن این بود که تمام ارکان حکومت اعم از دولت و مجلس به عنوان ابزار اجرای اوامر ملوکانه در دست شاه بودند و مردم هیچ نقشی در آنها نداشتند.[1] این آش آن‌قدر شور بود که پسرخالهٔ فرح و از نزدیکان شاه می‌گوید: «هویدا و علم، رئیس حزب مردم، قبل از انتخابات می‌نشستند و کرسی‌های مجلس را بین خودشان تقسیم می‌کردند.»[2] پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک نیز در کتاب در دامگه حادثه می‌نویسد که دربارهٔ فساد در سیستم گزارش‌های متعددی می‌دادم اما نه تنها ترتیب اثر داده نمی‌شد، چندین بار هم مورد مواخذه و بازخواست شدم، تا آنجا که در سال ۱۳۵۰، اسدالله علم وزیر دربار، سپهبد ایادی و امیر هوشنگ دولو از نزدیکان شاه به همین علت علیه من به شاه شکایت بردند و من از طرف شاه تهدید به محاکمهٔ نظامی شدم.»[3] انتصابات سفارشی یک جنبه دیگرِ فساد سیاسی در این دوران بود.

بر اساس گزارش‌های ساواک، شریف‌امامی، که در دوران پهلوی، رئیس سازمان برنامه، وزیر صنایع و معادن و رئیس مجلس سنا بود، در اواخر سال ۱۳۵۴ گفته بود: «من اوضاع را خیلی بد می‌بینم. تمام مردم در حد انفجار هستند. من که همه‌چیز را دارم می‌بینم. وضع به نحوی است که شخص وقتی به خود می‌اندیشد،

---

۱. عبدالکاظم مجتبی‌زاده، همان، ص ۶۱-۸۴.

۲. احمدعلی مسعود انصاری، پس از سقوط، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۱، ص ۶۸.

۳. عرفان قانعی فرد، در دامگه حادثه، گفتگو با پرویز ثابتی مدیر داخلی ساواک، تهران، شرکت کتاب، ۱۳۹۰، ص ۱۸.

عدم رضایت در باطن او مشاهده می‌شود.» همچنین شریف‌امامی دربارهٔ نفت هم گفته است:

> وضع را روشن نمی‌بینم و فایده‌ای ندارد که ۲۴میلیارد دلار به ما پول دادند. بیست‌میلیارد آن را پس دادیم و حتی به انگلستان وام دادیم و چهار میلیارد بقیه هم به‌دست عوامل اجرایی از بین می‌رود و می‌خورند. اگر پول نمی‌دادند، بهتر بود؛ لااقل دلمان نمی‌سوخت.[۱]

ممکن است گفته شود شاه از مجموعه فسادها و ظلم‌ها و تبهکاری‌ها بی‌اطلاع بود؛ اما حسین فردوست از چهره‌های برجسته رژیم پهلوی که از کودکی در کنار محمدرضا پهلوی بود می‌گوید:

> کسی نمی‌تواند ادعا کند که محمدرضا از فساد رژیمش و نارضایتی‌های مردم اطلاع نداشت و طفل بی‌گناهی بود. این شخصِ محمدرضا بود که چنین می‌خواست. اگر این اداره[اداره کل سوم] در کشف نارضایتی ناکام ماند به عوامل عدیده‌ای بستگی داشت که به ریشهٔ رژیم دیکتاتوری محمدرضا و عمق سلطه بیگانگان بر کشور و فساد دستگاه حاکمه باز می‌گشت.[۲]

تأثیر این فساد را می‌توان در اعتراضات مردم و در شعارها و دیوارنویسی‌ها مانند«تا شاه در ایران است، فساد هم هست» دید. البته فساد پهلوی تنها اقتصادی و سیاسی نبود؛ فساد جنسی، فساد اخلاقی، اعتیاد و ترویج آن از ویژگی جدایی ناپذیر این دوره بود.

---

۱. محمود طلوعی، بازیگران عصر پهلوی؛ از فروغی تا فردوست، همان، ج ۱، ص ۵۵۴-۵۵۵.

۲. حسین فردوست، همان، ج ۱، ص ۴۶۵.

مطابق خاطرات نزدیکان شاه، بی‌بند باری و فساد اخلاقی شاه و فرح و اشرف خواهر و درباریان مانند علم حد و مرزی نمی‌شناخت. شاه در فساد جنسی آن‌چنان بی‌مبالاتی را به اوج رسانده بود، که گفته می‌شود دربار او دائم محل رفت و آمد فواحش خارجی و معشوقه‌های داخلی بود.[1] فساد اشرف پهلوی به عنوان سمبل فساد درباریان که زبانزد عام و خاص بود.[2]

۱. ملیحه خسروداد و تورج انصاری، ملکه پهلوی؛ خاطرات تاج الملوک پهلوی، تهران، به‌آفرین، ۱۳۸۰، ص ۳۶ .

۲. ر.ک. علی شهبازی، محافظ شاه: خاطرات علی شهبازی (مأمور مخصوص شاه)، تهران، اهل قلم،۱۳۷۷؛ روح‌الله حسینیان و همکاران، سقوط: مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴.

(۹)

برگی از دزدی‌های افسانه‌ای پهلوی‌ها و حلقه‌های آن

همه می‌دانند که ثروت افسانه‌ای شاه و خاندان او از خزانهٔ ملت به دست آمده بود، اما سؤال این است که این همه ثروت، در کجا و چگونه هزینه شد؟ شاید برای نسل امروزی باورکردنی نباشد که شاه بخش قابل توجهی از این ثروت را برای خوشگذارنی‌های خود در خارج از ایران خرج کرده بود. اما این یک واقعیت تلخ ملی است. با یک جستجوی ساده به راحتی می‌توان به اطلاعات آن پی برد؛ خرید گران‌ترین خانه و پارک در حومهٔ لندن، قصر و باغ‌های «استیل مانس» که ملکه الیزابت دوم در آنجا متولد شد، خرید گران‌ترین باغ و ساختمان در ناپل (ایتالیا)، باغ بزرگ و ویلایی مجلل در کاپری و قصر مجللی هم در سنت‌موریس که زمستان‌ها را در آنجا می‌گذراند و خرید یک جزیره در اسپانیا به مبلغ ۷۰۰ میلیون دلار و بنای ساختمانی مدرن در مرکز این جزیره و خرید ملک بزرگ در منطقه کوه‌های راکی امریکا به قیمت یک میلیون دلار تنها بخشی از ولخرجی‌های شاه بود.[۱] بستگان شاه نیز همین

۱. برای اطلاع به کتاب پشت پرده تخت طاووس از مینو صمیمی منشی سفیر ایران در سوئیس و بعد از آن مدتی منشی فرح همسر شاه رجوع شود که خاطرات مستندی از ولخرجی‌ها و حیف‌ومیل‌های شاه و درباریان او ارائه می‌دهد.

طـور بودنـد؛ مـثلاً شـمس پهلـوی در دهـهٔ ۱۳۵۰، تپـه‌ای در لس‌آنجلس به قیمت ۲۵ میلیون دلار خرید کرد یـا اشـرف پهلـوی زمینی به مساحت ۱۶۰ جریب در «بورلی هیلز» خریـداری کـرد و خیال داشت یک خانه ۵/۷ میلیون پوندی به مساحت سـه هکتـار و در کنار آن دریاچه‌ای به مبلغ ۵/۲ میلیون لیره احداث کند.[۱]

سوء استفاده‌های کلان مادی اطرافیان و نزدیکان شاه از پروژه‌های صنعتی و کشاورزی و... در سال‌های افزایش قیمت نفت در ایران بـه حدی افزایش یافته بود که خود آنها از جمله اشرف پهلـوی در کتـاب «چهرهٔ در آئینه»، فریده دیبا در کتاب «دخترم فرح» و پرویز راجی در کتاب «خاطرات سفیر شـاه» و... بـه ایـن سـوء اسـتفاده‌هـا اعتـراف کردند.[۲] علاوه بر اینها خود شاه نیز در کتـاب «پاسـخ بـه تـاریخ» بـه صراحت گفت که یکی از عوامل انقلاب و سقوط نظام پهلوی همـین سوء استفاده‌های بزرگ مالی و فساد دستگاه اداری بود. افزون بر ایـن سفرای امریکا و انگلیس از جمله آنتونی پارسونز نیز استبداد بی‌حد و حصر، فساد فاحش اقتصادی و سرکوب و خشونت را به عنوان عوامل فروپاشی نظام شاهنشاهی یاد کرده است.[۳]

---

۱. «لیسـتی از دارایـی‌هـای خانـدان پهلـوی»، دسترسـی در: https://www.tasnimnews.com/fa/news، ۱۷ بهمـن ۱۳۹۶، بـه نقـل ازروزنامـهٔ نیویورک تایمز، فوریه ۱۹۷۹م.

۲. «طبق برآوردی، تنها میزان فساد صورت گرفتـه بـین سـال‌هـای ۱۳۵۲ الـی ۱۳۵۵ حدود یک میلیارد دلار بود» (حسن دادگر، «فساد مالی در تـاریخ معاصـر ایـران»، ماهنامه زمانه، ش ۹، خرداد ۱۳۸۲، ص ۱۷).

۳. بـرای اطلاعـات بیشـتر در خصـوص فسـاد در ایـن دوره رجـوع بـه: عبـدالکاظم مجتبی‌زاده، همان.

ثروت افسانه‌ای که شاه و خانواده‌اش در دوران ۳۷ سال سلطنت از کیسهٔ ملت جمع کرده بودند، آیا در زمستان ۱۳۵۷ در ایران گذاشتند و با دست خالی سوار هواپیمای بوئینگ شده و خاک ایران را به مقصد امریکا ترک کردند یا نه؟ پاسخی که مقاله‌نویس «کریستین ساینس مانیتور» روزنامه پرتیراژ امریکایی به این سؤال می‌دهد حیرت آور است. این رسانه پول‌هایی که شاه با خودش به خارج بود را از میلیون‌ها تا میلیاردها دلار برآورد کرد و از قول آقای پل ادوایر که وکیل ایران برای بازپس گرفتن اموال مسروقه انتخاب شده بود، می‌نویسد: «اگر همه چیز فراهم باشد لااقل ۵سال طول می‌کشد تا میزان دارایی شاه مخلوع اندازه گیری شود.»[۱] این برآورد را دیگران نیز تأیید کردند و گفتند که شاه هنگام فرار از ایران در بعد از ظهر ۱۳۵۷/۱۰/۲۶ بیش از ۳۷ میلیارد دلار ثروت داشته است.[۲] چنان‌که پدر محمدرضا نیز همین کار را کرد؛ زمانی که انگلیسی‌ها او را اخراج کرده بودند، رسانه‌های غربی به او لقب ثروتمندترین تبعیدی را داده بودند.[۳]

این دزدی‌ها و خارج ساختن پول ملت از ایران تنها در چهاردیواری شبکه شاه، خانواده و بستگان او نماند، بلکه وزراء و حلقه‌های نزدیک شاه دزدهای حرفه‌ای بودند که در آستانه انقلاب

---

1. The Christian Science MONITOR, SHAH'S FABLED riches: Millions? Billions?, April 23,1980,p1.

۲. علی محمد بشارتی، ۵۷ سال اسارت، تهران، سورهٔ مهر، ۱۳۸۲، ج۴، ص ۳۳۸.

۳. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، همان، ص۱۷۱.

ثروت‌های این ملت را به تاراج بردند. در کتاب «آخرین سفر شـاه» چنین آمده که هوشنگ انصـاری، یکـی از وزیـران شـاه کـه ثروتـی افسانه‌ای اندوخته بود، به بهانه ملاقات فـوری بـا هنـری کسـینجر، ایران را ترک کرد.[1]

۱. ویلیام شوکراس، همان، ص ۱۲.

(۱۰)

هزینهٔ میلیتاریسم دیوانه‌وار از جیب ملت

گرچه پهلوی دوم مانند پدرش، ستون‌های قدرت و حکومتش را بر سه رکن ارتش، بوروکراسی و دربار استوار ساخت،[۱] اما وابستگی شاه به امریکا، بُعد نظامی‌گری و ارتش ایران را بیش از پیش در رأس همهٔ امور قرار داده بود، به گونه‌ای که بخش زیادی از بودجه کشور و درآمدهای نفتی خرج نظامی‌گری بی‌هدف می‌شد. محمدرضا شاه پس از سقوط سلطنتش با لحن گلایه‌آمیز از امریکا گفت: «هر سال، میلیاردها دلار بودجه کشور را صرف خرید اسلحه از کمپانی‌های امریکایی کردم و صدها میلیون دلار به مؤسسات آموزشی و اجتماعی امریکا، کمک بلاعوض کردم.»[۲] در حالی که کشور درآن زمان از ناحیه هیچ دولتی تهدید نظامی نمی‌شد.[۳]

---

۱. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، همان، ص۳۹۸.

۲. فرح پهلوی، دختر یتیم، همان، ج۲، ص ۸۷۲.

۳. ارتشبد جم رئیس سابق ستاد بزرگ ارتش داران در گفت و گویی با رادیو بی‌بی‌سی گفت: «مشخص نبود که ارتش باید علیه چه تهدیدی بایستد؛ مهم‌ترین تهدیدات محتمل را باید در نظر گرفت و در مقابل آن ایجاد نیرو کرد؛ ولی معلوم نبود که ارتش ایران برای مقابله و جنگ با کی است؟ با شوروی؟ با عراق؟ با ترکیه؟←

امریکا پس از کودتای ۲۸ مرداد فروشنده اصلی تجهیزات به ایران شده بود. تقویت موقعیت و نفوذ امریکا در ایران یکی از هدف‌های راهبردی فروش اقلام نظامی به ایران را تشکیل می‌داد. چنان‌که در اسناد سفارت امریکا آمده است:

> روابط نظامی ما با ایران یک اصل اساسی در استحکام موضعمان و نفوذمان در ایران می‌باشد. ما تهیه کننده اصلی نیازمندی‌های نظامی شاه در دوران پس از جنگ جهانی دوم مخصوصاً از سال ۱۹۵۵م بوده‌ایم.[۱]

تأسف‌انگیز آنجاست که امریکایی‌ها که مستشاری ارتش ایران را به عهده داشتند خود وام می‌دادند و خود وارد می‌کردند.[۲] یک نمونه از این دست خریدها پس از پایان جنگ کره بود. ماجرا از این قرار بود که با پایان این جنگ هواپیماها، تانک‌ها و موشک‌هایی که برای جنگ کره فرستاده بودند روی دست امریکا مانده بود. از این رو، امریکا یا می‌بایست تولید این صنایع را محدود می‌کرد و از پیشرفت‌های نظامی خود در مسابقه با شوروی دست بردارد که این غیرممکن بود، و یا بازارهای تازه برای تولیدات نظامی آن کشور پیدا شود. کنگره امریکا به پیشنهاد کندی (رئیس‌جمهور وقت) لایحه‌ای را تصویب کرد و به دولت اجازه داد تا به دوستان امریکا اسلحه بفروشد. لذا وزارت خزانه‌داری امریکا، اعتبارها و وام‌هایی به

← بدون شک می‌توان گفت که ارتش ایران هدف نداشت» (جمیله کدیور، رویارویی انقلاب اسلامی ایران و امریکا، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۹۹).

۱. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، همان، ص ۳۵۹.

۲. مسعود بهنود، همان، ص ۵۸۰.

تصویب رساند که می‌بایست به کشورهای جهان سوم پرداخت شود تا به شرکت‌های اسلحه سازی برای خرید اسلحه بدهند.[1]

با افزایش درآمدهای نفتی و واگذاری نقش‌های منطقه‌ای به شاه از سوی امریکا در قالب دکترین نیکسون[2] بر روند نظامی‌گری و افزایش جنون‌آمیز و سرسام‌آور خرید تسلیحات و تقویت سازمان‌های نظامی، اطلاعاتی و امنیتی و گسترش حوزهٔ مانور و اقدام شاه سرعت بخشید، طوری که ۲۰ درصد از درآمد نفتی ایران صرف خرید تسلیحات از امریکا می‌شد. از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۵۶، ایران ۱۷ میلیارد دلار از امریکا سلاح خریداری کرد که از این رقم، ۱۶ میلیاردش مربوط به سال ۱۳۵۱ به بعد است.[3] بلندپروازی‌های جنون‌آسای شاه موجب شده بود که او به اندازه تمام دنیا در سال ۱۳۵۳ از امریکا اسلحه بخرد.[4] در مجموع، هزینه‌های دفاعی از ۱/۹ میلیارد دلار در سال ۱۳۱۰ به ۹/۹ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۷ رسید.[5] علاوه براین شاه با اجازهٔ کاخ سفید، روابط گسترده‌ای با رژیم صهیونیستی برقرار کرد و در سال‌های پایانی، بزرگترین

---

۱. همان، ص ۵۸۱.

۲. «چارلز دبلیو کگلی و همکارش در این زمینه نوشتند که یکی از هدف‌های فروش میلیاردها دلار تجهیزات نظامی پیچیده به ایران در برنامه‌های نیکسون در راستای اجرای سیاست دو ستون نیکسون به عنوان خط‌مشی اصلی ایالات متحده در خلیج فارس بود» (چارلز دبلیو کگلی و اوجین آر. ویتکف، سیاست خارجی امریکا، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲، ص ۱۲۹).

۳. جان فوران، همان، ص۵۱۲-۵۱۳.

٤. مسعود بهبود، همان، ص ۵۸۲.

٥. جان فوران، همان، ص۴۶۵.

خریدار جنگ‌افزار و تسلیحات از این رژیم شده بود.[1] انگلیس هم یکی از صادرکنندگان تجهیزان نظامی به ایران بود. تنها در سال ۱۳۵۶ بخش عمدهٔ ۹۷۱ میلیون دلار صارت این کشور به ایران را جنگ‌افزارها تشکیل می‌داد.[2]

با این حال، خریدهای بی‌حساب و کتابِ تجهیزات نظامی، ایران را به انباری از تسلیحات غیر قابل استفاده ساخته بود، به‌گونه‌ای که امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر گفت:

> من به شاه گفتم که چیزهایی که ارتش ما می‌خرید آن‌قدر در انبارها می‌ماند که می‌پوسد چون سفارش‌دهنده‌ها نمی‌دانند چه می‌خرند. شاه گفت می‌دانم؛ ولی چاره نداریم. سعی کنید دربارهٔ استفاده از آنها چیز یاد بگیرید.[3]

سخن جرج بال، معاون سابق وزارت امور خارجهٔ امریکا به خوبی نشان می‌دهد که چرا شاه می‌گفت «چاره‌ای نداریم.» وی می‌گوید: «او را به طور کامل تحت نظارت داشتیم. این ما بودیم که می‌گفتیم شما به فلان سلاح احتیاج ندارید یا دارید.»[4]

این موضوع یک فاجعهٔ بزرگ برای ملت ایران بود که هزینه‌های خرید تسلیحات را می‌داد. دردآورتر اینکه نه تنها سفارش دهندگان نمی‌دانند چه نوع تجهیزات نظامی می‌خرند، بلکه وزارت جنگ و

---

۱. عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳، ص۱۷۷-۱۷۸.

۲. جام فوران، همان، ص۵۱۳

۳. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۱۹، ص ۸.

٤. جمیله کدیور، همان، ص۷۴.

رئیس ستاد ارتش هم نه از این خریدها با خبر بودند و نه بر روی آنها کنترلی داشتند. ارتشبد جم رئیس سابق ستاد بزرگ ارتشتاران می‌گفت اعلی‌حضرت شخصاً انتخاب می‌کرد، دستور می‌داد به طوفانیان که او برود بخرد، نه وزارت جنگ کنترلی داشت روی این خریدها، نه ستاد ارتشتاران کنترلی داشت. اعلی‌حضرت بود و بانک مرکزی و طوفانیان و سفارت امریکا، اصلاً ارتش هم اطلاعی نداشت. من که خودم رئیس ستاد بودم، اصلاً هیچ وقت اطلاع نداشتم.[1] مهم‌تر از این، آگاهان امور نظامی معتقد بودند که با حضور مستشاران نظامی، معلومات فنی چندانی در اختیار ایرانیان قرار نمی‌گرفت و در نتیجه، ارتش ایران چندان از این حضور بهره نمی‌برد.[2] افزون براین، امریکایی‌ها هرگز اجازهٔ تولید تسلحیات بومی وحتی ساخت قطعات برخی از تجهیزات را نمی‌دادند. سپهبد خلبان شاپورآذربرزین گفت ما دیسک ترمز هواپیمای (F4) را ساختیم اما مستشاران امریکایی گفتند نباید استفاده کنید. بعد گفت ما گوش نکردیم مستشار امریکایی از طریق سفیر امریکا به شاه گزارش کرد و شاه طبق دستور او به ما گفت استفاده نکنید و به عنوان ذخیره جنگی انبار کنید.[3] بدبختانه با وجود ابزارهای جنگی

---

۱. همان، ص ۹۹.

۲. ابراهیم سنجر، نفوذ امریکا در ایران، بررسی سیاست خارجی امریکا با ایران، تهران، سنجر، ۱۳۶۸، ص ۱۲۰.

۳. حسین دهباشی، فرماندهی و نافرمانی: تاریخ شفاهی زندگی و آثار سپهبد خلبان شاپور آذربرزین معاون عملیاتی و جانشین فرماندهی نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی ایران...، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۳، ص ۵۶۹.

خریداری شده، شاه قادر به جلوگیری از تعرض خارجی بـه کشـور نبود. به عنوان نمونه شـاه در روز نـوزدهم بهمـن مـاه ۱۳۵۳ رسـماً اعلام کرد: «هیچ کشوری قدرت حمله به ایران را ندارد.» اما بیست و چهار ساعت از ادعاهای شاه بیشتر نگذشته بود کـه ارتـش بعـث عـراق بـه مرزهـای غربـی کشـورمان تجـاوز کـرد و بـا حملـه بـه پاسگاه‌های مرزی، سه ژاندارم را کشتند و چندین نفر هـم مجـروح کردند.[۱]

خرید بی‌هدف میلیاردها دلار تسلیحات که از جیـب مـردم بـه صنایع نظامی امریکا واریز می‌شد، هزینه‌های جانبی هم بـر ملـت ایران تحمیل می‌کرد که تقریباً با اصل آن برابر بود. همان‌طور که شاه در بالا به هویدا می‌گوید دربارهٔ به‌کارگیری آنها چیزی یاد بگیریـد، می‌بایست به همراه تجهیزات نظامی، مستشار نظامی امریکایی نیـز به ایران می‌آمدند. هزینه‌های این مستشاران با خانوادهٔ آنها بر عهـده ایران یعنی از کیسهٔ مردم تأمین می‌شد.

بررسی روند ورود مستشاران نظامی و حقوق و مزایایی کـه بـه آنها داده می‌شد، واقعیـت‌هـای تلـخ تـاریخ ملـت ایـران را آشـکار می‌کند. با این روند اگر حکومت پهلوی بعـد از ۲۲ بهمـن ۱۳۵۷ تداوم می‌یافت در حال حاضر این حقوق و مزایای نجـومی سـر بـه فلک می‌گذاشت به گونه‌ای که نجومی‌بگیران امروز به گرد پـای آن نمی‌توانستند برسند، زیرا هر تکنسین نظامی امریکایی ماهانه بین ۶

---

۱. باقر عاقلی، روزشمار تاریخ از مشروطه تا انقـلاب اسـلامی، تهـران، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۹۳.

تا ۹ هزار دلار از دولت ایران حقوق می‌گرفتند[۱] و از معافیت مالیاتی و گمرکی هم برخوردار بودند. اگر پایه حقوق هر یک از مستشاران نظامی را در سال ۱۳۵۶، شش هزار دلار در نظر بگیریم، با احتساب حضور ۴۵ هزار نظامی امریکایی بیش از ۳ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار از جیب ملت ایران به آنها پرداخت شده است. طوری که این حقوق بیش از هزینه‌ای بود که به کارکنان ارتش ایران داده می‌شد. البته حقوق نظامیان امریکایی غیر از ۲۰ درصد از درآمد نفتی ایران است که صرف خرید تسلیحات از امریکا می‌شد. با وجوداین، طنز تلخ قضیه اینجاست که دولت پهلوی در سال ۱۳۵۶برای آموزش و پرورش ۱/۸ میلیارد دلار و برای بخش بهداشت ۳۶۲ میلیون دلار بودجه در نظر گرفته بود.[۲]

فاجعه حضور مستشاران امریکایی در ارتش و مراکز امنیتی ایران را زمانی می‌توان بهتر درک کرد که نگاه روندی به آن داشته باشیم: در دی ۱۳۳۰ مستشاران فنی وابسته به سفارت امریکا در تهران کمتر از ده نفر بودند. پس از سقوط مصدق در آبان ۱۳۳۲ تعداد مستشاران امریکایی به ۱۳۳ نفر بالغ گردید. این روند در سال ۱۳۴۹ کمتر از هشت هزار نفر بود، اما تقریباً پس از ۷ سال یعنی

---

۱. جان فوران، همان، ص۵۱۲. «گفتنی است که آذربرزین جانشین و معاون عملیاتی و فرماندهی نیروی هوایی رژیم پهلوی در خاطرات خود حقوق ماهانه افسرهای مستشاری را در حدود شش، هفت هزار تومان بر می‌شمردکه البته درمورد درجه‌دارها این اواخر فرق داشت» (حسین دهباشی، همان، ص۴۰۴).

۲. علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران و دولت دست‌نشانده، تهران، قومس، ۱۳۷۶، ص ۳۴۶.

در اوایل سال ۱۳۵۷ به ۵۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت. ژنرال هایزر، تعداد مستشاران نظامی امریکا را در مهر ۱۳۵۷، ۵۸۰۰۰ نفر اعلام کرد.[۱] آبراهامیان، نویسندهٔ کتاب ایران بین دو انقلاب با یک ارزیابی مقایسه‌ای نوشت: تعداد آنها از کمتر از ۱۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۵ به ۶۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت.[۲] اگر انقلاب پیروز نمی‌شد، این روند بیش از این افزایش می‌یافت. چنان‌که در گزارش تحقیقات مجلس سنای امریکا به صراحت توصیه شده بود که تعداد امریکایی‌ها در ایران می‌بایست به‌واسطهٔ خریدهای کلان اسلحه از امریکا، تا سال ۱۹۸۰م به ۶۰ هزار نفر بالغ گردد.[۳] ابوالحسن ابتهاج رئیس سازمان برنامه و بودجه شاه نیز با اشاره به خصوصیات شاه در برابر خواسته‌های امریکایی‌ها بدون هرگونه تردیدی گفت: شاه این توصیهٔ امریکا را بدون هر نوع معطلی برآورده می‌کرد. ابتهاج می‌گوید من هر سال هنگامی که مخالفت خود را دربارهٔ افزایش هزینهٔ نظامی به شاه می‌گفتم، شاه جواب می‌داد مقامات نظامی امریکا در ایران حتی این افزایش را هم کافی نمی‌دانند.[٤]

---

۱. رابرت هایزر، همان، ص ۵۴.

۲. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، همان، ص۳۹۷.

۳. «در این باره شاهد گزارش عجیبی از سوی تحقیقات مجلس سنای امریکا هستیم که در آن ضمن بررسی تعداد امریکایی‌ها و خانواده‌هایشان در ایران توصیه می‌کند که تعداد امریکایی‌ها در ایران می‌بایست به‌واسطهٔ خریدهای کلان اسلحه از امریکا، تا سال ۱۹۸۰م به ۶۰ هزار نفر بالغ گردد» (عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان، ص ۴۰۶).

٤. علیرضا عروضی، خاطرات ابوالحسن ابتهاج، تهران، علمی، ۱۳۷۱ص۴۴۴-۴۴۵.

درهر صورت، ایـن وضـعیت در کنـار سـایر امتیـازات سیاسـی، اقتصادی و فرهنگی که امریکایی‌ها در ایران داشتند برای مردم و حتی بدنهٔ ارتش غیرقابل تحمل شده بود، زیرا اگر تعداد امریکاییان شـاغل در امور ارتش ایران را ۳۰ هزار نظامی فرض کنیم، می‌توان در مقایسه با تعداد کارکنان پایور شاغل در ارتش در آخرین دههٔ سلطنت پهلـوی گفت که در برابر هر پنج نظامی ایرانی، یک امریکایی در ارتش ایـران حضور داشته است.[1] درصد بودجه نظامی به بودجه کل کشور از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۵ این فاجعه را نشان می‌دهد.

بودجه علنی نیروهای مسلح و درصد آن به کل بودجه[2]			
سال	بودجه نیروهای مسلح	بودجه کل	درصد بودجه نظامی به بودجه کل کشور
۱۳۴۸	۴۷ / ۶۳۲	۲۱۸ / ۲۸۶	۲۲ درصد
۱۳۵۱	۹۱ / ۰۰۰	۴۳۰ / ۰۰۰	۲۱درصد
۱۳۵۲	۱۴۲ / ۰۰۰	۵۹۸ / ۰۰۰	۲۴ درصد
۱۳۵۵	۵۶۶ / ۰۰۰	۱ / ۹۶۰ / ۰۰۰	۲۹ درصد

درهر صورت، این وضعیت در کنـار سـایر امتیـازات سیاسـی، اقتصادی و فرهنگی که امریکایی‌ها در ایـران داشـتند بـرای مـردم و حتی بدنهٔ ارتش غیرقابل تحمل شده بود، زیـرا آنهـا حقـارت‌هـای ناشی از این وضعیت را به چشم می‌دیدند. بـرای مـردم و نیروهـای نظامی روشن بود که خریدهای کنترل‌نشده تسلیحاتی از امریکـا بـا

۱. آنتونی‌پارسونز و ویلیام سولیوان، خاطرات دو سفیر: اسراری از سقوط شـاه و نقـش امریکا و انگلیس در انقلاب ایران، ترجمهٔ محمـد طلـوعی، تهـران، علـم، ۱۳۷۵، ص ۷۵.

۲. ژامک ماشاءالهی، «تأثیر درآمدهای نفتی بر راهبرد دفاعی ایران در واپسین سال‌های حاکمیت پهلوی»، پژوهش در تاریخ، س۴، ش ۱۲، پاییز ۱۳۹۲، ص۱۵۶.

پول ملت ایران، اشتغال‌آفرینی برای تکنسین‌های خارجی و بیکاری نیروهای داخلی است. در اوایل دهۀ ۱۳۵۰ اگر تعداد امریکاییان شاغل در امور ارتش ایران را ۳۰ هزار نظامی فرض شود، می‌توان در مقایسه با تعداد کارکنان پایور شاغل در ارتش در آخرین دهۀ سلطنت پهلوی گفت که در برابر هر شش نظامی ایرانی، یک امریکایی در ارتش ایران حضور داشتند.[۱]

۱. آنتونی‌پارسونز و ویلیام سولیوان، همان، ص ۷۵.

(۱۱)

فروش استقلال ملی به بهای حفظ سلطنت!

شاید خیلی از ملت‌های جهان شاهد تجربهٔ استقلال خواهی و استقلال فروشی در تاریخ سرزمین‌های خود بوده‌اند. ملت ایران یکی از آنهاست. دورهٔ پهلوی را باید یکی از مقاطعی دانست که استقلال خواهی و استقلال فروشی همزمان وجود داشت. پهلوی‌ها در جبههٔ استقلال فروشی بودند و در برابر آنها، ملت آزادهٔ ایران در جبههٔ استقلال خواهی قرار داشتند. روزی که انگلیسی‌ها رضاشاه را با تحقیر از ایران اخراج کردند، برای احیای سلطنت پسرش محمدرضا پهلوی شرط و شروط گذاشتند و او نیز با قبول همهٔ آن شروط، قرارداد فروش استقلال را با آنها تمدید نمود. براساس این قرارداد نه شخص شاه استقلال و ارادهٔ ملی داشت و نه شخصیت‌های دربار و مراکز امنیتی، ارتش، مجلس و قوهٔ قضائیه از خود استقلال داشتند. همین وضعیت در اقتصاد، سیاست خارجی و فرهنگ حاکم بود. فقط اسمی از حاکمیت ملی بود و دیگر هیچ.

۱۱-۱. نبود استقلال در عزل و نصب‌ها

وابستگی شاه و حکومتش از ابتدای دست نشاندگی به حدی ذلیلانه بود، که تمام اقدامات مهم را بدون نظر انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها انجام نمی‌داد. این وضعیت طوری بود که هویدا می‌گفت: هیچ امری بدون اطلاع و صلاحدید لندن صورت نمی‌گیرد.[1] با این حال، وضع استقلال و عزت کشور آن‌چنان پایمال شده بود که حتی تمام عزل و نصب‌های افراد در پست‌های مهم نیز تابع نظر انگلیس و امریکا بود. فردوست در خاطراتش می‌گوید: «در دورهٔ اول [قبل از کودتای ۲۸ مرداد] افرادی که به صدارت می‌رسیدند، وابستگان انگلیس بودند. محمدعلی فروغی مغز متفکر فراماسونی بود. پس از فروغی، علی سهیلی نخست‌وزیر شد که دست‌پرورده انگلیسی‌ها بود. احمد قوام، هم به سیاست انگلیس هم به سیاست امریکا وابسته بود. عبدالحسین هژیر دست‌پرورده و فرد مورد اعتماد انگلیسی‌ها بود. علی‌منصور از مأموران انگلیس بود. پسرش حسنعلی منصور مانند پدر نیز پرورش یافته انگلیسی‌ها بود، شریف‌امامی در دوره‌هایی به صدارت رسید که نقش او هم مورد تمایل انگلیس و هم امریکا بود و با هر دو سیاست، روابط حسنه داشت.» همچنین فردوست در خاطرات خود عبدالکریم ایادی را تحمیلی سفرای انگلیس به محمدرضا پهلوی برای جاسوسی می‌داند. از نظر وی افرادی که به وزارت و وکالت و سفارت و سایر مشاغل مهم و پول‌ساز می‌رسیدند، اصل در همهٔ

---

۱. ملیحه خسروداد و تورج انصاری، همان، ص۴۰۷.

این افراد، وابستگی به سیاست انگلیس و امریکا بود. اردشیر زاهدی نخست‌وزیری اقبال را تحمیل انگلیس به دربار می‌داند و می‌گوید: «دکتر اقبال هم نوکر انگلیسی‌ها بود و به این مطلب افتخار می‌کرد.»[1] شاه باخوشحالی می‌گفت «هم امریکا و هم انگلستان بر سر نخست‌وزیری دکتر اقبال توافق دارند.»[2]

وقتی پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تدریج نفوذ و نقش امریکا در امور ایران بیشتر شد، هر نوع جابجایی در کاخ سفید، سیاست‌ها و برنامه‌های داخلی و خارجی شاه نیز دستخوش تغییر می‌شد. هرگاه جمهوری‌خواهان زمام امور را در دست می‌گرفتند، رژیم شاه احساس راحتی می‌کرد و به قدرت‌نمایی و خشونتش در داخل کشور می‌افزود، اما زمانی که دموکرات‌ها روی کار می‌آمدند احساس خطر می‌کرد و می‌کوشید خودش را با سیاست دموکرات‌ها تطبیق دهد و در داخل کشور فضای باز سیاسی به‌وجود آورد.[3]

حقارت و وابستگی به جایی رسیده بود که محمدرضا شاه گاهی اوقات برای عزل و نصب‌ها مجبور بود به امریکا برود و نظر آنها را جلب کند. مثلاً شاه وقتی می‌خواهد فضل‌الله زاهدی، نخست‌وزیر را عوض کند مجبور است نظر آیزنهاور را جلب نماید یا زمانی که می‌خواست علی امینی را از نخست‌وزیری برکنار کند

---

۱. حسین فردوست، همان، ص۱۳۳.

۲. ر.ک. صالح قاسمی، کارنامه شیطان: جنایات ایالات متحده امریکا در ایران، تهران، سلمان پاک، ۱۳۹۵.

۳. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان، ص ۲۶۳-۲۶۴.

ناچار شد تا موافقت کندی رئیس‌جمهور دموکرات امریکا را به‌دست آورد.[1] اسدالله علم که‌پس از علی امینی نخست‌وزیر شد، با نظر انگلیسی‌ها و تأیید امریکایی‌ها بود.[2] در خصوص نخست‌وزیری حسنعلی منصور نیز شاه با نظر جانسون رئیس‌جمهور امریکا او را منصوب کرد. حتی هویدا نیز از طرف امریکایی‌ها به شاه تحمیل می‌شود.[3] شاه دربارهٔ انتخاب آموزگار به نخست‌وزیری به صراحت می‌گوید: «آموزگار را به خاطر درستی و دوستی‌اش با دولت امریکا انتخاب کرده است.» تاج‌الملوک آیرملو (مادر محمدرضا پهلوی) در کتاب خاطرات خود، نخست‌وزیر شدن آموزگار را به‌خاطر فشار امریکایی‌ها می‌داند و می‌گوید: «محمدرضا تحت فشار امریکایی‌ها، جمشید آموزگار را نخست‌وزیر کرد. آموزگار هم تبعهٔ ایران بود و هم تبعهٔ امریکا و

---

۱. «این موضوع را فریدون هویدا، سفیر و نماینده دائم رژیم شاه در سازمان ملل متحد، در کتاب خاطراتش آورده است. او می‌گوید وقتی از شاه در امریکا سؤال شد که پرزیدنت کِنِدی در سال ۱۹۶۱م پرداخت مبلغ ۳۵ میلیون دلار کمک امریکا به ایران را منوط به انتصاب دکتر علی امینی به نخست‌وزیری کرده است، او پاسخ می‌دهد که «این البته یک مسئله کهنه است، ولی حقیقت دارد!» (فریدون هویدا، همان، ص ۵۳).

۲. «اردشیر زاهدی در خاطراتش می‌نویسد که علم مهره انگلیسی‌ها بود، طوری که وقتی شاه با ملکه الیزابت دیدار کرد، ملکه به محض دست دادن با محمدرضا پهلوی قبل از هرچیز از او پرسید: حال دوست ما جناب علم چطور است» (ابوالفضل آتابای، همان، ص ۱۴۵).

۳. «مطابق اظهارات خانم امانپور مدیرکل تشریفات نخست‌وزیری پهلوی، برداشته شدن هویدا در شرایط افزایش اعتراضات نیز با دستور امریکا انجام شد» (اسکندر دلدم، زندگی و خاطرات هویدا، همان، ص ۳۸۴).

پاسپورت امریکایی هم داشت.»[1] شریف امامی، ارتشبد غلامرضا ازهاری[2] و شاپور بختیار همگی در آستانهٔ پیروزی انقلاب با سفارش و دستور دولت امریکا نخست‌وزیر شدند[3] تا شاید جلوی پیروزی انقلاب را بگیرند. وضعیت استقلال کشور به جایی رسیده بود که شاه حتی جرئت برخورد با عوامل امریکایی یا انگلیسی را هم نداشت.

نحوهٔ برخورد سفرای امریکا و انگلیس با شاه نیز نشانهٔ حقارت و نبود استقلال ملی بود. براساس خاطرات علَم، تسلط و نفوذ امریکا و انگلیس در زمان محمدرضا به حدی بود که سفرای این دو کشور مستقیماً با شاه کار می‌کردند و کاری به وزارت خارجه و دولت نداشتند. فرح پهلوی می‌گوید:

> محمدرضا همیشه قبل از صدور حکم نخست‌وزیری جدید، با سفرای امریکا و انگلستان مشورت می‌کرد. او این عادت را از زمان اشغال ایران در شهریور ماه ۱۳۲۰ پیدا کرده بود![4]

احمدعلی مسعود انصاری که از حلقه‌های فرح پهلوی بود می‌گوید: «همین روحیه و عادت شاه بود که وقتی با سفرای خارجی مشورت می‌کرد نظرات آنها را بی‌چون و چرا قبول و عمل

---

۱. ملیحه خسروداد و تورج انصاری، همان، ص ۴۶۸.

۲. «فریده دیبا (مادر فرح) در مورد او می‌گوید:ازهاری بیشتر از آنکه به پادشاه وفادار باشد، به امریکایی‌ها وفادار بود» (فریده دیبا، همان، ص ۳۸۴).

۳. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. صالح قاسمی، همان.

٤. همان.

می‌کرد.»[1] این حقارت بزرگ تاریخ ایران چیزی نبود که نخبگان، علماء و بیشتر مردم خبر نداشتند. با وجود این، آخرین میخ حقارت را باید در این جمله ژنرال هایزر دید که گفت شاه باید برود. سپهبد امیرحسین ربیعی، فرمانده نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی دربارهٔ این تحقیر شاه در برابر دستور ژنرال هایزر می‌گوید:

> قسم به مقدسات عالم، در زندگی‌ام بزرگترین ضربه است که تازه فهمیدم اصولاً شاه مثل یک ساختمانی است که به یک چوب پوسیده لغزان سوار است. درست مثل اینکه دم موش را بگیرند و بیندازند بیرون... واقعاً نمی‌دانستم شاه این‌قدر هیچ است... .[2]

۱۱-۲. ارتشی که استقلال ندارد

با وجودی که شخص شاه مثل یک مأمور امریکا در ایران عمل می‌کرد، مراکز امنیتی و نظامی کشور نیز همین گونه بودند. شاه می‌گفت:

> همین رئیس ساواک و معاون او و مدیران ارشد همه‌شان با امریکایی‌ها ارتباط دارند و برای حفظ ظاهر می‌آیند و از من اجازه می‌خواهند درحالی که قبل از کسب اجازه، اطلاعات مورد نیاز را به امریکا و انگلیس رد کرده‌اند.[3]

---

۱. ناصر نجمی، بازیگران عصر رضاشاهی و محمدرضاشاهی، تهران، انیشتین، ۱۳۷۳، ص ۲۴۵.

۲. «حقارتِ شاه»، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دسترسی در: https://www.irdc.ir/fa/news/5740، ۳۱ فروردین ۱۳۹۹.

۳. ملیحه خسروداد و تورج انصاری، همان، ص۳۸۸.

حسین فردوست وابستگی ساواک را فراتر از این می‌دانست و می‌گوید این سازمان (ساواک) در راستای توسعه شبکه‌های اطلاعاتی ـ امنیتی و منطقه‌ای سیا تشکیل شد.[1] با این وصف، ساواک در واقع شعبهٔ سازمان سیا در ایران بود. از دیگر نشانه‌های فروش استقلال ایران تأسیس هفت پایگاه جاسوسی و استراق سمع سیا در مناطق شمالی ایران، در مجاورت مرزهای اتحاد شوروی است. با تأسیس این پایگاه‌ها، فعالیت‌های سیا در ایران گسترش یافت و مأموران سیا وارد ایران شدند. با این واقعیت، هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که خودکامگی شاه و بازوی سرکوبگر او یعنی ساواک به اطلاع تصمیم سازان در امریکا می‌رسیده و تداوم حمایت بی‌دریغ آنان از دستگاه استبدادی شاه با اطلاع دقیق آنها بوده است!

در دورهٔ محمدرضا پهلوی استقلال نظامی نیز نابود شده بود. والاس مری وزیرمختار وقت امریکا در ایران در تلگرافی که در ۱۲ مرداد ۱۳۲۱ به سامنر ولز معاون وزارت خارجهٔ امریکا کرده بود، پیش‌بینی کرده بود که: «به زودی ما در وضعی خواهیم بود که عملاً ایران را اداره خواهیم کرد.»[2] این آرزو به تدریج عملیاتی شد و در سال‌های ۱۳۵۰ به بعد ادارهٔ ارتش در دست مستشاران امریکایی بود. تعداد آنها آن‌قدر زیاد بود که هر ۵ نفر نظامی ایرانی، یک نفر امریکایی بود. آنها خود را برتر از افسران نظامی ایرانی و بلکه از خود شاه نیز بالاتر تعریف می‌کردند. ترفیع افسران ارتش را پیش از آنکه شاه تأیید

---

۱. حسین فردوست، همان، ص ۲۸۹.

۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان، ص ۸۸-۸۹.

کند، آنان باید تأیید می‌کردند. آنها حق توهین به امرای ارتش ایران را نیز داشتند، آنجا که سرهنگ مستشار نظامی امریکایی در دیدارش با فرمانده لشکر تبریز می‌گوید مغز یک الاغ از مغز تیمسار آریانا بهتر کار می‌کند.[1] نظامیان امریکایی برای ورود به ایران نیز نیاز به اجازهٔ هیچ کس نداشتند. ژنرال هایزر در خاطراتش خیلی صریح به این مهم اشاره نموده و گفت: «نظامیان امریکایی بدون پاسپورت و ویزا و تشریفات اداری وارد ایران می‌شدند.»[2] به همین جهت در آمارها، تعداد حضور نظامیان امریکایی در ایران اختلاف وجود دارد. تحقیقات مجلس سنای امریکا تعداد آنها در سال ۱۳۵۷ بین ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر تخمین زده است.[3] جان استمپل، تعداد آنها را تا ژوئیه ۱۹۷۸/۱۳۵۶م رقمی معادل ۵۴ هزار نفر آورده است.[4] و رابرت هایزر حدود ۵۸ هزار نفر دانسته است.[5] افزون بر این، امریکایی‌ها بدون اجازه و اطلاع شاه از تجهزات نظامی برای برنامه‌های برون مرزی استفاده می‌کردند و با صلاحدید خود از پایگاه‌های در ایران برای عملیات در خارج استفاده می‌کردند، تا جایی که محمدرضا پهلوی به مادرش می‌گوید: «بدون اطلاع من هواپیماهای نظامی را امریکایی‌ها برده‌اند به ویتنام.»[6] در هر

---

۱. زینب احیایی، مستشاران امریکایی در ایران به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۸۲، ص ۷۴.

۲. رابرت هایزر، همان، ص ۱۷.

۳. عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، همان، ص ۴۰۶.

٤. جان دی. استمپل، همان، ص ۲۰۹-۲۱۰.

٥. رابرت هایزر، همان، ص ۵۴.

٦. ملیحه خسروداد و تورج انصاری، همان، ص ۳۸۷.

صورت یکی از اعتراضات امام خمینی‌ﷺ علیه شاه همین بود:

> وقتی به ارتش نگاه می‌کنیم، یک ارتشی است تحت فرمان مستشاران امریکا. ما ارتش داریم؟ ارتشی که استقلال ندارد، خودش نمی‌تواند یک کاری را انجام بدهد، مستقل نیست.[1]

۱۱-۳. نقض استقلال قوۀ قضائیه

گرچه قوۀ قضائیه و نهاد دادگستری نیز با توجه به وابستگی تام به شاه مستقل نبود. اما با تصویب لایحۀ کاپیتالاسیون استقلال ملی خود را هم از دست داد. به بیان دیگر این لایحه موجب لغو حاکمیت قضایی ایران بر مستشاران امریکایی شد. براساس این قانون امریکایی‌ها و خانواده‌شان که مصونیت از تعقیب جزایی و مصونیت اداری و مدنی داشتند، برتر از شهروندان ایران تلقی می‌شدند و به هیچ وجه در قبال جرم خود توقیف یا بازداشت نمی‌شدند.[2] علاوه بر این در اواخر حکومت محمدرضاشاه بر مبنای یک قرارداد نظامی با انگلستان، برخی از مستشاران انگلیسی نیز ازاین مصونیت برخوردار شدند.[3]

یک نمونه از این نادیده‌انگاری حقوق مردم ایران، تصادف یک راننده امریکایی با دختری ایرانی در ۱۲ اسفند ۱۳۴۳ در کرمانشاه است که این راننده مشمول این مصونیت گردید. در حالی که پیش از

---

۱. سیدروح الله موسوی خمینی، همان، ج۵، ص۴۷ ـ ۴۹.

۲. مسعود اسداللهی، احیای کاپیتولاسیون و پیامدهای آن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۱۵۷.

۳. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، همان، ص۱۰۱.

این امام خمینی‌ﷺ به این قانون ضدِ استقلال کشور طی یک سخنرانی در چهارم آبان ۱۳۴۳، واکنش داده و تصویب کاپیتولاسیون را «نقض استقلال» و «پایمال شدن عزت ملت» دانسته و در اعلامیه‌ای که متعاقب آن صادر کردند، از آن به عنوان «سند بردگی ملت ایران»، «اقرار به مستعمره بودن ایران» و «ننگین‌ترین و موهن‌ترین تصویب‌نامه غلط» یاد کرده بودند.[1]

۱۱-۴. اقتصاد در دست امریکا

استقلال اقتصادی ایران نیز بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد معامله شد. ابتدا با قرارداد ۲۵ ساله موسوم به «کنسرسیوم نفت ایران» که قابل تمدید بود، مُهر باطلی بر ملی شدن صنعت نفت ایران زده شد و از این طریق نه تنها نفت که تمام ساختارهای اقتصادی، نظامی و صنعتی تحت سلطهٔ امریکایی‌ها قرار گرفت. وابستگی اقتصادی به حدی بود که مارک گازیوروسکی بیان می‌کند شاه در دههٔ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ حتی قیمت‌های نفت را هم بر اساس سیاست تنظیم قیمت انرژی امریکا تنظیم می‌کرد.[2] از نظر محققان، روابط اقتصادی شاه در این دوره با قدرت‌های جهانی منجر به آشفتگی اقتصاد ملی و تاراج ثروت مردم ایران شد.[3] اجرای

---

۱. سیدروح الله موسوی خمینی، همان، ج۱، ص۴۱۰.

۲. مارک ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه، ترجمهٔ فریدون فاطمی، تهران، مرکز، ۱۳۷۱، ص ۱۶۰.

۳. محمدعلی کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، ۱۳۷۲، ص ۳۷۴-۳۷۵.

سیاست‌های رؤسای امریکا بـه خصـوص در دورهٔ کِنـدی، اقتصـاد ایران از جمله کشاورزی ایران را نابود و وابسته بـه خـارج و امریکـا کرد. کِندی شاه را مکلـف و مجبـور بـه اجـرای اصـول شـش گانـه «انقلاب سفید» کرده بود.[1] بعدها مینو صمیمی منشی فرح پهلـوی دراین‌باره گفت: «نتیجه اصلاحات ارضی شاه بدانجا کشـید کـه در اواسط دههٔ ۱۹۷۰م ایـران از یـک کشـور خودکفـا در محصـولات کشاورزی به صورت وارد کنندهٔ مواد غذایی درآمد.»[2]

تراز تجاری ایران و امریکا به خوبی وابسـتگی اقتصـاد ایـران را نشان می‌دهد. امریکا علی‌رغم آنکه بخش عظیمی از نیازهای نفتی خود را از طریق ایران تأمین می‌کرد، اما با صادرات فراوان خـود بـه کشور توانسته بود تراز تجاری را به نفع خود رقم بزند تا جایی که بنا بر اعلام وزارت امورخارجه، در اسفند سال ۱۳۵۶ حجم مبـادلات ایران و امریکا، طی ده سال، پانزده برابر شد، کـه اوج نفـوذ ایـالات متحده در زمینهٔ تجاری و بازرگانی ایران را نشان می‌دهـد.[3] بـه هـر حال ابعاد نفوذ در اقتصاد ایران بسیار وسیع‌تر بـود. بـه تعبیـر جـان فوران، هیچ کشور دیگری را نمی‌توان یافت که امریکا تا این حد در آن نفوذ کرده باشـد. اعتـراف صـریح خـود شـاه پـس از سـقوط در

---

۱. مسعود بهبود، همان، ص ۴۶۶.

۲. پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی، «خلاصه‌ای از کارنامه شاه به روایـت کـارگزاران پهلوی»، دسترسی در: https://www.irdc.ir/fa/news/5700، ۲۰ فروردین ۱۳۹۹.

۳. اصغر جعفری ولدانی و محسن پیرهـادی، «ابعـاد نفـوذ امریکـا در ایـران(۱۹۵۳-۱۹۷۹م) و پیامدهای آن در شکل گیری روابط دو کشور پس از انقلاب اسـلامی»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، س۶، ش۲، تابستان ۱۳۹۵، ص۱۴.

خصوص وابستگی همه جانبهٔ امریکا و نفوذ آن بر مقـدرات ایـران، شک و شبهه‌هایی که برای جوان امروزی مطرح می‌شود مهر باطـل می‌زند. او می‌گوید:

> ارتـش در دسـت شـما بـود؛ اقتصـاد مملکـت را خودتـان برنامـه‌ریـزی مـی‌کردیـد؛ سـاواک را خودتـان و اسـرائیل تأسیس کردید؛ پلیس را دولت شما تربیـت کـرد؛ چیـزی نبود که من از شما پنهان کرده باشم. حالا هم نباید همهٔ شکست‌هایتان را به گردن من بیاندازید.[1]

۱۱-۵. وابستگی فرهنگی

نفوذ فرهنگی انگلیس و امریکـا در ایـران بـر کسـی پوشـیده نیسـت. انگلیسی‌ها کـه از گذشـته نفـوذ فرهنگـی در ایـران داشـتند، از آغـاز سلطنت محمدرضا پهلوی توجـه بیشـتری بـه ایـن موضـوع کردنـد. وابستگی فرهنگی به انگلیس با قرارداد سال ۱۳۳۸ مبنی بر همکـاری و مبادلات دوستانه در زمینهٔ فعالیت‌های معنوی، علمی و هنری بیش از پیش افزایش یافت. به گفتهٔ سولیوان سفیر انگلیس در ایران، تا سال ۱۳۵۴ اتباع انگلیسی در ایران بالغ بر پانزده تا بیست هزار نفر بود کـه بخشی از آنها در زمینهٔ فرهنگی فعالیت مـی‌کردنـد. روابـط فرهنگـی امریکا نیز پس از ۲۸ مرداد افزایش چشم گیر و رو به رشدی داشـت. یکی از اقدامات وابسته‌سازی فرهنگـی ایـران، برنامـهٔ فـولبرات بـود. برنامه‌ای که از نظر احسان نراقی به عنوان مشـاور فـرح دیبـا تاحـدود

---

۱. محمدتقی کرامتی، وسوسه شیطان بزرگ؛ جریان شناسی فعالان رابطه با امریکا؛ از دولت موقت تا دولت اصلاحات، قم، همای غدیر،۱۳۸۳، ص ۳۵.

زیـادی نتیجـه داده بـود و تحصـیل‌کردگـان امریکـا کـه بـه مقامـات حکومتی ایران دست یافته بودند با شیفتگی تمـام و بـدون توجـه بـه مقتضیات و فرهنگ ملی، آرمان‌هـا و الگوهـای امریکـایی توسـعه را دنبال می‌کردند.[1] راه‌اندازی تأسیسات و نهادهای فرهنگی در ایـران از دیگر اقدامات امریکا برای وابسته‌سازی فرهنگی کشور بود. از جملـه می‌توان به تأسیس مدارس آموزشی، راه اندازی سپاه صلح امریکـا در ایران، احداث دانشگاه و نفوذ و کنترل رسانه‌هـا اشـاره کـرد. دانشـگاه صنعتی آریامهر (صنعتی شهید مجید شریف واقفی ملقب به صنعتی شریف امروز) در دهۀ ۱۳۴۰ از طریق بنیاد فـورد، و بعـدها دانشـگاه صنعتی آریامهر (صـنعتی اصـفهان امـروز) تحـت نظـارت مؤسسـه فنّاوری ماساچوست و دانشگاه پهلوی (دانشگاه شیراز) تحت نظارت دانشـگاه پنسـیلوانیا و دانشـگاه تهـران تحـت تـأثیر تعـداد زیـادی از دانشگاه‌های امریکایی سامان یافتند تا پروژه مدرنیزاسیون ایران را ذیل انقلاب سفید و اصل ۴ تـرومن پـیش ببرنـد؛ در ایـن میـان مؤسسـه فنّاوری ماساچوسـت محوریـت داشـت.[2] امریکـایی‌هـا در پوشـش موافقت‌نامه فرهنگی ایران و امریکا در سال ۱۳۴۲ در پی آن بودند که فعالیت رسانه‌ای ایران را در کنترل خود بگیرند.[3]

---

۱. احسان نراقی، آن حکایت‌ها: گفتگو و نقد هرمز کی با احسان نراقی، تهران، جمعـه ایرانیان، ۱۳۸۱ ، ص ۲۳۳.

۲. سیامک باقری چوکامی، موج چهارم جنگ نرم، قم، زمزم هدایت، ۱۳۹۶، ص۶۲.

۳. ر.ک. سیدحسن قریشی کرین و کاظم نیازی نشاط، «روابط فرهنگـی و اجتمـاعی ایران و امریکا در دوره ریاسـت جمهـوری لینـدون جانسـون»، سیاسـت خـارجی، س۲۸، ش۲، تابستان ۱۳۹۲، ص۳۷۰-۳۷۷.

۱۱-۶. فروش تمامیت ارضی

جدا شدن بحرین از ایران، ملموس‌ترین فروش استقلال و تمامیت ارضی ایران در قبال حفظ و تداوم سلطنت پهلوی بود. وقتی نمایندگان مجلسِ بله قربان‌گوی شاه، انفکاک بحرین از ایران را تصویب کردند![1] پخش خبر این جدایی از رادیو ایران به قدری مضحک بود که اسدالله علم، وزیر دربار پهلوی، در توصیف آن گفت: «گوینده خبر چنان با افتخار و غرور آن را خواند که گویی هم اکنون بحرین را فتح کرده‌ایم.»[2] رژیم شاه در این واگذاری به هیچ کس پاسخ‌گو نبود. وقتی از هویدا دربارهٔ علت واگذاری سؤال شد، وی پاسخ داد: «به هیچ کس مربوط نیست، دختر خودمان بود به هر کسی می‌خواستیم شوهرش دادیم!» محمدرضاشاه دل خوش به این بود که انگلیسی‌ها در عوض موافقت با جدا شدن بحرین، از حاکمیت تاریخی ایران بر جزایر سه گانه حمایت کنند؛ اما تحولات بعدی نشان داد که این تصور محمدرضاشاه مبتنی بر توهم بوده است؛ و اگر انقلاب اسلامی رخ نمی‌داد جزایر سه گانه نیز به شکل دیگری از ایران جدا یا تقسیم می‌شد.

---

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک. اصغر جعفری ولدانی، بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰، ص۳۱۰؛ منشور گرگانی، نفت و مروارید، سیاست انگلیس در خلیج فارس و جزایر بحرین، تهران، مظاهری، ۱۳۲۵.

۲. امیراسدالله علم، گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیراسدالله علم)، همان، ج۱، ص ۲۳۷.

۱۱-۷. فرمان سیاست خارجی در کاخ سفید

سیاست خارجی ایران هیچ استقلالی نداشت. شاه در سیاست خارجی تنها مجری بی‌چون و چرای سیاست‌های امریکا بود. مأموریت ژاندارمی شاه براساس دکترین نیکسون، نماد فروش استقلال ایران در سیاست خارجی به کاخ سفید بود؛ زیرا براساس این دکترین، شاه با پول نفت ملت ایران، سیاست خارجی کشور را کاملاً در خدمت برقراری امنیت برای منافع امریکا در سطوح منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای قرار داده بود. ابتهاج رئیس برنامه و بودجهٔ شاه می‌گوید به شاه گفتم اگر غربی‌ها می‌خواهند معادلات خلیج فارس را به نفع خود رقم بزنند، باید خودشان هزینه‌اش را پرداخت کنند و این کار را نباید با پول نفت ایران انجام دهند، اما شاه این مسئله را قبول نکرده است.[۱] البته مأموریت شاه تنها محدود به منطقه نبود.

اولین خدمت شاه، ورود به جنگ ویتنام بود. ایران با فرمان دولت واشنگتن، واحدهایی از افسران و کارمندان و تجهیزات نظامی خود را به سایگون اعزام کرد.[۲] طبق گزارش سفارت امریکا در تهران، امریکا از ایران خواست که ۵۰ فروند هواپیمای F_ ۵ جهت استفاده در ویتنام تأمین کند و شاه ۱۲ دقیقه پس از طرح این موضوع، پاسخ مثبت داد.[۳] در این زمینه خاطرهٔ فرح پهلوی بسیار تأسف‌آور است. او می‌نویسد که شاه می‌گفت:

---

۱. رسول رئیس‌جعفری، روایت یک فروپاشی، تهران، نهادگرا، ۱۳۹۹، ص ۵۹.

2. Ramazani ,Roahollah k, Iran Foreign Policy, 1911- 1973 Charlothesville, University Press of Virginia, 1975,p341.

۳. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، همان، ص ۱۶۹.

در جریان جنگ ویتنام، نفت و بنـزین و سـوخت هواپیمـا به امریکاییان رساندم و حتی هواپیماهای جنگی ایران را در اختیـار سـرفرماندهی امریکـا در ویتنـام قـرار دادم. هرچه به مـن گفتنـد از جـان و دل پـذیرفتم و ماننـد یـک غـلام حلقـه بگـوش مجـری دسـتورات منطقـه‌ای و فرامنطقه‌ای آنها بودم.[1]

دردآورتر آنجا است که فرح می‌گوید:

شاه در حضور من به راکفلر (معاون رئیس‌جمهـور سـابق امریکا) گفت: «پس از پایان جنگ ویتنام به خـاطر آنکـه صدها هزار (هفتاد هزار) نظامی امریکـایی بیکـار نشـوند او حاضر شد شصت هزار امریکـایی بازگشـته از ویتنـام را در نیروی هوایی و ارتش ایران استخدام کند. حالا چطور امریکـا حاضـر نمـی‌شـود خـدمتگزار صـدیق خـود را در امریکا بپذیرد.»[2]

سرکوب جبههٔ آزادیبخش ظفار در عمان، مأموریت دیگر شاه در راستای سیاست‌های امریکا برای جلوگیری از نفوذ شوروی بود. شاه بالغ بر سه هزار نفر از نیروهای مسلح ایران را ـ که به تـدریج تـا ده هزار نفر افزایش یافت ـ از سال ۱۳۵۱با هدف سرکوب این جنبش به عمان اعزام کرد، در حالی‌که هیچ‌گونه تجاوز ارضی یا تنش سیاسی صورت نگرفته بود. میزان هزینه‌ای که شاه در ایـن زمینـه بـر ملـت ایران تحمیل کرد به روایت اسـناد وزارت امـور خارجـه، میلیاردهـا تومان بود و انگلیسی‌ها این هزینه را حدود یک میلیـارد دلار اعـلام

۱. فرح پهلوی، دختر یتیم، همان، ص ۸۷۲.
۲. همان، ص ۸۱۸.

کردند.[1] جریان غم‌انگیز آنجاست که نظامیان انگلیسی و امریکـایی تمـام آذوقـه و حقـوق خـود را از عمـان مـی‌گرفتنـد، ولـی دولـت شاهنشـاهی ایـران بـه آنهـا کمـک مـی‌کـرد. نظامیـان انگلیسـی و امریکایی هیچ کشته یا زخمی ندادنـد، امـا تلفـات ارتـش ایـران از شروع عملیات در آذر ۱۳۵۲ تا پایان سال ۱۳۵۴، کشته شـدنِ ۲۵ درجه‌دار و ۱۸۶ سرباز و مجروح شدنِ بیش از هفتصد تن بود.[2]

حمایت از سلطنت‌طلبان متمایل به غـرب در جنـگ‌هـای داخلـی یمن، اقدام دیگر شاه با دستور امریکایی‌ها بود. ایران در طولِ این جنگ هشت ساله به ارسال اسلحه و آمـوزش نظـامی اقـدام نمـود. شـاه نیـز کمک‌های اعطایی ایران به صـنعا را اعـلام کـرده و در روزنامـه‌هـای آن زمان منتشر شده بود.[3] اعطای کمک‌های مالی و نظـامی بلاعـوض بـه پاکستان به منظور تقویت این کشور در برابر هند که در آن زمان یکـی از کشورهای وابسته به اتحاد جماهیر شوروی به حساب می‌آمد. طوفانیان که به گفته فردوست توسط مستشاران امریکا در ایـران بـرای فرمانـدهی ارتش انتخاب شده بود، با بیان مطلب فوق، معتـرف اسـت کـه بـدون اطلاع محمدرضا پهلوی این کمک‌ها را ارسال می‌کرد و بعد مسـائل را به اطلاع شاه می‌رساند. یعنی ابتدا با دولت امریکـا همـاهنگی و اقـدام می‌شد، سپس به اطلاع شاه می‌رساند.[4]

---

۱. اسـناد وزارت امـور خارجـه، جعبـه ۱۸، پرونـده ۲۹۴، ۱۳۵۳/۸/۲۷ و جعبـه ۱۷، پرونده ۳۰۰، ۱۳۵۴/۱۲/۲.

۲. خبرگزاری پارس، ۱۰ / ۸/ ۱۳۵۵.

۳. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۴/۱۰/۳، ص ۲۸.

٤. ر.ک. ضیاء صدقی، همان، ص ۵۱، ۵۵ - ۵۶.

مأموریت نظامی و پشتیبانی مالی شاه به قارهٔ افریقا ـ به ویـژه شـاخ آفریقا ـ نیز کشیده شد. هدف اصلی این مأموریت، رفع نگرانی امریکـا از ظهور و پیدایش دولت‌ها و جنـبش‌هـای سوسیالیسـتی در ایـن قـاره بـود.[۱] شـاه در کتـاب پاسـخ بـه تـاریخ ایـن مأموریـت را ایـن‌گونـه توضیح می‌دهد:

> ایران نمی‌توانست نسـبت بـه توسـعهٔ نفـوذ کمونیسـم در قارهٔ آفریقا بی‌اعتنا بماند؛ در نتیجه کمک‌های متعـددی به پاره‌ای از این کشورها کـه در معـرض خطـر کمونیسـم قرار داشتند، صورت پذیرفت.[۲]

شـاه در جنـگ میـان سـومالی و اتیـوپی نیـز از محمـد زیادبـاره، رئیس‌جمهور سومالی که مورد حمایت غـرب و امریکـا بـود پشـتیبانی کرد.[۳] شاه از دولت زئیر نیز برای مقابله با چپگرایان، حمایت اقتصـادی و پشتیبانی نظامی کرد.[۴] ایران از پادشاه مراکش هم علیـه چریـک‌هـای پولیساریو، که برای آزادی صحرای غربی مبـارزه مـی‌کردنـد، حمایـت نظامی و مالی نمود.[۵] کمک‌های اعطایی شاه به مصر نیز یکی دیگـر از

---

۱. کارتر فیندلی، جهان در قرن بیستم، ترجمه بهرام معلمی، تهران، ققنوس، ۱۳۷۹،ص ۶۴۱.

۲. محمدرضـا پهلـوی، پاسـخ بـه تـاریخ، همان، ص۲۷۲.

3. Yodfat, Aryehoy. The Soviet And Revolationary Iran, Croom Halm Ltd, London, 1984, p.38.

4. Avery, Peter, The Cambridge History of Iran, From Nadirshah to The Islamic Republic, Vol 7 England: niversity Press of Cambridge,1991,p 425.

۵. پل بالتا، مغرب بزرگ از اسـتقلال تـا سـال ۲۰۰۰م، ترجمـهٔ عبـاس آگـاهی، تهـران، وزارت امـور خارجه، ۱۳۷۰،ص۱۲۸.

کرَم بخشی‌های شاه از جیب ملت ایران به کام دولتمردان امریکا بود. در همین دوره مطبوعات ایران از اعطای یک میلیارد دلار اعتبار به مصر خبر داده بودند.[1]

خاطرات پرویز راجی، آخرین سفیر دولت پهلوی در لندن، به روشنی نشان می‌دهد که همهٔ اقدامات شاه در خارج کشور از جمله آفریقا با نظر امریکایی‌ها بود. او می‌گوید: «امریکا دست ایران را در شاخ آفریقا عملاً باز گذاشته است. معلوم می‌شود ما داریم به اطراف و اکناف بال و پر می‌گشاییم!»[2] هنری کسینجر وزیر خارجهٔ وقت امریکا نیز خدمات شاه به امریکا در ویتنام و آفریقا را تأیید می‌کند.[3] کمک‌هایی که شاه معتهد شده بود که به کشورهای اروپایی، آسیایی و آفریقایی ارائه نماید بیش از ۱۵ میلیارد دلار بود!»[4]

فرح پهلوی همسر شاه ابهامات دربارهٔ استقلال فروشی شاه را روشن می‌کند و از قول شاه چنین نقل می‌کند:

> من در جریان تحریم نفتی اعراب در سال ۱۹۶۷م شیرهای نفت ایران را به روی جهان غرب و اسرائیل باز کردم و به بهای تخریب روابط ایران با اعراب، اجازه ندادم چرخ صنعت انرژی غرب از حرکت بایستد. در جریان

---

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۳/۳/۵، ص ۱و۵.

۲. پرویز راجی، همان، ص۱۷۱.

۳. محمدجعفر چمنکار، «مأموریت نظامی‌گری دولت پهلوی دوم و تأثیرات آن بر سیاست خارجی ایران» (پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۲، ش۸، زمستان ۱۳۸۹، ص ۲۷.

٤. یوسف نراقی، «نخبگان نظامی و سیاسی عصر پهلوی (۱)»، مجله دانش انتظامی، ش ۱، بهار ۱۳۷۸، ص۱۴۹.

«جنگ ظُفار» به منظور حفظ امنیت دهانهٔ خلیج فارس و عبور مطمئن نفت به سوی امریکا و ژاپن و اروپا، سربازان ایرانی را به جنگ با شورشیان چپ گرا فرستادم. تمام عمر را صرف سرکوب نیروهای کمونیست و چپ گرا کردم تا منافع غرب و در رأس آن منافع امریکا را حفظ کنم. در جریان جنگ ویتنام نفت و بنزین و سوخت هواپیما به امریکاییان رساندم. حتی هواپیماهای جنگی ایران را در اختیار سر فرماندهی امریکا در ویتنام جنوبی قرار دادم. هرچه به من گفتند از جان و دل پذیرفتم و مانند یک غلام حلقه به گوش مجری دستورات منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای آنها بودم.[1]

در هرصورت بازخورد این وابستگی در جامعه و تبعات آن برای رژیم شاه و حتی امریکا بسیار گران تمام شد؛ زیرا از دید بسیاری از ایرانیان، اقدامات شاه نشانهٔ نوکری کامل وی از امریکا و از دست رفتن استقلال ملی بود که در نهایت همین احساس عمومی، تبدیل به یکی از سرچشمه‌های نفرت مردم از امریکا و بیزاری از رژیم شاه شد.

۱. فرح پهلوی، دختر یتیم، همان، ج۲، ص ۸۷۲.

(۱۲)

ابتذال بی‌مهار و اسلام‌زدایی

محمدرضا در ۳۷ سال سلطنت خویش، وانمود می‌کرد که معتقد به اسلام است و به ظاهر دست به اقدامات مذهبی می‌زد. اما واقعیت دین‌داری و اعتقادات مذهبی او را فرح پهلوی می‌گوید: «شاه اعتقادات مذهبی نداشت.»[۱] در واقع محمدرضاشاه، ادامه‌دهندهٔ راه پدرش بر باستان‌گرایی، تقلید از غرب و ضدیت با اسلام بود.[۲] ازاین‌رو، محمدرضاشاه هر چقدر پایه‌های حکومتش محکم‌تر می‌شد، بیشتر دست به اقداماتی می‌زد که با اعتقادات جامعه در تضاد بود. روند مخالفت وی با مذهب و مظاهر آن و سرکوب علما و نیروهای مذهبی از اوایل دههٔ ۱۳۴۰ به خصوص بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ روند و سرعت بیشتری به خود گرفت. به طور خلاصه می‌توان گفت ضدیت با ارزش‌های اسلامی و ایرانی و بی‌اعتنایی به خواسته‌های مردم مذهبی و علمای مذهبی، گسترش قمارخانه‌ها،[۳] مراکز فحشا، رواج فساد، مشروب‌فروشی‌ها، نمایش

---

۱. اسکندر دلدم، من و فرح پهلوی، تهران، به آفرین، ۱۳۸۴، ج۳، ص۱۰۶۱.

۲. ابراهیم صفایی، رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶، ص ۹۱.

۳. مخالفت‌های به این قمارخانه‌ها به گونه ای بود که شاه در سال ۱۳۵۷ در زمان نخست‌وزیری شریف‌امامی مجبور شد ۵۷ قمارخانهٔ وابسته به بنیاد پهلوی را ببندد.

فیلم‌های مبتذل در سینما و تلویزیون، عدم‌پایبندی به شعائر اسلامی و عدم مراعات عفت عمومی، اشتغال بهائی‌ها و صهیونیست‌ها در پست‌های کلیدی و حساس دولتی که از دید مردم، نشان از عناد رژیم با اسلام بود، تغییر تاریخ اسلامی و ترویج و تبلیغ ارزش‌ها و سنت‌های قبل از اسلام و... احساسات مذهبی مردم و علما را جریحه‌دار کرده بود.[1]

بهائیت در میان ملت ایران چهرهٔ خوبی نداشت و بسیار حساس بودند، به گونه‌ای که زمانی که مردم ایران فهمیدند کارخانهٔ نوشابه‌های پپسی‌کولا و کوکاکولا متعلق به بهائیان است آنها را تحریم کردند و شیشه‌های آنها را شکستند.[2] جلوگیری از حجاب دانشجویان دختر و ممانعت از ورود دختران چادری به دانشگاه[3] و صدور بخشنامه‌ای از وزیر آموزش و پرورش نیز در سال ۱۳۵۲ در خصوص ممنوعیت پوشیدن چادر برای دختران دبیرستانی[4] و تصویب طرح حجاب زدایی توسط «شورای هماهنگی امور اجتماعی» در سال ۱۳۵۵ مبنی بر ممنوعیت چادر برای دانش‌آموزان، دانشجویان و کارمندان و جلوگیری از ورود زنان

---

۱. منوچهر محمدی، انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها و پیامدها، قم، معارف، ۱۳۸۱، ص۸۰-۸۱.

۲. فرح پهلوی، اسرار زندگی شاه و فرح، ترجمهٔ احمد پیرانی، تهران، به‌آفرین ، ۱۳۸۷، ص۲۰۱.

۳. آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، همان، ص ۲۸۵.

٤. روح‌الله حسینیان، چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران ۱۳۴۳-۱۳۵۶، همان، ص ۸۷۷.

چادری به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی، اتوبوس‌های شرکت واحد، سینماها، فروشگاه‌های تعاونی شهر و روستا، کتابخانه‌ها و مجامع عمومی، و محرومیت آنها از مسافرت با هواپیما و خدمات اجتماعی،[1] و بسیاری از موارد دیگر مخالفت علیه شاه را به شدّت افزایش داد.

تغییر مبدأ تاریخ ایران از هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی نیز خشم مردم و روحانیون به خصوص امام خمینی‌ﷺ را برانگیخت. آنتونی پارسونز، سفیر سابق انگلیس در تهران می‌گوید: «این تغییر تقویم از نامعقول‌ترین اقداماتی بود که شاه در چند سال قبل به آن دست زد و موجبات خشم و بدگمانی عناصر مذهبی را نسبت به خود فراهم ساخته بود.»[2] این اقدام به قدری مردم را عصبانی کرده بود که بعدها در اوایل سال ۱۳۵۷ که تظاهرات مردم حالت انقلابی به خود گرفته بود، شاه به جعفر شریف‌امامی نخست‌وزیر، دستور داد که در نخستین عقب‌نشینی‌اش در سال ۱۳۵۷، تاریخ شاهنشاهی را مجدداً به هجری شمسی برگرداند.[3]

---

۱. محسن نصری، ایران، دیروز، امروز، فردا، قم، معارف،۱۳۷۸، ص ۲۴۶.

۲. ویلیام سولیوان و آنتونی پارسونز، همان، ص۳۴۴.

۳. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، همان، ص۶۳۴.

(۱۳)

محرومیت مطلق

علی القاعده با افزایش تصاعدی درآمدهای نفتی[1] در دهۀ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شرایط اقتصادی کشور می‌بایست متحول می‌شد و رفاه نسبی در سراسر کشور رخ می‌داد، اما همه چیز بر عکس بود. این درآمدها نه نصیب ملت ایران شد و نه به زیر ساخت‌های کشور اختصاص یافت و نه کشور پله‌های ترقی اقتصادی را طی کرد. البته «عدم واردات تکنولوژی زیرساختی و پرداختن به واردات تکنولوژی مصرفی موجب افزایش کاذب رفاه شهری و سیل

---

۱. «در نحوۀ خرج این درآمدها، روند کلّی زندگی رژیم زیرسلطه امریکا را به خوبی نشان می‌دهد. درآمدهای نفتی ایران، به‌ویژه بعد از تشکیل اوپک در سال ۱۳۳۹ و جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳م اعراب و اسرائیل، با رشد چشم‌گیری مواجه شد و از ۲۲/۵ میلیون دلار در سال ۱۳۳۳ به ترتیب به ۵۵۵ میلیون دلار در سال ۱۳۴۳، ۹۵۸ میلیون دلار در سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۴۸، ۱/۲ میلیارد دلار در سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۰، و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت به نزدیک ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رسید. پیامد مهم این افزایش انفجاری درآمد آن بود که استبداد نفتی را رونق بخشید و بقایای واقع‌بینی، حزم و احتیاط را در شاه و مزدورانش نابود کرد» (محمد علی کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسلۀ پهلوی، ترجمۀ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، ۱۳۷۴، ص۲۸۶).

مهاجرت شد که تبعات آن بحران‌های شهری و ظهور حلبی‌آبادها و شکل‌گیری تهیدستان شهری بود.»[1]

با این وصف، شکاف طبقاتی و فاصله فقیر و غنی هر چه به آخر عمر پهلوی نزدیک‌تر می‌شد، افزایش بیشتری می‌یافت. براساس آمارها، درآمدهای نفتی و رونق کاذب اقتصادی ناشی از آن در خلال سال‌های دهۀ ۱۳۴۰، افزایش درآمد سرانه ایران را از حدود دویست دلار به یک هزار دلار نشان می‌داد؛ اما در عمل نه تنها کاهش در اختلاف سطح درآمد بین طبقات مرفه و فقیر دیده نمی‌شد، بلکه باعث افزایش این اختلاف هم شده بود، طوری که ایران بنابر گزارش سازمان بین‌المللی کار در دهۀ ۱۳۵۰ به عنوان یکی از بدترین کشورهای جهان معرفی شد.[2] نمودار ضریب جینی در زیر گویای همین موضوع است که نشان می‌دهد شاخص نابرابری در دهۀ پردرآمد پهلوی به شدّت بیشتر شده است.

۱. جان فوران، همان، ص ۴۸۴.

۲. یرواند آبراهامیان، تاریخ ایران مدرن، همان، ص ۲۵۲.

در حالی که درآمد میلیاردی حاصل از فروش روزانهٔ شش میلیون بشکه نفت که می‌توانست به زیرساخت‌های اقتصادی کشور اختصاص یابد و هزاران ایرانی را مشغول به کار کند و نهاد دانش را به فناوری متصل نماید، براثر وابستگی شاه و فساد خاندان وحلقهٔ بله‌قربان‌گویان او، از میان رفت.[1] توصیف نیشدار اسدالله علم از ایران در سال ۱۳۵۶ حیرت‌آور است. او می‌گوید: «فکر اینکه در مرز تمدن بزرگ، پایتخت کشور ما هنوز خاموشی برق داشته و هیچ سرویس صحیحی، نه آب، نه برق، حتی در پایتخت نتوانیم به مردم بدهیم، واقعاً ننگ است.»[2] خاطرات اشرف پهلوی سخن علَم را تأیید می‌کند. او می‌نویسد:

> در فضای ثروت فاحش برآمده از افزایش قیمت نفت، شکاف میان فقیر و غنی عمیق‌تر و آشکارتر و برای دوام و بقای حکومت، خطرناک‌تر می‌شد. تهران به آسمان‌خراش‌های چندین میلیون دلاری، محلهٔ مسکونی‌ای با کاخ‌ها و ویلاهای میلیونرهای جدید و بلوارهای وسیع پر از اتومبیل‌های لوکس آراسته شد.[3]

همین شکاف طبقاتی و اقتصادی منجر به گسترش احساس محرومیت در جامعه شد.

---

۱. صادق احمدی، «افزایش شدید اختلاف طبقاتی قبل از انقلاب همزمان با رشد درآمدهای نفتی»، دسترسی در: https://masireqtesad.ir/54637، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۷.

۲. امیراسدالله علم، یادداشت‌های عَلَم، ترجمهٔ علی‌نقی عالیخانی، تهران، معین، ۱۳۹۸، ج ۴، ص۱۸۱.

۳. ریحانه درودی، ۵۳سال عصر پهلوی به روایت دربار، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۴، ص ۱۱۲.

با این‌همه، علاوه بر تهی‌دستان شهری که در زاغه‌ها زندگی می‌کردند و همه اعضای خانواده توی یک یا دو اتاق چپیده بودند و گاهی هم برق و آب جاری نداشتند، هنوز شمار عظیمی از مردم ما نیز در روستاهای کوهستانی، در جاهای پرت و دسترس‌ناپذیر، روزگار می‌گذراندند.[1] به نظر اسدالله علم در آن سال‌ها فقط چهاردرصد روستاهای ایران به برق و تنها یک درصد روستاها به لوله کشی آب آشامیدنی دسترسی داشتند.[2] وضعیت گرانی و تورم در سال‌های ۱۳۵۰ به بعد را همه اعتراف دارند. از جمله «آنتونی پارسونز» سفیر انگلستان در دورهٔ پهلوی اذعان داردکه به‌رغم تزریق درآمدهای حاصل از افزایش قیمت نفت در دسامبر ۱۹۷۳م به اقتصاد کشور، سطح تولید که افزایش نیافت، تورم و گرانی بالایی را هم به وجود آورد که مقامات دولتی نرخ سالانهٔ آن را ۲۰ درصد اعلام کرده بودند، ولی نرخ واقعی تورم بسیار بیشتر از این رقم بود. همین وضعیت را اسدالله عَلَم وزیر دربار پهلوی هم تأکید دارد. او در خاطراتش می‌نویسد:

> در تابستان ۱۳۵۲ بسیاری از انواع مواد غذایی کمیاب شده و اگر هم یافت می‌شد با قیمتی چند ده برابری به فروش می‌رسید. در ماه‌های نخست سال ۱۳۵۳ نان هم پیدا نمی‌شد و هویدا همواره اعلام می‌کرد که ما در «عصر طلایی» به‌سر می‌بریم.[3]

این درحالی بود که مردم می‌شنیدند شاه وام یک میلیارد و

---

۱. همان، ص ۱۱۲.

۲. امیراسدالله علم، یادداشت‌های عَلَم، همان، ص ۶۷ و ۱۹۳.

۳. همان.

دویست میلیون دلاری را درچند قسط به انگلیس برای بهبود سیستم آبرسانی و دفع فاضلاب لندن پرداخت کرده است.[1] یا «شاه در سال ۱۳۵۳ مبلغ ۵۰۰ میلیون لیره استرلینگ به انگلیس کمک مالی نموده تا شاید صنایع غذایی انگلیس از ورشستگی نجات پیدا کند.»[2]

کارگران هم زندگی مناسبی نداشتند و درآمدهای بیش از حد نفت به فقر این توده‌های میلیونی که بیشترشان از روستاها به شهرها رانده شده بودند پایان نداد.[3] این در حالی است که سی درصد جمعیت کشور را خانوارهای ثروتمند تشکیل می‌دادند که معادل ۹۰ درصد کل درآمد کشور را به خود اختصاص داده بودند و ۷۰ درصد بقیه تنها ۱۰ درصد درآمد کشور را در اختیار داشتند. این در حالی است که خانوادهٔ سلطنتی با دزدی‌های خود بخش عظیمی از ثروت را به خود اختصاص داده بودند، به گونه‌ای که جمع ثروت این خانواده به میلیاردها دلار می‌رسید.[4] کار به جایی رسیده بود که محمدرضا می‌گفت:

> مملکت پول زیاد دارد و این قبیل دزدی‌ها (سوء استفاده کارگزاران و وزراء و دولتیان و درباریان) لطمه‌ای به دارایی‌های مملکت نمی‌زند. وقتی ما به مصر یک

---

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۳/۸/۸.

۲. امیراسدالله علم، یادداشت‌های عَلَم، همان، ص۶۷ و۱۹۳.

۳. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، همان، ص۵۵۰-۵۵۱.

٤. منوچهر محمدی و امیرعباس رجبی، انقلاب اسلامی، زمینه‌ها و پیامدها، تهران، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۹۶، ص ۳۳۱-۳۳۲.

میلیارد دلار، به اسرائیل یک میلیارد دلار، به سازمان آب لندن نیم میلیارد دلار و به سایر ممالک میلیاردها دلار وام می‌دهیم! چه اشکالی دارد یک عده از مدیران مملکت ما هم به نوایی برسند و چاق شوند.[1]

انگلیسی‌ها فهمیده بودند که سیاست‌های شاه، آسایش و خوشبختی به همراه نداشته است. آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس با بیان این واقعیت، مثالی از وضعیت جامعه می‌زند که «برای یک کارمند عالی‌رتبه دولت یا یک مدیر بخش خصوصی، عادی بود که بیش از هفتاد درصد درآمدش را فقط به اجارهٔ خانه اختصاص دهد... .»[2] البته قاطبهٔ مردم به درک این واقعیت رسیده بودند که چرا کشوری با درآمد سرشار نفتی و حمایت‌های همه‌جانبهٔ امریکا و غرب و نداشتن هیچ گونه تنش یا جنگ با کشورها، چنین وضعیتی دارند؟ بخش مهمی از پاسخ این چرایی را بعدها مادر فرح پهلوی در کتابش از قول محمدرضا شاه نقل کرده است که گفته بود:

من در طول ۳۷ سال سلطنت خودم هر کاری که امریکایی‌ها گفتند انجام دادم و ثروت ایران را به کام شرکت‌های امریکایی ریختم... خلاصه به هر سازی که امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها زدند رقصیدم اما سرانجام آنها مرا مانند یک تفاله بی‌خاصیت از کشور بیرون انداختند.[3]

---

۱. فریده دیبا، همان، ج ۲، ص۲۹۰.

۲. امیراسدالله علم، گفت‌وگوهای من و شاه؛ خاطرات محرمانه امیراسدالله علم، همان، ج۱، ص ۲۰۴.

۳. فریده دیبا، همان، ص ۸۱۰.

با این همـه، رونـد ولخرجـی‌هـا و تـاراج ثـروت ملـت در کنـار بیکاری، گرانی و فقر روزافزون، شکاف پرنشدنی را بین ملـت و شـاه به‌وجود آورده بود. بخشی از دلایل ایـن وضـعیت ناشـی از برگـزاری جشن‌های مختلف از بیت‌المال بود. از سال ۱۳۵۰ به بعد جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، سالگرد انقلاب سفید، تولد ولیعهد، جشن هنـر شـیراز و... به جشن‌های معمولی افزوده شد کـه از ایـن رهگـذر میلیـون‌هـا تومان پول ملت به تاراج رفت.[۱] تنها جشن ۲۵۰۰ سالهٔ شیراز که بـین ۱۲۰ تا ۱۵۰ میلیون دلار هزینه دربـر داشـته، در اطـراف روسـتاهای فقیر بود، به گونه‌ای که در کتاب هزیمت یا شکست رسـوایی امریکـا آمده است: «تضـاد میـان آراسـتگی خیـره کننـدهٔ پرسـپولیس و فقـر دهکده‌های همجوار چندان زننده بود که هیچ‌کس نمی‌توانسـت آن را ندیده گیرد.»[۲] در این جشن عملاً از ورود مردم جلوگیری شـد و لـذا اثری از مردم در آن نبود.[۳] هزینه‌های گزاف، فساد و ضدیت با فرهنگ مذهبی و ملی، موجی از نفرت از رژیم پهلوی را در بین مـردم دامـن زده بود. امـام خمینـی‌ﷺ ایـن جشـن را تحـریم کـرد و بـه دنبـال آن، اعتراضات مردمی شکل گرفـت و بـیش از هـزار نفـر از دانشـجویان دانشگاه تهران تظاهرات راه انداختند که بـا سـرکوب مـأموران پلـیس مواجه و به دستگیری آنها منجر شد.[٤]

---

۱. روح الله حسینیان، چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایـران ۱۳۴۳-۱۳۵۶، همان، ص ۳۸۵-۴۱۶.

۲. مایکل لدین و ویلیام لوییس، همان، ص۴۸.

۳. فریدون هویدا، همان، ص۱۱۹؛ غلامرضا نجاتی، همان، ص ۳۵۰.

٤. احمد فاروقی و ژان لوروریه، همان، ص۱۹۲.

هزینه‌های هنگفت شاه در خریدهای نظامی، ژاندارمی منطقه‌ای، و عملیات برون مرزی برای تأمین منافع امریکا، ولخرجی‌هایی مانند جشن ۲۵۰۰ ساله و سفرهای تفریحی خانوادگی و فسادهای سیستمی و اختلاس‌ها و... سبب شده بود «کسری بودجه ایران از ۱/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲ به ۴ / ۹ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ برسد.»[۱] این روند بدان معنا بود که هر قدر درآمدهای ایران در این دوره زیادتر می‌شد، وضعیت اقتصادی ایران وخیم تر و شکاف طبقاتی افزاون‌تر می‌گردید.

۱. جان لیمبرت، ایران در مصاف با تاریخ، ترجمهٔ سعیده ناجیان تبریز، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،۱۳۹۱، ص۱۷۴-۱۷۵.

(۱۴)

نارضایتی و ناامیدی جمعی

روند وخامت اوضاع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور در کنار فضای اختناق و سرکوب و وابستگی‌های روزافزون شاه به امریکا، نارضایتی‌های جامعه را به اوج رسانده بود. شنیدن واقعیت‌هایی نظیر فسادهای شاه و خانواده او و حلقه‌های وابسته، در کنار خوشگذارانی‌های شاه مانند استراحت و سرگرمی ۲ ماه یا ۴۵ روزه شاه به همراه خانواده‌اش در خارج از کشور حس ناامیدی جمعی را در بین مردم ایجاد کرده بود. گزارش سفارت امریکا در تهران در این خصوص خواندنی است:

> به وضوح دیده می‌شود که هیچ ایرانی کمتر از ۳۵ سال مایل نیست که شاه در قدرت و حتی در ایران بماند. برخلاف بسیاری از ایرانیان سالمند مخالف رژیم که ممکن است مایل باشند شاه تاج و تختش را حفظ کند، جوانان سخت در تصمیمشان راسخ هستند که او باید برود. با توجه به ملاحظات آماری، بخش کوچکی از جمعیت ایران باقی می‌ماند که شاه می‌تواند در بحران کنونی روی آنها حساب کند.[۱]

---

۱. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، همان، ج۱، ص۳۴.

شریف امامی رئیس مجلس سنا نیز نارضایتی و ناامیدی جمعی در بین مردم را حس کرده بود و می‌گفت:

> من اوضاع را خیلی بد می‌بینم. تمام مردم ناراضی و در حد انفجار هستند. من که همه چیز دارم می‌بینم وضع به نحوی است که شخص وقتی به خود می‌اندیشد عدم رضایت در باطن او مشاهده می‌شود.[1]

نارضایتی همهٔ سطوح مردم را دربرگرفته بود. طبق گزارش‌های سفارت امریکا در ایران، هیچ یک از اقشار جامعه راضی نبودند؛ «رهبران روحانی که از رفتار ضد مذهبی رژیم دل خوشی ندارند، بازاری‌ها که اغلب تحت فشار رشد یک اقتصاد بازار مدرن و فشارهای تورمی قرار گرفته‌اند، روشنفکران تجدد خواه که با یک رژیم غیر دموکراتیک مخالف هستند و بالاخره بسیاری از مردم که به خاطر حقیر شمردنشان در طی ۱۵ سال اخیر به خشم آمده‌اند.»[2] دانشجویان قشر دیگری از مردم بودند که مخالف جدّی حکومت استبدادی شاه بودند و با توسعه دانشگاه‌ها و مدارس عالی و افزایش تعداد دانشجویان این مخالفت‌ها ابعاد وسیع‌تری پیدا کرده بود.[3]

از آنجایی که شاه مشروعیت خود را از مردم نمی‌دانست، خود را پاسخ‌گوی مطالبات مردم هم نمی‌دید. او فکر می‌کرد با درآمدهای میلیاردی نفت و حلقه بله‌قربان‌گویان و ارتش وابسته به خود در کنار جلب نظر غربی‌ها به خصوص رؤسای کاخ سفید

---

۱. حسین فردوست، همان، ص ۴۰۷.

۲. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، همان، ج ۱، ص۳۴.

۳. ر.ک. آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، همان.

می‌تواند بر نارضایتی مردم فائق آید، اما غافل از اینکه عمق و گسترهٔ نارضایتی‌ها بیش از حد تصور او بود به گونه‌ای که در بدنهٔ ارتش نیز گسترش و عمق پیدا کرده بود. همافران گروهی ناراضی در نیروی هوایی بودند که ارشتبد قره‌باغی دربارهٔ آنها چنین گفته است: «پرسنل مذکور، که در حدود دوازده‌هزار نفر بودند، اکثرشان به صورت یک طبقه خاص ناراضی آن نیرو مانده بودند.»[1] براساس گزارش آخرین رئیس ستاد ارتش، روزانه در حدود ۱۰۰۰ نفر از ارتش فرار می‌کردند و این رقم به تدریج در اواخر بحران روزانه به ۱۲۰۰ نفر هم رسیده بود.[2] نارضایتی در بین نیروهای رده بالای ارتش نیز نفوذ کرده بود. سپهبد حاتم، سپهبد نجفی نائینی و سپهبد بخشی‌آذر سه تن از فرماندهان نظامی ارشدی بودند که به دلیل نارضایتی از وضع ارتش، با نیروهای انقلابی ارتباط برقرار کردند و حتی در دولت موقت بازرگان نیز فعالیت نمودند.[3] قره‌باغی نیز به ارتباط برخی از نیروهای نظامی رده‌بالا، چون دریادار شعاع‌الله مجیدی، معاون نیروی دریایی، با مخالفان رژیم و گروه‌های انقلابی اشاره کرده است.[4]

نارضایتی و مخالفت در بدنهٔ ارتش دلایلی مختلفی داشت.

---

۱. عباس قره‌باغی، اعترافات ژنرال (خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی)، تهران، نی، ۱۳۶۵، ص ۹۵.

۲. رابرت هایزر، همان، ص ۱۱۳.

۳. سعیده لطفیان، ارتش و انقلاب اسلامی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۳۶۴.

٤. عباس قره‌باغی، همان، ص ۱۱۰.

یکی از این دلایل اختلاف فاحش سطح زندگی بین نیروهای مسلح ایران و زندگی افسران و مستشاران امریکایی بود.[1] همچنین تبعیض‌هایی بود که براساس لایحهٔ کاپیتولاسیون میان آنان و مستشاران نظامی ایجاد کرده بود.[2] برخورداری از حق قضاوت کنسولی که امریکاییان از آن بهره‌مند بودند، نوعی تحقیر ملی برای نظامیان ایرانی محسوب می‌شد و حس بیگانه‌ستیزی را در آنان تقویت می‌کرد. آذربرزین جانشین و معاون عملیاتی و فرماندهی نیروی هوایی رژیم پهلوی در خاطرات خود به رابطهٔ مستشاران با گروهی از نیروهای ایرانی تأکید دارد که موجب دو دستگی امریکایی و ضد امریکایی می‌شدند. گروه ضد امریکایی در لیست سیاه قرار می‌گرفتند. از نظر او این فهرست سیاه و سفید در انتخاب فرماندهان در ارتش دخالت داشت اما مداخله محدود به ارتش نبود و در سازمان‌های دیگر نیز رخ می‌داد.[3] بخشی از ارتشیان احساس حقارت می‌کردند که کارهای نظامی و تصمیماتی که باید برای نجات مملکت گرفته شود، بدون استثنا دستورات و انتصاباتی بود که با نظر سفیران امریکا و انگلیس ابلاغ می‌شد.[4]

---

۱. ر.ک، همان، ص ۹۱ –۱۰۰.

۲. محمد نایب پور، «تحولات ارتش از عهد قاجار تا پایان سلسله پهلوی»، مجله زمانه، ش ۵۲، دی ۱۳۸۵، ص ۸.

۳. حسین دهباشی، همان، ص۴۰۵.

٤. همان، ص ۵۸۲.

وضعیت غیرقابل قبول فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کشور نیز نیروهای مسلح را تحت تأثیر قرارداده بود و همین امر نفوذ گروهای سیاسی و به خصوص فعالیت‌های گروه‌های مذهبی را در این نیرو افزایش داده بود. سپهبد نجیمی نائینی، مشاور رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، می‌گفت: «نمونه‌هایی از سرپیچی در نیروی هوایی، دریایی و نیروی زمینی و هوانیروز پیدا شده که خطرناک است.» او می‌گوید:

> تودهٔ عظیم نادان دنبال آقای خمینی هستند! هرچه او بگوید گوش می‌کنند. او را مثل خدا و پیغمبر می‌دانند. اگر خمینی دستور بدهد هیچ تضمینی نیست که سرباز مرا هم نزند ... بالاخره وضع واقعاً خطرناک است و کاملاً باید مراقب نیروهای خودمان و ارتش باشیم.[1]

این تحلیل تنها مربوط به مشاور رئیس ستاد ارتش نبود، سپهبد حاتم جانشین ستاد بزرگ ارتشتاران نیز بر همین اعتقاد بود. او می‌گفت: سربازان آمادگی رو در رو شدن با مردم را ندارند. اگر سربازان در اثر تبلیغات مذهبی که مدت‌هاست مرتباً روی آنها اثر گذارده به مخالفین ملحق شوند چه خواهید کرد؟[2] حتی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران نیز اعتراف می‌کند که تبلیغات مذهبی و فتاوای علماء در روحیهٔ پرسنل نیروهای مسلح به طوری

---

۱. بی نام، مثل برف آب خواهیم شد: مذاکرات شورای فرماندهان ارتش، تهران، نی، ۱۳۶۵، ص ۲۳۸.

۲. رابرت هایزر، همان، ص ۷۱.

مؤثر واقع شده بود که حتی غالب پرسنل افراد وظیفه که حدود ۷۰ تا ۷۵ درصد نیروهای مسلح را تشکیل می‌دادند، ادامهٔ خدمت سربازی را مخالف مذهب دانسته و به همین دلیل از پادگان‌ها فرار و به خانواده و بستگان خود که بسیاری از آنان در جمع تظاهرکنندگان بودند، می‌پیوستند.[۱] این وضعیت در شهربانی هم حاکم بود. در اواخر رژیم، سپهبد جعفری سرپرست شهربانی کشور در شورای امنیت ملی (در دولت بختیار) می‌گفت عده‌ای از سرپاسبانان به صورت کتبی و شفاهی گزارش می‌کردند که مسلمان و مقلد آیت‌اللّه خمینی هستند و نمی‌توانند برخلاف اوامر و دستورات آیت‌اللّه رفتار کنند.[۲]

به غیر از موارد بالا عواملی مانند تبعیض و فساد مالی و اداری در نیروهای مسلح نیز در نارضایتی نیروها مؤثر بود. درباره این موضوع ارتشبد قره‌باغی در کتاب خاطرات خود اشاره کرده است:

> تبعیض‌های فراوان، پایمال کردن حقوق افسران و درجه‌داران و دیگر اعمال خلاف مقررات ارتش، زمینه‌های نارضایتی عمومی شدیدی بین کادر فرماندهی افسران و درجه‌داران به وجود آورده بود.[۳]

با این همه، دامنه نارضایتی‌ها از سال‌های ۱۳۴۰ به بعد روند افزایشی داشت و سیستم اطلاعاتی شاه و امریکا و انگلیس نیز به آن واقف بودند. تنها پاسخ رژیم پهلوی سرکوب آن با مشت آهنین

---

۱. همان، ص ۱۰۴.

۲. عباس قره باغی، همان، ص ۲۰۳.

۳. همان، ص ۹۲-۹۳.

ساواک بود. نمودار روند سرکوب و ایجاد رعب و وحشت و دستگیری و زندانی ناراضیان و مخالفان به صورت خطی تصاعدی نشان می‌داد و این وضعیت هر قدر به پایان عمر رژیم پهلوی نزدیک‌تر می‌شد، شدیدتر هم شده بود. لذا با این روند اگر اعتراضات و تظاهرات میلیونی سال ۱۳۵۷ مانند میدان ژاله سرکوب وحشیانه می‌شد و انقلاب به تعبیر امریکایی‌ها مهار می‌گردید، اکنون وضعیت ایران چگونه بود؟

(۱۵)
سخن آخر

برای اولین بار در سرزمین ایران «دیکتاتوری دست‌نشاندهٔ وابسته» از رضاخان شروع شد و در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تمدید گردید و در ۳۷ سال حمکرانی سلطنتی روند افزایشی داشت، به گونه‌ای که شاه در داخل، همهٔ قوای مجریه، مقننه و قضائیه را به «بله‌قربان‌گویان» خود تبدیل کرد و هیچ امری بدون اراده و میل شاه و خانوادهٔ او صورت نمی‌گرفت. برعکس این انحصار و خودکامگی، در خارج برابر امریکا و انگلیس بله‌قربان‌گو و به تعبیر فرح پهلوی غلام حلقه به گوش آنها بود. هیچ رویدادی به جز انقلاب ۱۳۵۷ در طی این ۳۷ سال قادر به مهار و کُند کردن آن نبود و اگر نبود نهضت اسلامی، همچنان این وضعیت به صورت نامعلومی ادامه می‌داشت.

وابستگی حقارت آمیز، ویژگی هویتی پهلوی دوم شده بود. این تحقیر از ماجرای ورود بدون اجازهٔ چرچیل، روزولت و استالین رهبران متفقین به تهران و نحوهٔ برخورد تحقیر آمیز با رضاشاه و سپس با محمدرضا شروع شد و در ۲۸ مرداد به طرز بدتری تکرار گردید و امر و نهی‌های رؤسای جمهور امریکا طی ۳۷ سال حکومت شاه به یک امر طبیعی تبدیل شده بود. این وضعیتِ

حقارت، به جایی رسیده بود که شاه مملکت، در برابر خواسته‌های سفرای امریکا و انگلیس و حتی مستشاران امریکایی سر تعظیم فرود می‌آورد. نه اقتصاد، نه سیاست، نه فرهنگ، نه قدرت نظامی هیچ یک استقلال نداشتند و هیچ نشانه‌ای هم وجود نداشت که روزی نظام پهلوی از این وابستگی تحقیر آمیز رها شود.

مردم در نزد شاه و خاندان او هیچ ارزشی نداشت. آنها مردم را بی‌سواد و نامحرم می‌پنداشتند که دموکراسی حق آنها نیست. به دلیل سرشت و ماهیت دیکتاتوری و وابستگی این نظام، شاه تنها راه حکمرانی را نه مردم‌سالاری، بلکه یکتاسالاری و مطلقه می‌دانست. همه چیز دستوری و فرمایشی بود، به گونه‌ای که نظام دو حزبی ادعایی شاه هم «بله قربان» و «البته بله قربان» بودند و هیچ استقلالی نداشتند. روند مردم‌انکاری به جایی رسید که در سال‌های بعد از ۱۳۵۰ دو حزب شاه ساخته هم جای خود را به یک حزب رستاخیر داد و طبق فرمان شاه همه مجبور به عضویت در آن بودند. روند این وضعیت نه تنها هیچ چشم‌انداز روشنی را از نقش‌یابی مردم ولو به قدر اندک در سرنوشت سیاسی خود برای ملت نشان نمی‌داد، بلکه هر روز نسبت به گذشته، مردم‌انکاری بیشتر می‌شد و مردم ستیزی بر آن می‌افزود.

سرکوب و انسداد سیاسی پس از بازگرداندن محمدرضا پهلوی از خارج به تدریجی شروع شد، و با تأسیس مخوف‌ترین سازمان سرکوب توسط امریکایی‌ها، شدّت گرفت و از سال‌های ۱۳۴۰ به بعد بی‌سابقه‌ترین اختناق بر کشور حاکم گردید، طوری که طبق اسناد و اعترافات نزدیکان شاه و محققان خارجی و داخلی، ساواک

مشت آهنین شاه، کشور را بـه یـک قبرسـتان فاقـد هرگونـه صـدای انتقادی حتی از ناحیهٔ طرفداران شاه تبدیل کرد. وضـعیت اختنـاق، سرکوب، دستگیری، شکنجه‌های قـرون وسـطایی طـی ایـن دوران روند افزایشی داشته و تا سال ۱۳۵۶ به اوج خود رسیده بـود. ادامـهٔ این وضعیت، کل ایران را به زندانِ بزرگِ ساواک تبدیل می‌نمود.

روند فساد مالی، اخلاقی و ولخرجی‌هـای شـاه و خانـدان او و حلقه‌های بله‌قربان‌گویان هیچ حـد و حصـری نداشـت. بـه میـزان افزایش بی‌سابقه قیمت نفت، وضع ملت ایران به جای بهتر شـدن، رو به اضمحلال بود. صنایع و کارخانجاتی اگر دایر شده بود عمدتاً در دستان شاه و حلقه‌های قـدرت پیرامـون او بودنـد. تنهـا بررسـی روند خرید امـلاک مسـکونی و ویـلا در برخـی منـاطقِ توریسـتی خارج از کشور عمدتاً کشورهای اروپایی و خـرج‌هـایی کـه شـاه و خانواده او در سفرهای تفریحی به اروپا می‌کـرد، بـه انـدازهٔ بودجـه عمرانی چند سال کشور می‌شد. سفرهای مکرر دوماههٔ پهلـوی بـه شهر کوهستانی پرهزینه سنت‌موریتس سوئیس، باعث شده بود کـه روزنامه‌ها به طنز از این شهر به «پایتخت زمستانی شاه» یـاد کننـد. طوری که فرح پهلوی در خاطراتش گفته است:

> هرگز به فکرم خطور نمی‌کرد که به‌زودی در منطقه‌ای بـه اسکی و ورزش‌های زمستانی خواهم پرداخت که منطقـه ویـــژه مـــولتی میلیاردرهـــای جهـــان و ثروتمنـــدترین خانواده‌های اروپایی و امریکایی است.[۱]

---

۱. فرح پهلوی، اسرار زندگی شاه و فرح، همان، ص۲۱۹.

با این وصف، این وضعیت هر سال با هزینه‌های هنگفت از جیب ملت خرج می‌شد و هیچ‌گاه وقفه‌ای هم در آن ایجاد نشد. این شرایطی بود که اگر حکومت پهلوی ادامه داشت، بخش قابل توجهی از پول نفت ملت ایران فقط خرج تفریحات شاه و خاندان او می‌شد. اینها فقط یک قلم از هزینه‌هایی است که از کیسهٔ این ملت به کام شاه و خانواده‌اش بود، اگر هزینه‌های سرسام آوری که در داخل کشور خرج می‌کردند، به آن اضافه کنیم، وضعیت اکنون ما بسیار سیاه‌تر از سال‌های قبل از ۱۳۵۷ بود و به هیچ وجه شبیه ایرانی که شبکه‌های من و تو، بی‌بی سی، اینترنشنال و... برای ما به تصویر می‌کشند، نبود.

در حالی که هیچ تهدید نظامی علیه نظام شاهی از سوی همسایگان وجود نداشت، اما بخش اعظم درآمدهای نفتی از کیسهٔ مردم به خرید تسلیحات امریکایی، انگلیسی و صهیونیستی اختصاص داشت که فقط در راستای تأمین منافع امریکا و تأمین امنیت فرامرزی این کشور از جمله مأموریت ژاندارمی در منطقه به‌کار می‌رفت، طوری که ایران را درگیر جنگ پر هزینه با چریک‌های ظفار عمان، ورود به جنگ ویتنام، دخالت نظامی در اتیوپی، سومالی، مراکش کرده بود. شکی نیست که اگر رژیم پهلوی ادامه می‌یافت این درگیری‌های نظامی اضافه تر می‌شد بدون اینکه تهدیدی از سوی آن کشورها متوجه ایران باشد. همهٔ اینها در یک طرف، حضور رو به تزاید مستشاران امریکایی در ایران خود یکی از بزرگترین معضلات کشور از هر حیثی بود. حقوق سالانه‌ای

که اینها دریافت می‌کردند به اندازهٔ چندین وزارتخانه نظیر آموزش و پرورش، بهداشت درمان و... بود. براساس برآوردهای سنای امریکا تعداد مستشاران می‌بایست در سال‌های بعد از ۱۳۵۷ افزایش می‌یافت. در این صورت، اگر انقلاب نمی‌شد، در ازای هر چند شهروند ایرانی می‌بایست یک امریکاییِ حقوق بگیر ایران و با مصونیت حقوقی و امتیازات ویژه در این کشور زندگی می‌کرد.

با توجه به نکات مزبور و بسیاری از ناگفته‌های رژیم پهلوی در این کتابچه، درآمدهای سرشار نفتی نتوانست وضعیت معیشتی مردم ایران را بهتر نماید. این وضعیت(درآمدهای نفتی سرشار در مقابل فقر اکثریت مردم) در حالی بود که نظام پهلوی نه تهدید مستمر نظامی داشت و نه در انزوای دیپلماتیک بود و نه در محاصرهٔ اقتصادی قرار داشت و نه با تحریم فلج کننده و حداکثریِ روبه‌رو بود. با وجود این، فاصلهٔ طبقاتی، بیکاری، تورم در سال‌های آخر عمر پهلوی هر سال بیشتر می‌شد، به گونه‌ای که در سال‌های نزدیک به انقلاب، بسیاری بر این باور بودند که برنامهٔ شاه، به دلیل فسادهای سیستمی آن، هیچ آسایش و خوشبختی را برای ملت به همراه نداشته و نخواهد داشت.

بنابراین، براساس منابع معتبر، ماهیت دوران پهلوی و وضعیت حاکم بر آن طوری نبود که اگر ادامه می‌یافت شاهد کشور توسعه‌یافته در سال‌های بعد بوده و هم‌ردیف کشورهایی مانند ژاپن باشیم. ذکر موضع روزنامهٔ گاردین در این زمینه بی‌فایده نیست که نوشت:

بعد از تقریباً ۳۰ سال سیاست‌بازی و سیاست زورگویی که شاه اعمال می‌کرد، مردم دیگر برای مصالحه و آشتی آمادگی ندارند و برای شاه مرگ می‌خواهند و حاضر به هیچ‌گونه معامله‌ای با او نیستند.[۱]

هویت یکه‌سالاری و خودکامگی شاه نیز نه مهار شدنی و نه اصلاح‌پذیر بود. اگر نشانه‌های اصلاح پذیری رژیم پهلوی وجود می‌داشت، مردم به طرح برخی مخالفان شاه مبنی «شاه سلطنت کند اما حکومت نکند» یا به تعهد شاه برای اصلاحات در آخرین پیام شفاهی وی تن می‌دادند، اما همهٔ شواهد و روند حکومت ۳۷ سالهٔ شاه و خاندان پهلوی خلاف آن را نشان می‌داد. به همین جهت «تظاهر کنندگان به جای درخواست اصلاحات، فریاد می‌زدند «مرگ بر شاه» و «یا خمینی یا خون» خواست آنان اجرا شد و خون جاری گردید.»[۲]

۱. روزنامه گاردین، ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸م؛ ر.ک. محمد طحان، تاریخ شفاهی قیام ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶،ص ۹۵.

۲. ر.ک. روزنامه اطلاعات، ویژه‌نامه، ۱۳۶۰/۶/۱۷، ص ۶.

کتابنامه

احمدی، صادق. «افزایش شدید اختلاف طبقاتی قبل از انقلاب همزمان با رشد درآمدهای نفتی»، دسترسی در: https://masireqtesad.ir/54637، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۷.

احیایی، زینب. مستشاران امریکایی در ایران به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۸۲.

ازغندی، علیرضا. روابط خارجی ایران و دولت دست‌نشانده، تهران، قومس، ۱۳۷۶.

ـــــــــ . نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران، قومس، ۱۳۸۵.

استمپل، جان دی. درون انقلاب ایران، ترجمهٔ منوچهر شجاعی، تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.

اسداللهی، مسعود. احیای کاپیتولاسیون و پیامدهای آن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.

اسکندریان، علی‌رضا و گلشید کریمیان. کمون زندان، روایتی تاریخی با رویکرد جامعه‌شناختی از کمون زندان در دورهٔ پهلوی دوم، تهران، گل‌آذین، ۱۳۹۷.

اسناد وزارت امور خارجه، جعبه ۱۸، پرونده ۲۹۴، ۱۳۵۳/۸/۲۷ و جعبه ۱۷، پرونده ۳۰۰، ۱۳۵۴/۱۲/۲.

آبراهامیان، یرواند. تاریخ ایران مدرن، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی‌ولی‌لایی، تهران، نی،۱۳۹۹.

ـــــــــــ. ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولی‌لایی، تهران، نی، ۱۳۸۱.

آتادی، ابوالفضل. ۲۵ سال در کنار شاه: خاطرات اردشیر زاهدی، تهران، عطائی، ۱۳۸۲.

آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی پرونده ۱۶۷.

آوری، پیتر. تاریخ معاصر ایران، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۸.

باقری چوکامی، سیامک. موج چهارم جنگ نرم، قم، زمزم هدایت، ۱۳۹۶.

بالتا، پل. مغرب بزرگ از استقلال تا سال ۲۰۰۰م، ترجمهٔ عباس آگاهی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰.

بختیاری، شهلا. مفاسد خاندان پهلوی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

بختیاری، مهرزاد (سردار اکبری). آخرین بازی معمار ساواک، تهران، کوله پشتی، ۱۳۹۴.

برژینسکی، ژبیگنیو. قدرت و اصول: خاطرات برژینسکی مشاور امنیت ملی ۱۹۷۷ - ۱۹۸۱م، تهران، ۱۳۸۰.

برقعی، محمد. من و خاندان پهلوی، تهران، البرز، ۱۳۷۰.

بشارتی، علی محمد. ۵۷ سال اسارت، تهران، سورهٔ مهر، ۱۳۸۲.

بهنود، مسعود. از سید ضیا تا بختیار، تهران، جاویدان،۱۳۷۷.

بی‌نام. مثل برف آب خواهیم شد: مذاکرات شورای فرماندهان ارتش، تهران، نی، ۱۳۶۵.

بیل، جیمز. عقاب و شیر، ترجمهٔ مهوش غلامی، تهران، کوبه، ۱۳۷۱.

پارسونز آنتونی و ویلیام سولیوان. خاطرات دو سفیر: اسراری از سقوط شاه و نقش امریکا و انگلیس در انقلاب ایران ، ترجمهٔ محمد طلوعی، تهران، علم، ۱۳۷۵.

پارسونز، آنتونی. غرور و سقوط، ترجمهٔ پاشا شریفی، تهران، راه‌نو، ۱۳۶۳.

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری. دسترسی در: https://farsi.khamenei.ir.

پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی. «خلاصه‌ای از کارنامه شاه به روایت کارگزاران پهلوی»، دسترسی در: https://www.irdc.ir/fa/news/5700 ، ۲۰ فروردین ۱۳۹۹.

پهلوی، فرح. اسرار زندگی شاه و فرح، ترجمهٔ احمد پیرانی، تهران، به‌آفرین، ۱۳۸۷.

ـــــــــــ . دختر یتیم، به کوشش احمد پیرانی، تهران، به آفرین، ۱۳۸۷.

پهلوی، محمدرضا. به سوی تمدن بزرگ، تهران، مرکز پژوهش‌ها و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، ۱۳۵۵.

ـــــــــــ . مأموریت برای وطنم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.

ـــــــــــ . پاسخ به تاریخ، تهران، البرز، ۱۳۸۸.

جعفری ولدانی، اصغر و محسن پیرهادی. «ابعاد نفوذ امریکا در ایران (۱۹۷۹-۱۹۵۳) و پیامدهای آن در شکل‌گیری روابط دو کشور پس از انقلاب اسلامی»، فصلنامهٔ پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، س۶، ش۲، تابستان ۱۳۹۵، ص۱۴.

جعفری ولدانی، اصغر. بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰.

چمنکار، محمدجعفر. «مأموریت نظامی‌گری دولت پهلوی دوم و تأثیرات آن بر سیاست خارجی ایران»، پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید،س ۲، ش۸، زمستان ۱۳۸۹، ص۲۷.

حسینیان، روح الله. چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران ۱۳۴۳-۱۳۵۶، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.

ـــــــــــ . سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران (۱۳۴۳-۱۳۴۱)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.

حسینیان، روح‌الله و همکاران. سقوط: مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴.

«حقارتِ شاه»، مرکز اسناد انقلاب اسلامی»، دسترسی در: https://www.irdc.ir/fa/news/5740، ۳۱ فروردین ۱۳۹۹.

خانلری، پرویز. قافله سالار سخن خانلری، تهران، البرز، ۱۳۷۰.

خبرگزاری پارس، ۱۰/ ۸/ ۱۳۵۵.

خسروداد، ملیحه و تورج انصاری. ملکه پهلوی؛ خاطرات تاج الملوک پهلوی (همسر اول رضاشاه ـ مادر محمدرضا شاه پهلوی)، تهران، به آفرین، ۱۳۸۰.

دادگر، حسن. «فساد مالی در تاریخ معاصر ایران»، ماهنامهٔ زمانه، ش ۹، خرداد ۱۳۸۲، ص۱۷.

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام. اسناد لانه جاسوسی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۰.

درودی، ریحانه. ۵۳سال عصر پهلوی به روایت دربار، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۴.

دلدم، اسکندر. زندگی و خاطرات هویدا، تهران، گلفام، ۱۳۷۲.

ـــــــــــ . من و فرح پهلوی، تهران، به آفرین،۱۳۸۴.

ـــــــــــ. اسرار زندان اوین، تهران، بهروز.

دولتشاه فیروز، مهین. شاهزاده مظفرالدین‌میرزا فیروز بر پایه یادداشت‌ها، پاریس.

دهباشی، حسین. فرماندهی و نافرمانی: تاریخ شفاهی زندگی و آثار سپهبد خلبان شاپور آذربرزین معاون عملیاتی و جانشین فرماندهی نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی ایران ... ، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۳.

دیبا، فریده. دخترم فرح، ترجمهٔ الهه رئیس فیروز، تهران، به‌آفرین، ۱۳۸۲.

ذاکر حسین، عبدالرحیم. مطبوعات سیاسی در عصر مشروطیت، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۹۵.

راجی، پرویز. خدمتگزار تخت طاووس؛ یادداشت‌های روزانه آخرین سفیر شاه در لندن، ترجمهٔ حسن کامشاد، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱.

روحانی، سیدحمید. نهضت امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷.

روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۳/۸/۸؛ ۱۳۵۴/۱۰/۳؛ ۱۳۵۸/۱/۱۹؛ ۱۳۶۰/۶/۱۷.

روزنامه کیهان، ۱۳۵۳/۳/۵؛ ۱۳۵۷/۶/۲۶؛ ۱۳۵۷/۸/۱۴.

روزنامه گاردین، ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸م.

رئیس‌جعفری، رسول. روایت یک فروپاشی، تهران، نهادگرا، ۱۳۹۹.

زاهدی، اردشیر. «نگذارید سلطه امریکا و انگلیس برگردد»، تاریخ ایران، دسترسی در: http://tarikhirani.ir/fa/news/8445، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۹.

زرنگ، محمد. سرگذشت قانون اساسی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.

زونیس، ماروین. شکست شاهانه، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰.

سردارنیا، خلیل الله. «تبیین ساختارگرای سیاسی-اقتصادی از فساد اقتصادی در ایران- پهلوی دوم ۱۳۴۲-۱۳۵۷»، پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، ش۶، بهار ۱۳۸۶، ص ۵۰.

سنجر، ابراهیم. نفوذ امریکا در ایران، بررسی سیاست خارجی امریکا با ایران، تهران، سنجر، ۱۳۶۸.

سوداگر، محمدرضا. رشد روابط سرمایه‌داری (مرحله گسترش ۱۳۵۷-۱۳۴۲، تهران، شعله اندیشه، ۱۳۶۹.

سولیوان، ویلیام و آنتونی پارسونز. خاطرات دو سفیر: اسراری از سقوط شاه و نقش امریکا و انگلیس در انقلاب ایران، ترجمهٔ محمود طلوعی، تهران، علم، ۱۳۸۴.

سولیوان، ویلیام. مأموریت در ایران، ترجمهٔ محمود مشرقی، تهران، هفته، ۱۳۶۱.

شاهدی، مظفر. ساواک، تهران مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶.

ـــــــــــ . مردی برای تمام فصول؛ اسداالله علم و سلطنت محمدرضا شاه، تهران، البرز، ۱۳۷۹.

شوکراس، ویلیام. آخرین سفر شاه، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۶۹.

شهبازی، علی. محافظ شاه: خاطرات علی شهبازی (مأمور مخصوص شاه)، تهران، اهل قلم،۱۳۷۷.

صدقی، ضیاء. خاطرات ارتشبد طوفانیان، تهران، زیبا، ۱۳۸۱.

صفایی، ابراهیم. رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶.

صمیمی، مینو. پشت پرده تخت طاووس، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۶.

طحان، محمد. تاریخ شفاهی قیام ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.

طلوعی، محمود. رازهای نگفته (خاطرات اردشیر زاهدی)، تهران، علم، ۱۳۸۱.

ـــــــــــ . بازیگران عصر پهلوی؛ از فروغی تا فردوست، تهران، علم، ۱۳۷۲.

عاقلی، باقر. روزشمار تاریخ از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۰.

عتیق‌پور، محمد. بلوای نان؛ فاجعه آذرماه ۱۳۲۱ به ضمیمه خاطرات نویسنده از وقایع آن روز، تهران، شریف، ۱۳۷۹.

عروضی، علیرضا. خاطرات ابوالحسن ابتهاج، تهران، علمی، ۱۳۷۱.

علم، امیراسداالله. گفتگوهای من با شاه: خاطرات محرمانه امیر اسداالله علم، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱.

ـــــــــــ. یادداشت‌های عَلَم، ترجمهٔ علی‌نقی عالیخانی، تهران، معین، ۱۳۹۸.

عمویی، محمدعلی. درد زمانه: خاطرات محمدعلی عمویی ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷، تهران، اشاره، ۱۳۹۲.

فاروقی، احمد و ژان لوروریه. ایران بر ضد شاه، ترجمهٔ مهدی نراقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

فردوست، حسین. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۱.

فرهنگ قهرمانی، عطاالله. قانون اساسی، اصلاحات و سیر تکامل آن، تهران، بینا، ۱۳۵۶.

فوران، جان. مقاومت شکننده، ترجمهٔ احمد تدین، تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۹۰.

فیندلی، کارتر. جهان در قرن بیستم، ترجمهٔ بهرام معلمی، تهران، ققنوس، ۱۳۷۹.

قاسمی، سیدفرید. خاطرات مطبوعاتی، تهران، آبی، ۱۳۸۳.

قاسمی، صالح. کارنامه شیطان: جنایات ایالات متحده امریکا در ایران، تهران، سلمان پاک، ۱۳۹۵.

قانعی فرد، عرفان. در دامگه حادثه، گفتگو با پرویز ثابتی مدیر داخلی ساواک، تهران، شرکت کتاب، ۱۳۹۰.

قره‌باغی، عباس. اعترافات ژنرال (خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی)، تهران، نی، ۱۳۶۵.

قریشی کرین، سیدحسن و کاظم نیازی نشاط. «روابط فرهنگی و اجتماعی ایران و امریکا در دوره ریاست جمهوری لیندون جانسون»، سیاست خارجی، س۲۸، ش۲، تابستان ۱۳۹۲، ص ۳۷۰-۳۷۷.

کاتم، ریچارد. ناسیونالیسم در ایران، ترجمهٔ فرشته سرلک، تهران، گفتار، ۱۳۷۱.

کاتوزیان، محمد علی. تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمهٔ علیرضا طیب، تهران، نی،۱۳۹۲.

ـــــــــــ. اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسلهٔ پهلوی، ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، ۱۳۷۴.

ـــــــــــ. اقتصاد سیاسی ایران، ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، ۱۳۷۲.

کـدیور، جمیلـه. رویـارویی انقـلاب اسـلامی ایـران و امریکـا، تهـران، اطلاعات، ۱۳۷۴.

کرامتی، محمد تقی. وسوسه شیطان بزرگ؛ جریـان شناسـی فعـالان رابطه با امریکا؛ از دولت موقت تـا دولـت اصـلاحات، قـم، همـای غدیر، ۱۳۸۳.

کلگی، چـارلز دبلیـو و اوجـین آر ویتکـف. سیاسـت خـارجی امریکـا، تهـران، وزارت امـور خارجـه، ۱۳۸۲.

گازیوروسـکی، مـارک. ج. سیاسـت خـارجی امریکـا و شـاه، ترجمـهٔ فریدون فاطمی، تهران، مرکز، ۱۳۷۱.

ـــــــــــ . دیپلماسی امریکا و ایران، ترجمهٔ جمشید زنگنه، تهـران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.

گراهام، رابرت. ایران، سراب قـدرت، ترجمـهٔ فیـروز فیروزنیـا، تهـران، سحاب کتاب، ۱۳۵۸.

گرگانی، منشور. نفت و مروارید، سیاست انگلیس در خلیج فـارس و جزایر بحرین، تهران، مظاهری، ۱۳۲۵.

لاجـوردی، حبیـب. خـاطرات علـی امینـی، تهـران، صـفحهٔ سـفید، ۱۳۸۳.

لدین، مایکل و ویلیام لوییس. هزیمت یا. شکست رسـوای امریکـا در ایران، ترجمهٔ احمد سمیعی (گیلانی)، تهران، ناشر، ۱۳۶۶.

لطفیان، سعیده. ارتش و انقلاب اسلامی ایران، تهـران، مرکـز اسـناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.

«لیستی از دارایی‌های خاندان پهلوی»، دسترسی در: https://www.tasnimnews.com/fa/news ، ۱۷ بهمن ۱۳۹۶؛ به نقل ازروزنامهٔ نیویورک تایمز فوریه ۱۹۷۹م.

لیمبرت، جان. ایران در مصاف با تاریخ، ترجمهٔ سعیده ناجیان تبریز، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،۱۳۹۱.

ماشاءالهی، ژامک. «تأثیر درآمدهای نفتی بر راهبرد دفاعی ایران در واپسین سال‌های حاکمیت پهلوی»، پژوهش در تاریخ، س۴، ش ۱۲، پاییز۱۳۹۲، ص۱۵۶.

متین،افشین. هم شرقی، هم غربی؛ تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی، ترجمهٔ حسن فشارکی، تهران، شیرازه کتابِ ما، ۱۳۹۹.

مجتبی‌زاده، عبدالکاظم. فساد در رژیم پهلوی دوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.

مجدآبادی، مجتبی. ساواک عامل وحشت، تهیه و تنظیم علی عرب‌سرخی، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹.

محمدی، منوچهر و امیرعباس رجبی. انقلاب اسلامی، زمینه‌ها و پیامدها، تهران، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها،۱۳۹۶.

محمدی، منوچهر. انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها و پیامدها، قم، معارف، ۱۳۸۱.

مدنی، جلال‌الدین. تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.

مسعود انصاری، احمدعلی. پس از سقوط، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۱.

ملکان، مجید. فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم و کثرت گرایی (پلورالیسم)، تهران، دانشگاه امام صادق‌ؑ، ۱۳۷۶.

موسوی خمینی، سیدروح الله. صحیفهٔ امام، تهران، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی‌ؒ، ۱۳۷۸.

موسوی، سیدعلی. کودتا و ضد کودتا، تهران، نصر، ۱۳۶۶.

میل، جیمز. «الگوی روابط قدرت در نخبگان سیاسی ایران»، ترجمهٔ مجید خسروی نیک، مجلهٔ فرهنگ اندیشه، س۳، ش۱۰، تابستان۱۳۸۳، ص۱۵۳.

میلانی، عباس. نگاهی به شاه، ترجمهٔ محمدرضا علم، افروز مرادی و فاطمه حاجیانی،تهران، راه معاصر، ۱۳۹۴.

نایب پور، محمد. «تحولات ارتش از عهد قاجار تا پایان سلسله پهلوی»، مجله زمانه، ش ۵۲ ، دی ۱۳۸۵، ص۸.

نجاتی، غلامرضا. تاریخ بیست و پنج ساله ایران، تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۷.

نجمی، ناصر. بازیگران عصر رضاشاهی و محمدرضاشاهی، تهران، انیشتین، ۱۳۷۳.

نراقی، احسان. آن حکایت‌ها: گفتگو و نقد هرمز کی با احسان نراقی، تهران، جمعه ایرانیان، ۱۳۸۱.

نراقی، یوسف. «نخبگان نظامی و سیاسی عصر پهلوی (۱)»، مجله دانش انتظامی، ش ۱، بهار ۱۳۷۸، ص ۱۴۹.

نصری، محسن. ایران، دیروز، امروز، فردا، قم، معارف،۱۳۷۸.

نوروزی، نصرالله. «ساخت قدرت شخصی و فروپاشی حکومت پهلوی»، مجله راهبرد، ش ۹ ، بهار ۱۳۵۷، ص ۱۵۷.

هالیدی، فرد. دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

هایزر، رابرت. مأموریت به تهران، ترجمهٔ نعمت‌الله عاملی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،۱۳۹۱.

هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا. سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران، البرز،۱۳۷۳.

هویدا، فریدون. سقوط شاه، ترجمهٔ حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۵.

Abrahamian, Ervand, Tortured Confessions, University of California Press, 1999.

Avery, Peter, The Cambridge History of Iran, From Nadirshah to The Islamic Republic, Vol 7 England: niversity Press of Cambridge,1991.

F. Fitzgerald, "Giving the shah everything he wants," Harper's magazine, november, 1974.

Ramazani ,Roahollah k, Iran Foreign Policy, 1911- 1973 Charlothesville,University Press of Virginia, 1975.

The Christian Science MONITOR,SHAH'S FABLED riches: Millions?Billions?,April 23,1980.

Yodfat, Aryehoy. The Soviet And Revolationary Iran, Croom Halm Ltd, London, 1984.